

سرزمین زردشت

اوضاع طبیعی سیاسی اقتصادی فرهنگی اجتماعی تاریخی

رضائیه*

تالیف:

علی دهقان

*این کتاب چون در زمان سلطنت پهلوی 2 نوشته شده از نام مجعول رضائیه به جای نام تاریخی ارومیه استفاده شده است. باید گفت سیاست تغییر اسامی تاریخی و محلی در آذربایجان و یا استفاده از نامهای جدید غیر همگون با فرهنگ آذربایجان از زمان رضا خان شروع و تا کنون ادامه داشته است.

(به مناسبت سوم اسفند 1296 (22 فوریه 1918) سالروز کشتار مسلمانان آذربایجانی در ارومیه، سلماس، خوی و ماکو به دست نژادپرستان ارمنی که داعیه ارمنستان بزرگ را با نابودی همه ساکنان آذربایجان و دیگر مناطق را در سر می پروراند).

فصل سي و دوم

جنگ جهانگیر اول (18- 1914 میلادي)

آغاز جنگ جهانگیر:

شروع جنگ – وضع ایران – ایران میدان جنگ – احساسات ایرانیان نسبت به متفقین – متحدین – تحریکات آلمانها – تخلیه تهران .

وضع آذربایجان:

حاجي صمدخان شجاع الدوله – اوضاع ارومیه – مسیحیان ارومیه – حقوق اقلیت ها در ایران – ورود قوای عثمانی به آذربایجان – محاصره ارومیه – جنگ میاندوآب – تخلیه ارومی – کوچ مسیحیان – داستان کوک تپه – داستان کلیاشین – محمد حسن میرزا ولیعهد در آذربایجان – کنسول روس در مورد تخلیه ارومیه چه مینویسد – سال 1294 – جنگ های سلماس – عقب نشینی عثمانی ها – پیشروی روسها – مانور قوای روس در آذربایجان – ورود جلوها به ایران

ایجاد اختلاف بین مسلمانان و مسیحیان :

ریشه های اختلاف – هیئت مذهبی کاتولیک ها – هیئت مذهبی آمریکائی – هیئت ارتدکس روسی – سایر هیئت های مذهبی – اوضاع تهران – اوضاع سایر نقاط کشور – حکومت یمین الدوله در ارومیه – حکومت مجدد اعتمادالدوله – شورش کمونیستی در روسیه – وضع ارومی – آتش زدن بازار ارومیه – وضع دهات – قتل اعتماد الدوله – غارت مجدد بازار ارومیه – قاچاق های ارمنی – گرفتاری منات روسی – حکومت اجلال الملک – کمیسیون تحبیب بین المللی – سیاست انگلیس و فرانسه – اسلحه و مهمات روسها – فکر پوچ آشوریان – تشکیلات نظامی مسیحیان – استدلال عجیب کنسول روس – قوای طرفین – مسیحیان ارومیه – محل تمرکز قوا- بزرگان مسلمانان – رؤسای مسیحیان .

روزهای تاریک :

شروع مخاصمه – آغاز جنگ – فرار سواران قره داغی – حادثه قزاقخانه – روحیه طرفین – ملاقات با مارشیمون – یکشنبه پنجم اسفند – تسلیم مسلمانان – اتمام حجت مسیحیان – وضع مسلمانان – وضع دهات – تشکیلات مسیحیان – جمع آوری اسلحه – قحطی – فریادهای شبانه – اتحاد با اکراد .

قتل مارشیمون :

تأثیر اعلان جهاد ترکها در اکراد – اکراد طرفدار روسها – اکراد طرفدار ترکها – حرکت مارشیمون به سلماس – کشته شدن مارشیمون – نتایج قتل مارشیمون – شب چهارشنبه سوری – کشتار مسلمین ارومیه – صبح خونین – سرگذشت پدر – بر ما چه گذشت – مراجعت به منزل – در توی تنور – شب را چگونه به سر آوردیم – وضع شهر – مقر فرانسویان – خانه انصاری – جنگ با سمیقو و فرار وی – گرفتار سلماس – قضیه شرفخانه – جنگ سلماس – اوضاع ارومیه – پیشیمانی آسوریان – اعزام نماینده به تبریز – کشتار ادامه دارد – عزیمت فرانسویان – حاکم جدید ارومیه – قتل سردار.

ورود قشون عثمانی و مهاجرت مسیحیان :

رسیدن قشون عثمانی به سرحدات ایران – مجدالسلطنه ارومیه در کرسی ایالت آذربایجان – آمدن عثمانیان به سلماس و جنگ با مسیحیان – حکومت اجلال الملک در ارومیه – عقب نشینی آقا پطرس – پیشروی سپاه عثمانی – آمدن آندرانیک به خوی – حمله به شرفخانه – نامیدی مسیحیان – آمدن افسر انگلیسی – امید انگلیسها – فشار ارتش عثمانی – آماده شدن مسیحیان به مهاجرت – رسیدن سپاه عثمانی – مهاجرت مسیحیان- حادثه سولی تپه – سرنوشت مسیحیانی که فرار نکرده بودند – پایان کار مسیحیان – پایان غائله ارومیه – نتیجه – عساکر عثمانی در ارومیه – حکومت حاج شهاب الدوله اقبالی – موضوع قائمه – اتحاد اسلام – تأسیس مدرسه صلاحیه – رفتن قشون عثمانی از ارومیه – فعالیت آقا پطروس در اروپا – کنفرانس لوزان .

شروع جنگ

روز ششم تیر ماه 1293 مطابق با 28 ژوئن سال 1914 میلادی آرشیدوک فرانز فردیناند ولیعهد اتریش و همسر او در شهر سراجو بدست یک تن از اهالی سربستان کشته شد. بلافاصله پس از کشته شدن ولیعهد اتریش آندولت اوتلیماتوم سختی به دولت سربستان فرستاد، دولت روسیه تزاری هوادار سربستان بود، انگلیس و فرانسه نیز از آندولت حمایت نمودند، دولت آلمان از اتریش طرفداری کرد. بدین ترتیب صف بندی دول اروپا آشکار شد. چون دولت سربستان اولتیماتوم اتریش را گردن نه نهاد روز پنجم مرداد همان سال 1293 هجری خورشیدی دولت اتریش به سربستان اعلان جنگ داد پنج روز بعد یعنی نهم مرداد دولت آلمان به روس و دوازدهم مرداد آلمان به فرانسه و بلژیک و سیزدهم همان ماه دولت انگلیس به آلمان و بیست و هفتم آن ماه قره داغ به اتریش و سی و یکم آن ژاپن به آلمان پنجم آبان همان سال دولت عثمانی به روس و متحدین وی اعلان جنگ داد. بدین ترتیب جنگ بین المللی اول ابتدا از قاره اروپا زبانه کشید در مدت کوتاهی تمام دنیا را فرا گرفت و فجایع زیادی به بار آورد که مورخین آن را بتفصیل نوشته اند.

وضع ایران

در این تاریخ، حکومت ایران دست علاء السلطنه بود چون احمد شاه آن موقع به سن قانونی رسیده بود. لذا جشن تاجگذاری مفصل بعمل آوردند و دوران نایب السلطنگی ناصرالملک که از این دوران یادگار خوبی در تاریخ ثبت نشده است به پایان رسید و خود وی عازم اروپا گردید. در این جنگ دولت ایران خود را بی طرف معرفی نمود ولی با بودن قشون روس در ایالات شمالی ایران دولت عثمانی که با روسها می جنگید نمی توانست به بی طرفی ایران ارزشی قائل شود بعلاوه آلمانها مترصد بودند که از طریق ایران در کشورهای افغانستان و هندوستان نفوذ کرده آنها را بر ضد انگلستان بشورانند، بنابراین با وضع آشفته آنروز دنیا و بودن ایران در منطقه خطرناک جنگ که از دو طرف به وسیله دول متخاصم احاطه شده بود، و با ضعف مفرط دولت ایران که حتی قادر به دفع گردنکشان و راهزنان داخلی نبود و خالی بودن خزانه که برای انجام هزینه های عادی کشور نیز پولی وجود نداشت¹ دولت ایران چگونه میتوانست

¹ - در این موقع وضع مالی دولت ایران بسیار آشفته و ناگوار بود قبل از اولتیماتوم روسیه با ایران که منجر به بسته شدن مجلس دوم گردید. روس و انگلیس با شرایط تنگبندی می خواستند و امی به دولت ایران بدهند، دولت ایران نیز در صدد گرفتن وام بود که مجلس سخت با آن مخالفت کرد ولی پس از بسته شدن مجلس که شاید یکی از علل بسته شدن آن نیز جلوگیری از گرفتن وام بود وقتی که مانع را مفقود دیدند در بیست و هشتم بهمن ماه 1290 پس از موافقت بین لندن و پترسبورگ دو سفارتخانه روس و انگلیس نامه ای به دولت ایران نوشتند که ما خلاصه آنرا از صفحه 267 به بعد جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان یا انقلاب مشروطیت ایران تألیف سید احمد کسروی در اینجا می آوریم:

1- برای اینکه دست دولت ایران یکبار بسته نباشد دو دولت می توانند هر یکی یکصد هزار لیره وام دهند. بدینسان که روسیان رسد خود را به بانک روس و انگلستان به بانک شاهي بپارند و آن دو بانک حسابی به نام دولت ایران باز نمایند.

2- با آن وام سالیانه صدی هفت سود افزوده شود.

3- آن پول با نظارت خزانه داری (مرنارد بلژیکی که روسها پس از قبول شدن اولتیماتوم و بسته شدن مجلس و اخراج مستر شوستر به ایران تحمیل کرده بودند و هدفی جز برآوردن خواهشها و تقاضاهای دو سفارتخانه نداشت) و موافقت دو سفارت روس و انگلیس در جاهانی که دولت ایران می خواهد بکار برده شود. در هر حال بخشی از آن جهت امنیت جنوب بکار برود.

در مقابل این دستگیری و کمک از دولت ایران میخواستند که موارد زیر را تعهد نماید:

1- سیاست خود را با پیمان 1907 که دو دولت بین خود در مورد مسائل مختلف بسته بودند موافقت دهد. یعنی عهدنامه 1907 را که در آن تاریخ دولت ایران نپذیرفته بود در نتیجه این وام بپذیرد. بطوریکه میدانیم در عهدنامه مذکور قسمت شمال ایران تحت نفوذ روسها و قسمت جنوب تحت نفوذ انگلیسها قرار می گرفت و در مرکز منطقه ای بی طرف می ماند.

بي طرفي خود را از پيش ببرد و دول متخاصم را وادارد که اين بي طرفي را محترم شمارند؟! پس از شروع جنگ عالم گير (18-1914 ميلادي) حکومت علاء السلطنه از بين رفت و در اواخر مرداد ماه همان سال مستوفي الممالک تختست وزير ايران گرديد. مستوفي مصمم بود با خزانه تهی در کشوري که از هر سوي آن ياغيان و گردنکشان در تحت حمايت اجنبیان به چپاول مشغول بودند بي طرفي را حفظ کند .

ايران ميدان جنگ

با وجود اینکه دولت ايران بي طرفي خود را در جنگ جهانگير اول اعلام نموده بود متأسفانه از ابتدای جنگ قسمت عمده کشور ميدان جنگ گرديد . وضع جغرافيايي کشور و واقع شدن در ميدان عمل کشورهاي متخاصم شکستن بي طرفي ايران را براي آنان تسهيل مي نمود، قسمت هاي غربي ايران و استانهاي آذربايجان و کردستان و خوزستان با دولت عثماني هم مرز بود قسمت هاي شمالي با روسيه تزاری و قسمت هاي شرقي با انگلستان و اين دول در جنگ جهانگير در دو صف مختلف قرار گرفته بودند بنابرین از همان ماههاي اول جنگ کشور ما مورد تاخت و تاز متخاصمین قرار گرفت و اين پيش آمد بار ديگر ثابت نمود که براي زنده ماندن و آزاد زيستن بايد قوي بود و بس

احساسات ايرانيان نسبت به متفقين

بطوریکه ميدانيم زمامداران روسيه تزاری با استفاده از ضعف و ناتواني و بيعرضگي سلاطين قاجار کشور ايران را مورد تاخت و تاز خود قرار داده معاهدات ننگين گلستان و ترکمانچايي را به ايرانيان تحميل کردند. در نتيجه علاوه بر اینکه نظارت ايران از کشور زرخيز گرجستان براي ابد از بين رفت و ولايات آباد و پرسکنه قفقازيه يکي پس از ديگري ضميمه خاک روسيه شد شرايط ننگين معاهدات مذکور از لحاظ اخلاقي و روي طوري ايرانيان را تحقير و تخفيف نمود که هرگز فراموش شديني نيست. در شهرهاي شمالي ايران تاجر باشيهاي طرفدار روس همه کاره بودند و کسي از تعرض آنان به جان و مال خویش در امان نبود. ايرانيان ميهن پرست با مشاهده اينتن اوضاع حکومت روسيه تزاری را عفریتي ميدانستند که چنگال مهيب خود را براي از بين بردن ايران باز کرده در اجراي وصيت معروف پطر کبير و رسيدن به آبهاي گرم خليج فارس مشغول محو کشور ايران از نقشه جغرافيايي دنياست .

انگلیسها نیز در نظر ايرانيان ميهن پرست مقامي بالاتر از همکاران روسي خود نداشتند. زیرا ايرانيان خوب ميدانستند که انگلیسها ايران را فقط براي داشتن حريمي در سرحدات هندوستان ميخواهند و هر وقت مصالح آنها ايجاب کرد حتي از تقسيم کشور ايران بين خود و روسيه و ايجاد مناطق نفوذ يعني محو استقلال کشور خودداري نمي کنند.¹

ايرانيان خوب ميدانستند که جنگهاي فتحعليشاه با روسيه در نتيجه تحريك انگلیسها آغاز گرديد. آنها ميخواستند ايران را گرفتار قواي روس نمايند تا از فکر کمک به ناپلئون بناپارت در مورد هندوستان منصرف گردد. حتي باز هم فراموش نکرده بودند بعد از آنکه ايرانيان از کمک ناپلئون و انجام و عده هاي وي نااميد شدند فتحعليشاه سر هارفورد جونس سفير کبير انگلستان را به حضور پذيرفته و قرارداد 1809 بين دولتین منعقد شد که ضمن آن انگلیسها متعهد

2- همين که محمدعلي ميرزا و سالارالدوله که در آنموقع هرکدام به فکر سلطنت در ايالات شمالي ايران مقاومت مي کردند از ايران بيرون رفتند دولت ايران سپاهيان فدائي مشروطه خواه را خلع سلاح نموده و آنها را پراکنده نمايد .

3- با موافقت دو سفارت روس و انگلیس و کمک آنها سپاه منظم کوچکي تشکيل گردد .

4- با محمدعلي ميرزا در مورد بيرون رفتن وي از ايران گفتگو نمايد و به همراهان او عفو عمومي بدهد .

دولتین روس و انگلیس در مقابل دوپست هزار ليبره وام که آنرا هم تحت نظر خود خرج مي کردند مي خواستند معاهده ننگين 1907 و تقسيم ايران به مناطق نفوذ را رسماً دولت ايران پذيرد و فدائيان را که در موارد سخت به استقلال کشور خدمت نموده بودند از بين ببرد و قشوني تحت نظر و حمايت دو سفارتخانه تشکيل گردد .

تصور ميروود در تاريخ مناسبات ملل از اين نامه ننگين تر و رسواتر سندي وجود نداشته باشد . متأسفانه در اين موقع که به تحريك همان دو سفارتخانه مجلس شوراي ملي منحل گرديده بود و مانعي براي پذيرفتن شرايط دو دولت قوي وجود نداشت . حکومت ايران در 29 اسفند 1290 پيشنهادات دو دولت را با کمی تغيير قبول کرد و دست روس و انگلیس را در صحنه سياست ايران آزاد گذاشت تا هر چه را که ميخواهند انجام دهند .

1 - سرگوازلي بارت سفير کبير انگلستان در دربار تزار روسيه طی نامه مورخ 15 اکتبر 1844 خود از پترزبورک به وزارت خارجه انگلستان در مورد ايران چنين مي نويسد:

«عقيده صريح و صادقانه من اين است که چون مقصود نهائي ما فقط صيانت هندوستان مي باشد، در اين صورت بهترين سياست اين خواهد بود که کشور ايران را در همين حال ضعف و توحش و بربريت بگذاريم و سياست ديگري مخالف آن تعقيب نکنيم.»

(نقل از صفحه 98 کتاب اسماعيل رانين به نام حقوق بگيران انگلستان در ايران چاپ 1347)

شده بودند سربازان ایرانی را وسیله افسران انگلیسی تعلیم داده به آنها مهمات و ساز و برگ و توپ و تفنگ تحویل نمایند ولی در سال 1813 پس از آنکه روسها طالش را متصرف شدند هرچه شاه ایران از انگلیسها طبق قرارداد 1809 تقاضای کمک نمود مورد قبول نیفتاد حتی سفیر کبیر انگلستان برای فشار به دولت ایران جهت قبول شرایط ننگین و تحمیلی روسها افسران انگلیسی را از ایران خارج نمود و بالاخره فتحعلیشاه را مجبور به پذیرفتن معاهده ننگین گلستان کرد و قرارداد صلح بوساطت سر کوراوولی سفیر کبیر انگلیس در تهران تنظیم گردید¹

اما فرانسویها از دیرگاهی به عنوان دلالتان سیاسی در بن ایرانیان میهن پرست شناخته شده بودند ایرانیان حساس فراموش نکرده بودند که عدم انجام تعهدات ناپلئون بناپارت در دوره فتحعلیشاه موجب شکست ایرانیان و قبول معاهدات ننگین گلستان و ترکمانچائی گردید. حتی ناپلئون در آن زمان به تقاضاهای مکرر ژنرال کاردان فرستاده خود که جهت تعلیم ارتش ایران به این کشور آمده بود راجع به وساطت امپراطور فرانسه بین شاه ایران و تزار روسیه اعتنا نمود.

ایرانیان خوب می دانستند اگر ناپلئون بناپارت به قول و قرار خود پایبند بود و کشور ایران را ملعبه سیاست خود در مقابل روسها قرار نداده بود در تلسنت هنگام عقد قرارداد با روسها وعده خود را نسبت بایرانیان فراموش نمیکرد در این صورت لااقل یک قسمت از معاهدات ننگین گلستان و ترکمانچائی به شکل دیگر نوشته می شد.

فرانسویان با روسها در جنگ بودند ایرانیان را بر ضد روسها تحریک کردند و آنها را نسبت به پس گرفتن ایالات از دست رفته تشویق نمودن و وعده هر گونه مساعدت و همراهی را دادند. ولی وقتی که با روسها صلح نمودند همه آن وعده ها را فراموش کردند حتی ناپلئون به ژنرال کاردان دستور داد که در جدال بین روسیه و ایران جانب روسها را رعایت نماید.²

متحدین

نظر ایرانیان نسبت به متحدین و آلمانها عکس متفقین بود. عثمانیان در امپراطوری عظیم خود که آن زمان در حال فروریختن بود مذهب را وسیله پیشرفت مقاصد خود قرار داده متفقین را به اعراب مصر و عراق و حجاز و فلسطین و شامات به عنوان کفار معرفی نموده و جنگ با آنها را جهاد در راه دین نام نهاده بودند. در تعقیب این سیاست در ایران نیز اتحاد اسلام را بدون توجه به اختلاف سنی و شیعه پیش کشیده ایرانیان را بر ضد متفقین برمی انگیزتند حقا هم نغمه اتحاد اسلام در بین ایرانیان متعصب در مذهب در مقابل متفقین که آنها مصیبت و بلا از آنها دیده بودند نغمه خوش آیند و مطلوبی بود.

اما آلمانها، مردم ایران به علت روزگار سیاهی که آن روز داشتند و تمام بدبختیهای خود را از انگلیس و روس میدانستند از خدا میخواستند که آلمانها در این جنگ فاتح گردند بلکه دست این دو دولت جبار از ایران کوتاه گردد. لااقل با راه یافتن نفوذ دولت قوی دیگری مانند آلمان در ایران بلکه سیاست جابرانه روس و انگلیس کمی تعدیل شود.

تحریکات آلمانها

در این موقعیت حساس دولت آلمان با توجه به اهمیت موضوع «پرنس رویس» را با تعلیمات کافی به سمت وزیر مختار روانه ایران نمود و کادر سیاسی سفارت آلمان از قبیل کاردف و شونمان شروع کردند به تحریک ایرانیان بر ضد متفقین.

در این هنگام نیروی دولتی ایران عبارت بود از قزاق و ژاندارم. قزاقها آلت اجرای مقاصد روسیه و زیر نظر افسران روسی بودند ولی ژاندارم ری زیر نظر افسران سوئدی و صاحب منصبان جوان ایرانی قرار داشتند و احساسات ملی و

¹ - تاریخ روابط ایران و روسیه نیمه اول قرن نوزدهم تألیف دکتر تاج بخش صفحات 51 و 52.

² - تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه قرن نوزدهم تألیف دکتر تاج بخش صفحه 45.

تمایلات آلمان دوستی در آنها شدید بود. به همین دلیل انگلیسها در صدد برآمدند که ژاندارم‌ری ایران را منحل و زمینه قزاقخانه نمایند. از اینرو «هنسنس» کفیل خزانه داری کل از دادن پول به ژاندارم‌ری خودداری کرد بطوری که چند ماه حقوق ژاندارمها پرداخته نشد. ولی مردم که به نیروی جوان ژاندارم امید و علاقه داشتند برای پرداخت حقوق ژاندارم‌ری با کمال میل اعانه جمع آوری نمودند.

دولت سوئد به مناسبت رعایت بی طرفی خود افسران سوئدی را احضار کرد و گروهی از افسران غیر صفی سوئد در رأس تشکیلات ژاندارم‌ری ماندند (پرنس رویس) وزیر مختار جدید آلمان و عمال آنها از احساسات آلمان دوستی افسران سوئدی و نرسیدن حقوقشان استفاده نموده بیشترشان را عملاً به استخدام دولت آلمان درآورده با دادن اعتبارات کافی ژاندارم‌ری ایران را تقویت کردند. در نتیجه اختیار قسمت عمده ژاندارم‌ری از دست دولت ایران بیرون رفت و ژاندارمها به صف هواخواهان آلمان درآمدند و پیش آهنگ نیروی ملی شدند.¹

تخلیه تهران

دولتهای روس و انگلیس از اوضاعی که در تهران می گذشت سخت ناراحت بودند. برای اینکه از این جریانات جلوگیری نمایند به قشون روس که از سالها پیش آذربایجان را اشغال نموده و تا قزوین پیش آمده بود دستور دادند پیشروی نموده تهران را اشغال کنند. سران دموکراتها و نمایندگان مجلس و طرفداران آلمانها که مستوفی نخست وزیر وقت نیز از آنان بود و می خواست با استفاده از موقعیت حساس ایران بلکه بتواند به وسیله آلمانها به نفوذی که در طی قرون اخیر دولتهای روس و انگلیس در تمام شئون کشور داشتند خاتمه دهد² ب فکر تغییر پایتخت و انتقال مرکز کشور باصفهان افتادند و احمدشاه را نیز بانظر خود موافق کردند. بهمین دلیل از اول محرم دستجات آزادیخواهان بسوی قم و اصفهان حرکت کردند، شاه هم قرار بود روز هفتم محرم بسوی اصفهان حرکت نماید و بدین ترتیب پایتخت که در معرض اشغال روسها بود تخلیه گردد. سفرای انگلیس و روس که این نقشه را برخلاف میل خود می دیدند و آنها میخواستند پایتخت را اشغال نموده شاه و دولت را صد درصد در تحت نفوذ خود نگهدارند سخت به تلاش افتادند و به کمک سفیر فرانسه بالاخره شاه را در لحظات آخر از فکر تخلیه پایتخت و انتقال باصفهان منصرف نمودند. بدین ترتیب نقشه مستوفی رئیس الوزراء بهم خورد شاه و دولت عملاً در دست سفارت های روس و انگلیس و تهران تقریباً در محاصره روسها باقی ماند³. بنابراین مهاجرین قم و میهن پرستانی که ب فکر بهره برداری از جنگ میان آلمان و متفقین میخواستند از دست روس و انگلیس خلاص شوند در قم باقی ماندند و تحت حمایت مادی و معنوی آلمانها در آن شهرستان کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند که بعدها نظام السلطنه رضا قلیخان را بریاست حکومت ملی انتخاب کرد و از وزیرانی از قبیل مدرس و غیره انتخاب نمود و مدتی با حمایت آلمانها با قوای روس رسماً بمقابله پرداخت و عاقبت در نتیجه عقب نشینی عثمانی ها ایالات غربی ایران را ترک کرده بعراق و اسلامبول رهسپار شدند.

¹ - صفحات 18 و 19 بیوگرافی نظام السلطنه دوره دوم رهبران مشروطه تألیف ابراهیم صفائی چاپ تهران 1345.

² - معروف است که مستوفی الممالک رئیس الوزرا وقت معاهده ای نیز در دوازده ماده با آلمانها منعقد کرده بود ابراهیم صفائی در جزوه های رهبران مشروطه ضمن بیوگرافی نظام السلطنه در این مورد می نویسد (صفحات 25 و 26):

«اما مستوفی که نسبت به روسها و انگلیسها خوشبین نبود از چندی پیش محرمانه با پرنس رویس (وزیر مختار آلمان) وارد مذاکره مهمی شده بود.

در مذاکرات بجز مستوفی و پرنس رویس و کاردف (شارژدافر سفارت آلمان) تنها محتشم السلطنه وزیر خارجه شرکت داشت. پایان این مذاکرات پنهانی منجر به عقد یک قرارداد 12 ماده ای گردید. در این قرارداد آلمان ماهی پانصد هزار تومان کمک به بودجه ایران را تعهد کرد و قرار بود برای کمک های بیشتر اقتصادی و استقرایی یک بانک آلمانی در تهران افتتاح کند و راه آهن خانیقین را به تهرات وصل نماید و تعرفه گمرکی را به سود ایران تغییر دهد و در مدت یک ماه لاقبل یکصد هزار تنگ در اختیار دولت ایران بگذارد. دولت ایران هم متعهد بود که یکصد هزار دندفر افراد تهیه کند که زیر نظر افسران آلمان قون جنگی فرگیرند سپس در کنار عثمانی و آلمان وارد جنگ شوند. در این قرارداد استقلال و تمامیت ارضی و دفاع از ایران (بشرط ورود ایران در جنگ) تضمین شده بود. قرارداد دهم نوامبر 1915 (اول محرم 1334) در تهران باامضای مستوفی و محتشم السلطنه وزیر خارجه و پرنس رویس رسید و برای توشیح ویلهلم به برلن فرستاده شد پرنس رویس خواست شاه هم قرارداد را امضا کند ولی احمد شاه امضای قرارداد را موکول بتوشیح قیصر نمود.

³ - در همین هنگام بدنبال مذاکراتی که بین سازانوف وزیر خارجه روسیه و سر ژرژ بوکانان سفیر کبیر بریتانیا در پایتخت روسیه انجام یافته بود دو دولت برای تکمیل تجاوزات دیرین خود نسبت با ایران در 20 نوامبر 1915 (11 محرم 1334) بدنبال قرارداد 1907 قرارداد محرمانه ای تنظیم کردند. در این قرارداد بروسیه که قرنها بسواحل دریای سیاه چشم دوخته بود تضمین داده شد که پس از شکست آلمان و عثمانی استانبول و بغازهای داردانل را تملک کند و در مدت جنگ از ادانه در مناطق شمالی و غربی ایران بعملیات نظامی دست بزند و تهران در منطقه نفوذ او باشد و بقیه مناطق بیطرف ضمیمه منطقه نفوذ انگلستان گردد. (ص 68 یادداشت‌های سرژرژ بوکانان ترجمه رضا فهیمی نقل از صفحه 27 بیوگرافی نظام السلطنه تألیف ابراهیم صفائی).

اوضاع آذربایجان

حاجي صمد خان شجاع الدوله

در ابتدای جنگ جهانی اول (18-1914 میلادی) حکومت آذربایجان دست حاجی صمد خان شجاع الدوله مراغه ای بود و او به کمک سربازان تزاری که شمال کشور را اشغال نموده بودند فجایعی را مرتکب می شد که تاریخ از ثبت آنها ننگ دارد او هر روز چند نفر را بجرم آزادیخواهی بدار می کشید و یا شکم پاره میکرد و یا سر می برید! اولین کار حکومت مستوفی الممالک این بود که آذربایجان را از شر حاجی صمد خان خلاص نماید بدیهی است اینکار بدون موافقت دولت اشغالگر روس غیر ممکن بود لذا با موافقت دولت روس قرار شد حاجی صمد خان از حکومت آذربایجان برداشته شود و تقی خان رشیدالملک یا سردار رشید از طرفداران روسها و در زمان حکومت صمد خان شریک جرم های وی بود بنام محمدحسن میرزا ولیعهد که فرمانفرمای آذربایجان نامیده می شد امور آذربایجان را اداره نماید. حاجی صمد خان شجاع الدوله مدت کمی در نعمت آباد دو فرسخی شهر که آنجا کاخی برای خود ساخته بود مسکن گزید، سپس تحت حفاظت سربازان روسی از راه جلفا بروسیه رفت و یک دنیا روسیاهی را با خود برد. در این موقع سرتاسر آذربایجان در تحت اشغال قوای روس بود و حکام ولایات آذربایجان از طرف رشیدالملک با صلاحدید کنسول روس در تبریز انتخاب و اعزام می شد. با وجود این در دست حکام کوچکترین قدرتی نبود و همه کارها در کنسولگری های روس با مشورت فرماندهان قشون اشغالی حل و فصل میشد. حکومت ارومیه در این هنگام با اعتمادالدوله بود که یکی از دستیاران حاجی صمد خان شجاع الدوله و از طرفداران جدی روسها بشمار میرفت.

اوضاع ارومیه

در این هنگام که جنگ جهانی در قاره اروپا آغاز شده و آثار آن بسایر قطعات زمین نیز رسیده بود اعتماد الدوله حاکم مقتدر ارومی شهر را با قدرت اداره مینمود ولی وی جهت حفظ امنیت و آرامش در شهر و دهات نیروی کافی در اختیار نداشت و در این ناحیه از کشور مقدمات حوادث ناگواری در حال تکوین بود. در فصل مربوط به سکنه شهر به تفصیل مذکور شد که در ارومیه از قدیم اقوام مختلف با مذاهب و سنن متفاوت سکونت داشته اند. اکثریت ساکنین شهر و دهات مسلمان و شیعه مذهب میباشند. علاوه بر آنها عده ای مسلمانان سنی مذهب، همچنین مسیحیان (ارامنه و آتوریها) و عده ای یهودی نیز در آنجا سکونت دارند که سالیان سال بر ادوار با کمال مهربانی در کنار هم زندگی میکردند. مسیحیان ارومیه نیگنین کنسول وقت روسیه در ارومیه نسبت به سکنه مسیحی این شهر تحقیقاتی نموده بهتر است عین تحقیقات وی در اینجا نقل گردد:¹

« بیشتر مسیحیانی که در تحت تأثیر این میسیونهای مختلف (مقصودش میسیونهای مذهبی مقیم ارومیه است) قرار گرفته بودند از طوایف آتوری و کلدانی یعنی عناصری بودند که روسها آنها را بنام آیسور² می شناختند. عده قلیلی هم ارمنی در سه یا چهار دهکده امرار حیات میکردند و پیرو کشیشان خود بودند و میسیونرها نتوانسته بودند به آنها دست اندازی کنند. تعریف دقیق نژاد آیسورها بی نهایت مشکل است. صفت ممیزه آنها فقط زبان است.

¹ - صفحات 221 و 222 کتاب (ایرانی که من شناختمه ام) ترجمه مترجم همایون فره وشی
² - Aissors

این جمعیت بزبان سیریاک یا زبان آرامی شرقی حرف می زنند یک نوع زبان سیمتیک که ر. پ دووال¹ آنرا خوب مطالعه کرده است. حرف زدن به این زبان اجازه میدهد که این طایفه را به آرامی ها اتصال داد. تاریخ آنها چندی با آثورها مخلوط بوده است. در هر حال مدرک مثبت و قطعی راجع به آنها در دست نیست یکی از میسیونرهای آمریکائی موسوم به گرانت² عقیده داشت که آیسورها از اعقاب قبایل یهود هستند که باسارت نقل مکان داده شده اند. اما این فرض مورد تصدیق دانشمندان واقع نشده است و ممکن نیست بطور علمی محل درستی در بین ملل آسیائی قدیم برای این نژاد بخصوص معین کرد. بعید نیست که خود آیسورها یا اقلا چند نفری که از مدارس آمریکائی و اروپائی بیرون آمده اند مایل شده باشند که خود را از حیث نژاد و منشاء باآثورها بچسبانند و برای دلیل هم تکیه کرده اند بمحل مسکونی خود در موصل (نینوای قدیم) که بعد هم در کوهستان مجاور موصل پراکنده شده و پیش آمده اند تا بخاک ایران رسیده اند و نام آثوری یا سوریانی را انتخاب نموده اند. تصدیق بستگی این طایفه به ملت آثور قدیم بسیار مشکل است بلکه میتوان قبول کرد که این طایفه در زمینه مذهبی قبل از اینکه تحت تأثیر میسیونرهای نستوری واقع شوند بستگی داشته اند بیک کلیسای شرقی بسیار قدیم که تاریخ آن از قرن پنجم شروع میشود و مربوط است بتاریخ زمان ساسانیان که پایتختشان در تیسفون نزدیک بغداد بوده است. بعلاوه نستوری ها ابتدا در بین النهرین و بعدها در حوزه ارومیه بمذهب کاتولیک گرویده اند. هسته ابتدائی آنها که اتصال به نیاکانشان دارد در حوالی قرن شانزدهم در جبال کردستان مرکزی که در شمال دشت بین النهرین قلل خود را نشان میدهد استقرار یافته و از حیث اداره مربوط میشوند بولایت وان و در همینجا بود که در موقع جنگ 18 - 1914 زندگانی قبیله ای داشتند. این اجتماع یک نوع حکومت روحانی داشت که در رأس آن یک رئیس روحانی موروثی بوده بنام مارشمیون و در هر قبیله نیز مانند قبائل (جدو - باز - تخوما - نیاری و غیره) در پهلوی ملیک که رئیس عرفی آنها بوده یک کشیش هم بنام آبونا³ بوده است. اکنون باید اصل دوم نام آنها یعنی کلدانی را نیز تحت بررسی قرار داد. در اینجا هم تفکرات تاریخی با ارزشی بمیان می آید که من به بحث آنها نمی پردازم زیرا که مسئله خیلی پیچیده است و تاریخ قدیم شرق نه فقط کلدانی های بین النهرین را می شناسد بلکه طایفه خالد را نیز می شناسد که در حوالی دریایچه وان سلطنتی داشته اند بنام سلطنت اورارتو⁴ که در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح اقتداری بخود دید و با مملکت آثور رقابت میکرد. و در هر حال این نکته قابل توجه است که در تشکیلات کشیش بیزانس نام خالد محفوظ مانده و آن عبارت از اسقف نشینی در آسیا بوده است. در اینجا نیز باید گفت که اگر روزی در سلسله انساب و نسلها تحقیق شود ما را نسبت به این طایفه بزمنه ای خواهد برد که بیشتر جنبه مذهبی دارد و نه نژادی» .

حقوق اقلیت ها در ایران

در امپراطوری بزرگ ایران حقوق اقلیت ها تا حد امکان محفوظ و آزادی آنان محترم بوده است. کورش کبیر بنیانگذار شاهنشاهی ایران در دوهزار و پانصد سال قبل، پس از فتح کشورهای مختلف به سرداران خود فرمان میداد که با دین و آئین و مذهب و معتقدات ساکنین آن کشورها کاری نداشته باشند و مردم را در انجام تکالیف مذهبی خود آزاد بگذارند. پس از فتح بابل رفتاری که با کلیمیان کرد موجب تعجب آنان گردید و قوم یهود امروز هم کورش را در ردیف پیغمبران و مؤید از جانب خدا میدانند، اخلاف کورش نیز نسبت به رعایت حقوق اقلیت ها در کشور پهناور ایران اغلب رعایت انصاف و عدالت را نموده اند و اقلیت ها در ایران راحت تر و آسوده تر از سایر کشورها بوده اند.

R. P. Duval - 1

Grant - 2

Abonna - 3

Ourartou - 4

پس از صدور فرمان مشروطیت نیز حقوق اقلیت ها در قانون اساسی ملحوظ شد نمایندگان آنها در مجلس شورای ملی شرکت می نمایند. از لحاظ مقررات مملکتی و استخدامی و غیره فرقی بین اقلیت ها و سایر ایرانیان نیست و آنها از حقوق کامل یک فرد ایرانی استفاده می نمایند.

در شهرستان ارومیه نیز پیوسته اقلیت های مختلف با سایر ایرانیان برادروار زندگی می کردند و اختلافی بین آنها بروز نمی کرد. متأسفانه در جنگ جهانی اول تحریکات عناصر خارجی این سکوت و آرامش اهالی را بهم زد و دو ملت برادر را به علت اختلاف دینی به جان هم انداخت و برادرکشی در کمال شدت در آنجا حکمفرما گردید و بدست اجنبیان آتشی چنان سوزان افروخته گردید که تر و خشک را با هم سوزانیده نابود ساخت.

ورود قوای عثمانی به آذربایجان

چون در ابتدای جنگ جهانی اول قسمت های شمالی ایران و آذربایجان تحت اشغال روسها بود و آنها تا مرز کشور ترکیه پیشرفته بودند عثمانی ها به فکر اشغال آذربایجان و بیرون راندن روس ها از اراضی مجاور سرحدات خود افتادند. در این موقع یک عده از آزادیخواهان و فدائی های مشروطه خواه نیز که سال 1290 پس از ورود قشون روس به آذربایجان به خاک عثمانی گریخته بودند هنوز در آنجا سکونت داشتند اینها قبل از قوای منظم عثمانی به فکر جنگ با روسها و آمدن به ایران افتادند. دولت مرکزی ایران هرچه سعی کرد مانع از برخورد روس و عثمانی در خاک ایران گردد میسر نشد. عثمانیها به شرط آنکه روسها ایران را تخلیه نمایند پذیرفتند که به ایران قشون وارد نکنند روسها هم می گفتند ما قشون خود را از ایران بیرون برده ایم فقط معدودی جهت حفظ اتباع خود داریم لذا دولت ایران نتوانست کاری از پیش ببرد و قشون عثمانی به سمت ایران حرکت کرد.

امیرحشمت نیساری از مجاهدان آذربایجان بطوریکه در فصل قبل نوشتیم به خاک عثمانی پناهنده شد و آنجا می زیست با عده ای از همراهان خود و اکراد محلی قبل از قشون عثمانی وارد ایران گردیده روسها را در موانه¹ بعد در دو فرسخی ارومی شکست داد و روسها از انهر² به شهر ارومی عقب نشسته آنجا را محکم نمودند.

محاصره ارومیه

روسها پس از آنکه در انهر از امیر حشمت و کردان شکست خوردند بشهر عقب نشسته آنجا را محکم نمودند. در این موقع هنوز اعتماد الدوله که از طرف حاجی صمدخان به این شهر اعزام شده بود حکومت شهر را به عهده داشت و از طرفداران جدی روسها بشمار می رفت لذا در داخل شهر با روسها همکاری نموده آنها را یاری میکرد. موقعی که روسها شهر را محکم نموده در آنجا مقاومت میکردند والی وان جودت بیک با رشید بیک چرکس با سپاهیان عثمانی رسیده و ارومی را از هر طرف محاصره کردند. مدتی این محاصره طول میکشد تا در هفتم دیماه همان سال 1293 خورشیدی عثمانی ها از روسیان شکست خورده و از حوالی ارومی سپاهیان خود را عقب کشیدند.

جنگ میاندوآب

روسها با عجله حاج صمدخان شجاع الدوله سابق الذکر را از تغلیس به آذربایجان آوردند و او چهارم آذرماه وارد تبریز گردیده برای جمع آوری قوا عازم مراغه میشود.

حاج صمدخان هرچه توانست از مراغه سوارانی بسیج کرده و اردوی خود را در حوالی میاندوآب مستقر نمود روسها نیز تعدادی سالدات روسی به کمک وی با مهمات کافی فرستادند، قوای عثمانی و مجاهدان ایرانی در اواخر آذرماه به

¹ - موانه یکی از دهات کردنشین ارومیه است.

² - انهر دیهی است نزدیک شهر ارومیه.

قشون حاج صمدخان و روسها هجوم آورده آن لشکر را تار و مار نمودند و عده زيادي را کشتند. حاجي صمدخان فرار نموده جان از معركة به در برد ابتدا به تيريز رفت و از آنجا عزم روسيه شد و در تفليس با مرض سرطان درگذشت و يک دنيا بدنامي را پشت سر گذاشت.

تخليه ارومي

روز يازدهم ديماه 1293 خورشيدي روسها اروميه را تخليه کردند. پس از آن قواي عثماني وارد شهر شد که جريان آنرا به تفصيل ذکر خواهيم نمود. با تخليه شهر از طرف روسها آشوريها نيز به جان خود ترسيدند و نتوانستند در شهر بمانند زيرا چنانکه نوشته شد در سالهاي اخير آنها با پشتيباني سالداتهاي روس و بنا به تحريک آنها و ميسيونرهاي مذهبي مسلمانان را هرچه توانستند اذيت و غارت کردند. حالا که سالداتهاي روسي شهر را تخليه مي کردند اينان سخت در نگراني و تشويش بودند و نتوانستند پس از عزيمت قواي روس در ميهن و مسکن خود که هزاران سال به خوشي در آنجا زندگاني کرده بودند بمانند. لذا ناچار به فکر کوچ افتادند و از خانه و آشيانه خود دست برداشته رهسپار سرنوشت نامعلوم خود گرديدند. اين پيش آمد زياده از حد ناگوار است چرا بايد قومي که ساليان دراز در خاكي با استفاده از تمام مواهب و مزايای آن زندگي کرده اند آلت دست اجنبیان واقع شوند و بي دليل هم ميهنان خود را آنقدر اذيت نمايند که بدون وجود آتش اجنبي نتوانند در خانه خود بمانند و در سرماي زمستان مجبور به ترک خانه و زندگي خود شوند؟!

کوچ مسيحيان

داستان اين کوچ و حوادث ناگوار اين زمان را سيد احمد کسروي در جلد پنجم تاريخ خود مشروحا نوشته است و ما آنرا در اينجا مي آوريم:¹

« اما داستان دلگداز ارومي (يا رضائيه کنوني) که گفتيم جداگانه خواهيم نوشت چنانکه گفتيم روز يازدهم ديماه بود که روسيان ناگهان به تهی کردن آنجا پرداختند و يک دسته از سپاه ايشان شهر را رها کرده و بسوي مرز پس نشيني کردند. فردا دوازدهم نيز بازمانده سپاهيان بيرون رفتند.

ولي اين پس نشيني آنان با يک پيش آمد ديگري توأم بود که آن کوچيدن آشوريان و ارمنيان باشد زيرا اينان که خود را به روسيان بسته و به پشت گرمي آنان با هم ميهنان خود بدرفتاري کرده و در چند ماه آخر دست به خونريزي و تاراج نيز باز کرده بودند در اين هنگام بر جان خود ترسيده جاي ايستادن نميديدند اين بود همينکه از آهنگ ناگهاني روسيان آگاه شدند سخت بهم در آمدند و با آنکه هنگام زمستان بود بسياري از ايشان چاره اي جز همراه شدن با روسيان و کوچيدن از ايران نديدند و اين بود با شتاب بکار برخاسته و زندگاني خود را به هم زده و آنچه توانستند برد برداشته و آنچه نتوانستند باز گذاشتند و نزديک به ده هزار تن از ايشان از مرد و زن و بچه از خود شهر و از آباديهاي بيرون به راه افتادند و چون بسياري از ايشان عرابه و چهارپا براي سوار شدن نداشتند بر روي برفها و در توي گلها پياده راه مي رفتند و گاهي خوراک نيز نمي يافتند در ميان راه زنان و بچگان آسيب فراوانديدند و بسياري از ايشان تاب نياورده و از پا افتادند در لجن زارها بسياري از چهارپايان نابود شدند اين است آنچه که ما « دلگداز » مي ناميم مردانشان کيفر خود را مي يافتند. کسانیکه هزار سال در کشوري آسوده زيسته و با همه جدائي در کيش همه گونه مهرباني از مردم ديده بودند چه سزايدي که نمک ناشناسي نمايند و همينکه پاي بيگانگاني به کشور رسيد به آنان گرائيده و با هم ميهنان خود بدخواهي نمايند و به دلخواه بيگانگان تفنگ بدست گرفته خون مردم بريزند؟! به چنين

¹ - تاريخ 18 ساله آذربايجان جلد پنجم صفحه 80 تا 86 .

کسانی کیفر سختی بایستی و آنچه می دیدند و می کشیدند کم بوده و آنچه دل مرا به درد می آورد حال زنان و کودکان است که گناهی نمی داشتند.

این درباره آسوریان است ارمینان در این جنگ بسوی فرانسه و انگلیس گرائیده و کمیته دانشاکیسیون در نهران پیمانی با آنها بسته بودند. ما نیز ایرادی نمی گیریم و سخن ما در دشمنی است که به ایرانیان می نمودند. کسانیکه قرنها در ایران زیسته و از همه خوشیها و آسودگیها بهره مند شده بودند بدلخواه بیگانگان با هم میهنان خود دشمنی نشان میدادند. آن دلیرانی که چند سال پیش در شورش آزادی خواهی ایران همدوش ایرانیان جانفشانی ها نموده بودند اکنون بجای آن بدخواهی ها با مردم می نمودند.

چنانکه گفتیم پس نشینی روسیان ناگهانی بود از اینرو همگی مسیحیان آگاه نشدند و اگر شدند فرصت سفر نداشتند و از 45000 تن کمابیش که شماره آنان در آن پیرامونها بود تنها ده هزار تن یا کمتر با روسیان همراهی توانستند و دیگران که بازماندند همینکه از چگونگی آگاه شدند و از آنسوی آمدن کردان و ترکان را می شنیدند در روستاها خانه های خود را گذارده و با آنچه توانستند همراه آوردن از گاو و گوسفند و کاجال و خوراک رو به شهر نهادند و به باغ بیمارستان آمریکائیان در آمده و یا به سرای میسیونرهای فرانسه پناهنده شدند تنها دودیه کوک تپه و گلپاشین تپه نشد که داستان آنها را خواهیم دید.

ایرانیان در این هنگام نیز از دستگیری و مهربانی باز نایستادند و بسیاری از ایشان را چه در شهر و چه در روستاها به خانه های خود آورده و به نگهداری کوشیدند. در سلماس با ارمینان همین رفتار را کردند و ما بیشتر این آگهی ها را از نوشته های مسیحیان می آوریم و همین را خود ایشان نوشته اند:¹

همینکه رفتن روسیان دانسته شد سپاه عثمانی که در نزدیکی بودند رو به ارومی آوردند و پیشاپیش آنان کردان با انبوهی (سی هزار تن نوشته اند) از کوهستان فرود آمدند و دسته ای از آنان در روستاها پراکنده شدند و به تاخت و تاراج پرداختند و یک دسته بزرگی رو به شهر آوردند و دو روز پس از رفتن روسیان بود که به ارومی رسیدند و چون اعتمادالدوله حکمران آنجا از همدستان صمدخان بوده و در زمان حکمرانی خود بدلخواه روسیان رفتار کرده و خونهای بی گناهان را ریخته و در این هنگام با روسیان بیرون رفته بود و کسی برای نگهداری شهر و جلوگیری از کردان نبود بی آنکه جنگی روی دهد به درون آمدند و دست به تاراج گشاده و دو روز و دو شب بازار را تاراج و آشوب جلوگیری کرد و چند تن از کردان را با تیر کشت. تا چند روز که رشید بیک در شهر بود آرامش رویداد و مردم چه مسیحی و چه مسلمان آسوده بودند ولی چون روسیان پیش از پس نشینی خود خوی را گرفته و در آنجا سپاه می داشتند رشید بیک با دسته های خود به جلو آنان رفت و در سلماس لشکری ساخت و در شهر رشته کارها به دست نوری بیک و راغب بیک که دو تن از سرکردگان بدرفتار عثمانی بودند افتاد ایشان دست ستم باز کرده به مسیحیان سخت گیری بی اندازه نمودند. ارشد همایون سرشهربانی تا میتوانست به نگهداری مردم می کوشید مسیحیان خشنودی بسیاری از او نموده اند ولی از راغب بیک و از مجدالسلطنه که به عثمانیان پیوسته و دسته ای از مجاهدان را برسر خود میداشت از قوچعلی خان و دیگران بسیار نالیده و داستانهای نوشته اند که نتوان به آسانی باور کرد. ما نمیدانیم این داستانها تا چه اندازه درست است ولی برای آنکه بی یکسوئی نمائیم آنها را می آوریم:

داستان کوک تپه

«می نویسند در کوک تپه دوهزار تن از آسوریان از این دیه و از آن دیه گرد آمده بودند که زنان و فرزندان به کلیسا پناهنده شده و مردان با تفنگ در پشت بام پاسبانی می نمودند کردان گرد آنجا را فراگرفته و در میان زدو خورد

¹ - پس از بازگشت روسیان به ارومی (رضائیه) میسونیکتین نامی کنسول روس دفترچه ای به انگلیسی چاپ رسانیده و پراکنده گردانیده که در آن گفتارهایی از دکتر پاکارد امریکائی و از فیلیپ برابس نماینده روزنامه منچستر گاردین و از پول شمعون نامی گرد آورده شده. این آگهی ها بیشتر از روی آن گفتارهاست.

برخاست و چون کردان انبوه بودند مسیحیان مرگ را در پیش چشم می دیدند و نومیدانه می کوشیدند. لیکن در این میان دکتر پاکارد آمریکائی با دو سه تن همراه از شهر بیرون رفته بوده از چگونگی آگاه گردید و به جان خود نترسیده آهنگ آنجا کرد در سایه آشنایی و دوستی که با برخی از سرکردگان می داشت توانست جلوی جنگ را بگیرد و به درون دیه رفته مسیحیان را دیده و آنها را بدست برداشتن از جنگ و دادن تفنگ و فشنگ و بیرون آمدن از دیه واداشت و همه را همراه خود به شهر آورده و جان دوهزار تن را باز خرید. این داستان در روزهای سخت در آمدن کردان بود سی و اند روز پس از آن در خود شهر داستان دیگری رخ داد که شصت تن از سرشناسان آسوری را که از سرای میسیونرهای فرانسه بیرون کشیده و بند کرده بودند روز دوم اسفند (22 فوریه) شبانه بیرون شهر بردند و همه را تیر باران کردند تنها یک تن از آنان از مرگ رها گردید که با زخمی که میداشت شبانه خود را به مسیحیان رسانید و چگونگی را باز گفت .

داستان گلپاشین

« دو روز پس از آن داستان گلپاشین روی داد. این دیه که آبادی آسوری نشین بزرگی بود چون ترکان به ارومی در آمدند آسوریان نماینده فرستاده و برای خود زینهار گرفته و چند تن با خود به دیه بردند و بدینسان آسوده می زیستند تا این هنگام شبانه قوچعلیخان با دسته ای از مجاهدان به آنجا رسیدند و به نام مهمانی در خانه ها فرود آمدند ولی چون خوردند و آشامیدند از توانگران پانزده هزار تومان پول طلبیدند و چون ایشان نتوانستند این اندازه پول گرد آورند چهل و پنج تن را گرفته و شبانه بیرون برده تیر باران کردند از اینان نیز چند تن رها شده و چگونگی را آگاهی دادند.

اینهاست آنچه فلیپ برایش خبرنگار منچستر گاردین و دیگران نوشته اند و ما نیز آوردیم.¹

در این هنگام در سرای بیمارستان آمریکائی بیست هزار تن از گریختگان زیست می کردند و چون جا بسیار تنگ شده و خوراک هم کم یافت می شد کم کم بیماریها از تیفوئید و غیره در میان ایشان پدید آمد و آمریکائیان جلوگیری نتوانستند و از ایشان به شهر نیز رسید چه مسلمان و چه آسوری خانواده ها را فراگرفت و انبوهی را بکشت فلیپ برایش می نویسد تنها از مسیحیان پنج هزار تن مردند و پیداست که از مسلمانان چند برابر نابود شدند. اینهاست بخشی از گزند و آسیبی که شهر قشنگ ارومی (رضائیه کنونی) از رهگذر جنگ جهانگیر می یافت و خواهیم دید که چه گزندها و آسیب های دیگر در پی بوده.

محمد حسن میرزا ولیعهد در آذربایجان

در این هنگام دولت ایران فرصت یافته می کوشید نیروی خود را در آذربایجان بیشتر گرداند و تا تواند دست روسیان را از کارهای آنجا کوتاهتر کند و این بود که با گفتگو با روسیان چنین نهادند که محمدحسن میرزا برادر احمد شاه که فرمانروائی آذربایجان به نام او بود هم به آنجا فرستند و روسیان آنرا به زیان خود ندیده و خورسندی دادند محمد حسن میرزا در بیست و هفتم بهمن از تهران روانه گردیده و گویا در آخرهای اسفند بود که به تبریز رسید و با پیشواز با شکوهی که مردم کردند به شهر آمد. این بود آنچه که کسروی در مورد تخلیه ارومی از طرف روسها در کتاب خود نوشته که نقل کردیم.

میسونیکتین کنسول روس در ارومی جریان این حوادث را چنین نوشته است:²

کنسول روس در مورد تخلیه ارومیه چه می نویسد

¹ - پول شیمون نامی که در تابستان سال 1294 به نام نمایندگی از ماشیمن رئیس آسوریان در لندن بود این داستانها را با گزافه های بیشتری در روزنامه های انگلیس پراکنده نموده و دروغگوئی را تا آنجا رسانید که نوشته در کوک تپه کردان چند تن را آتش زده سوزانیدند در جایی که داستان کوک تپه هم دکتر پاکارد و هم فلیپ برایش نوشته اند و آنان از چنین کاری هرگز نامی نمی برند. داستان تاراج کردن آسوریان و آدم کشتن جلوها را که فلیپ برایش نوشته و در روزنامه چاپ شده این پول شیمون بر آن ایراد گرفته و گفته آسوریان چون بیرون مسیحند نتوانند دست به تاراج باز کنند و ما خواهیم دید که این پیروان مسیح چه سبهاکاریهای کردند. رفتن پول شیمون به لندن برای همین بوده که با این دروغها اروپائیان را به دشمنی ایرانیان برانگیزند. (کسروی)

² - کتاب (ایرانی که من شناختم) ترجمه فره وشی صفحه 201 و 202 .

« گزارشات میسیونرها و مشاهدات عینی خودم به من اجازه میدهد که تابلوی کوچکی را از زمستان 15- 1914 در ارومیه ترسیم نمایم البته شرح مفصل آن محتاج به مطالعه جداگانه ای بود¹ من فقط به این مختصر اکتفا می کنم که در موقع عزیمت قشون روس از ارومیه در سال 1914 که در دنبال آن عزیمت قنسول و میسیون ارتدکس واقع شد. مسیحیان بومی دیوانه وار به طرف سرحد قفقاز فرار کردند سختی این مهاجرت را در ماه دسامبر در هوای سرد فلات های مرتفع و در میان راههای صعب العبور که پر از قشون و گاری و درشکه و گله های احشام و اغنام بود آنطوریکه باید نمی توان به تصور آورد.

« تنظیم احصائیه قربانیهای این وقایع غیر ممکن است کسانیکه توانستند فرار اختیار کنند خوشبخت تر از آنهايي بودند که بواسطه فقدان وسایل حرکت در دهکده های دور دست ماندند. این بدبختان در موقعی که کردها به این نواحی وارد و شروع به قتل و غارت کردند به طرف شهر ارومیه روی آوردند و در میسیون های کاتولیک و آمریکایی پناهنده شدند. میسیون ها هم توانستند چند هزار نفر را پناه دهند اما به واسطه ازدحام و ترس و گرسنگی و خستگی و نبودن بهداشت اوضاعشان بسیار بد بود. کشتارهای دسته جمعی نیز صورت گرفت مثل اینکه یکدفعه 65 نفر از آنها را جبرا از میسیون فرانسه بیرون کشیده و یکباره تیرباران کردند اجساد این قربانیها چند روزی روی زمین ماند. پرنولت شبها بقتلگاه میرفت و لاشه آنها را در زیر خاک و سنگ پنهان میکرد و چون مرض تیفوئید با شدت به او حمله ور گردید عاقبت قربانی فداکاریهای خود شد...»

سال 1294

سال 1293 خورشیدی با آنهمه تیره روزیهای که داشت خاتمه یافت و سال 1294 فرا رسید. در ابتدای این سال یک قسمت از خاک آذربایجان در دست روسها قسمت دیگر در دست عثمانیها بود.

روسها جلفا و خوی و سلماس و تبریز و مرند و صوفیان را اشغال نموده و قوای آنها در این نقاط متمرکز شده بود. در مقابل آنها عساکر عثمانی شهرهای ارومیه و مهاباد را در دست داشتند و منظر رسیدن کمک اعزامی از اسلامبول بودند.

در این هنگام قوای اعزامی عثمانی که ارتش کاملی بود به فرماندهی خلیل بیگ از راه رسید و مدت چند شبانه روز اردوی خلیل بیگ و مهمات و سازو برگ آنها بشهر ارومیه وارد میشد. پس از ورود قوای خلیل بیگ بارومیه در این شهر آرامش برقرار شد و خلیل بیگ جلو کشت و کشتار و غارت اکراد و اشرار را گرفت و مردم موقتا آسوده و راحت گردیدند.

جنگهای سلماس

این موقع شهر سلماس (شاهپور کنونی) در دست قوای روس بود و ژنرال نظربیک اوف خوی و سلماس را اشغال نموده قوای خود را در آنجا تمرکز داده بود.

خلیل بیگ اوائل اردیبهشت ب فکر حمله به سلماس و گرفتن آنجا از دست سپاهیان روس افتاد لذا قوای خود را از ارومیه بسمت شاهپور بحرکت درآورد. در این سفر جنگی مجدالسلطنه سردار آذربایجان و جمعی از مجاهدان نیز با وی حرکت نمودند. در سلماس پادگان روس جلو و قوای خلیل بیگ مقاومت نتوانسته شهر را تخلیه کرده به سم خوی عقب نشینی نمودند و سلماس بدست قوای خلیل بیگ افتاد ولی پس از چند روز که به روسیان قوای کمکی از راه جلفا رسید مجددا به سلماس حمله کردند و پس از دادن تلفات زیاد ب عثمانی ها شهر را از دست آنها بیرون کردند و پس از این پیش آمد خلیل بیگ شبانه اردوی خود را به سمت ارومیه عقب کشید و سلماس مجددا به اشغال روسها درآمد.

¹ - برای شرح تفصیلی این وقایع رجوع شود به مقاله ای که من (نیکتین) بعنوان (ملت کوچک قربانی جنگ) یعنی آشوریها و کلدانیها در مجله علوم سیاسی شماره 4 سال 1921 در دائرة المعارف اسلامی انتشار دادم. مسیو گورک Gorek نیز در بیانیه رسمی آسیای فرانسه در سال 1924 از این وقایع ذکر کرده است.

عقب نشینی عثمانیها

تا اواخر اردیبهشت ماه 1294 خورشیدی عثمانیها در ارومی و روسها در سلماس نشسته بودند و تعرض از هیچ طرف به عمل نمی آمد، اواخر اردیبهشت در نتیجه پیش آمدهای جبهه های اصلی جنگ عثمانی ها ناگهان شهر ارومی را تخلیه نموده به سمت مرز عقب نشینی کردند.

با عقب نشینی عثمانی ها مسیحیان به امید آمدن روسها که هنوز از آنها خبری نبود از مخفی گاههای خود بیرون ریخته شروع ب غارت خانه های مسلمانان نمودند در این مورد باز هم نوشته کسروی را می آوریم:¹

این بار هم آسوریان و ارمنیان بیرون ریخته و دست بتاراج و آزار مردم گشادند و کینه ترکان و کردان را از مرئم جستند. فلیپ برایش که این داستان را هم او نوشته میگوید: رفتار اینان تنها یک کمی بهتر از رفتار دشمنانشان بوده میگوید با دارائی مردم آن میکردند که دلخواه خودشان بود از آنسوی جلوها (که آسوریان مرز عثمانی و یک دسته بسیار دژ آگاهی بودند) با تفنگ بیرون ریخته در روستاها به کشتن مردم تهدیدست و بیگناه پرداختند(ما این جلوها را نیک خواهیم شناخت) در این میان گفتگو از آمدن روسیان می رفت لیکن ده روز کمابیش کشتید تا نخستین دسته قزاقان به شهر رسید و در آن چند روز شهر و پیرامون های آن میدان تاراج و آشوب مسیحیان بود تا پس از رسیدن روسیان اندک آرامشی پیدا شد اعتمادالدوله که با روسیان رفته بود هم با ایشان بازگشت و رشته فرمانروائی را بدست گرفت و باز بدلخواه روسیان با مردم سختگیری و بدرفتاری آغاز کرد. بدین سان ارومی و پیرامونهایش پس از گزند و ویرانی های بسیار دوباره بدست روسیان افتاد ولی در ساوجبلاغ و آن پیرامونها هنوز عثمانیان و کردان و مجاهدان ایرانی می ایستادند.

پیشروی روسها

ژنرال نظربیک اوف فرمانده قوای روسی پس از رسیدن قوای امدادی کافی بمنظور تعقیب عثمانی ها از مقر خود که سلماس بود بیرون آمده به تعقیب عثمانی ها پرداخت و در نیمه تیرماه سال 1294 خورشیدی چندین جنگ با عثمانیها نمود تا توانست آنها را شکست داده از ایران بیرون کند و ناحیه بین دریاچه های وان و ارومیه را از وجود قوای عثمانی پاک نماید.

مانور قوای روس در آذربایجان

در این هنگام روسها برای نشان دادن قدرت خود مخصوصا به عشایر و اهالی ایران نقشه عملیات مانوری را تنظیم نمودند بهتر است این جریان را از تاریخ کسروی در اینجا عینا نقل نمائیم:²

« از آنسوی به هنگامی که این کارها در ایران و خاک عثمانی رخ می داد فرماندهی قفقاز یک نقشه دیگری برای آذربایجان می اندیشیدند و آن این است که نمایشی از نیروی خود در میان کردان داده چشم آنان را ترساند و نام و آوازه خود را بجای پیشین باز گردانند تا بدینسان آنان را از گرائیدن به عثمانیان (بار دوم) باز داشته بتوانند از اندازه سپاه خود در آذربایجان کاسته سالدات و قزاق را به میدان دیگر ببرند و روی هم رفته جایگاه خود را در این پیرامون استوارتر گردانند. و برای این چنان نهادند که گروه سوارانی را برای تاخت و نمایش به آذربایجان فرستند و بکار بستن آنها به ژنرال شارپانتیه نامی واگذارند که گذشته از دسته های سوار که از قفقاز با خود می آورد دسته هایی نیز از آذربایجان همراه برداشته آن نقشه را بکار بندد ...

1 - صفحه 90 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان .

2 - جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان از صفحه 93 تا 96 .

« برای اجرای تاخت و تاز سواره نظام که فرمانده سپاه روس در پیرامون دریاچه رضائیه در نظر گرفته بود قوای ذیل لشکر سوار قفقاز و تیپ سه قراق (زابایکالسکی) و آنشبار 2 به فرماندهی ژنرال استویانسکی تحت فرماندهی کل ژنرال شارپانتیه فرمانده لشکر سوار قفقاز مأمور گردید ...

« قوای سوار مزبور پس از عبور از رودخانه در نزدیکی میاندوآب توقف کرد و در سمت شاهین دژ (صائین قلعه) و مهاباد اقدام به اکتشافات نمود روز 15 مه قوای سوار بسمت مهاباد حرکت کرد و در حدود امیرآباد به دستجات اکراد برخورد و آنها را به عقب رانده و تا تاریکی هوا عقب نمود.

روز 15 مه قوای سوار پس از زد و خورد مختصری با اکراد شهر مهاباد را اشغال کرد در شهر تقریباً هیچ کس نبود عمارت قنسولگری روس که اکراد آنرا آتش زده بودند مشغول سوختن بود. چند روز قبل از اشغال آن شهر قنسول روس سرهنگ یاس که در آن شهر مانده بود از طرف اکراد به قتل رسیده بود و سر او را اکراد بالای نیزه در دهات و قصبات می گردانیدند.¹

روز 16 قوای سوار روس در ناحیه مهاباد توقف نمود و در سمت سردشت و اشنویه اقدام به اکتشاف کرد. روز 18 مه قوای سوار به اشنویه نزدیک شد و در آنجا کردان امنیه عثمانی و اکراد قرار گرفته بودند اکراد در آن نقطه مقاومت شدیدی ابراز داشتند ولی بزودی روسها آنها را از شهر خارج ساخته و اکراد به سمت موصل فرار کردند.

قوای سوار روس 19 مه نزدیک اشنویه توقف کرده در سمت مغرب و جنوب اکتشاف بعمل آورد و روز 20 مه به سمت شمال حرکت و پس از طی دو منزل راه و عبور کوره راههای سخت کوهستانی به رضائیه رسید و در این شهر قریب یک هفته توقف نمود.

با این ترتیب قوای سواره نظام مأموریت خود را که حرکت از کنار دریاچه رضائیه بود انجام داد.

حرکت توده سوار نظام روس با توپخانه و مسلسل زیاد از میان عشایر تأثیرات عمیقی بخشید و پس از آن تا مدتی در ناحیه آذربایجان یعنی در پهلوی و عقب سپاه روس آرامش کامل برقرار گردید و برای روسها زحمتی تولید نشد.

اینک روسها قادر بودند که از قوای اعزامی به آذربایجان بکاهند لذا تمام عده پیاده نظام آن قوا را بطرف ملازگرد روانه ساخته و ایت تقلیل قوا هیچگونه تأثیری در وضع آنها در شمال غرب ایران نبخشیده.

چون قوای سوار نظام مأموریت خود را انجام داده بود فرمانده قفقاز امر داد که قوای مزبور تماماً بناحیه وان حرکت کرده و به سپاه 4 قفقاز ملحق شود.

این تاخت و تاز توده سوار نظام که 800 ورست مساحت را طی نمودند چون از روی دقت تنظیم شده بود لذا در موقع الحاق بجناح چپ سپاه 4 قفقاز کاملاً وضعیت مرتب و منظمی را دارا بود.»

ورود جلوها به آذربایجان

¹ - کشته شدن قنسول روس در مهاباد را نیکتین در کتاب خود صفحه 204-205 چنین می نویسد:

بطوریکه معلوم شد کلنل یاس Yass به وضع فجیعی کشته شده بود (دسامبر 1914) وزارت خارجه روسیه از این واقعه به شدت متأثر گردید. این مرد نظامی که در محوطه قنسولی ما داخل گردید ابتدا در خراسان در تربت حیدری به خدمت پرداخت. تربت حیدری به منزله یکی از حلقه های کوچک زنجیر مراقبت ما بود این پست به موجب معاهده بین المللی برای جلوگیری از سرایت مرض طاعون هند در آنجا برقرار شده بود. کلنل یاس در مطالعات امور محلی و یاد گرفتن زبان افغانی لیاقتی بروز داد و بعد هم بسمت قنسول ساوجبلاغ منصوب گردید و اولین شخصی بود که در این پست جدید فعالیتی نشان داد. در اینجا هم همان حرارات و هوش نافذ خود را بکار انداخت و در اندک زمانی با زندگانی کردها و زبان آنها آشنا گردید هیچکس مانند او نمی توانست پست نظارت ساوجبلاغ را در میان کردها اداره کند...

... در اواخر سال 1914 به میاندوآب رفت تا وقایع را از نزدیک مشاهده کرده و با نفوذی که داشت در مواقع مقتضی در اوضاع آنجا دخالت کند. بدبختانه در اواسط ژانویه حاکم قدیمی تبریز که تقریباً به حالت تبعید در قفقاز روزگار می گذرانید به ایران بازگشت و دست به اقداماتی زد که به زیان خودش منتهی گردید و عملیاتش در حوالی میاندوآب در جنگ با کردها به شکست خاتمه یافت در همین موقع بود که کلنل یاس هم به قتل رسید.

«دست جنایتکاری که قنسول را به خاک هلاک انداخت یعنی کسی را که جنگ نمی کرد از میان برد به این هم اکتفا نکرد سر قنسول مقتول را بریده به ساوجبلاغ آورد و در مقابل خانه یکی از معاریف کرد موسوم به قاضی فتاح در معرض تماشا گذارد و همه از این جنایت اظهار خوشوقتی می کردند یکی از ترکها هم بنام منصور در میان این تماشاچی ها حضور داشت و بیشتر از همه از این واقعه اظهار خشنودی میکرد. این دست به توسط اشخاص دیگری غیر از آنچه که ذکر شد بعمل پرداخته بود. خلاصه پس از تماشا سربریده را بدست بچه های کرد دادند و خدا می داند که در کجا مفقود گردید تن او را در میاندوآب در نزدیکی رودخانه دفن کردند و بطوریکه شنیدم طغیان آب بهاری قبر را با خود برد چندی بعد ژنرال ریبالتنکو Rybaltchenko بتلافی این جنایت خانه قاضی فتاح را آتش زد و با خاک یکسان نمود.»

در اوان جنگ بین المللی اول قوم آثوری در اطراف دو دریاچه وان و ارومیه سکونت داشته اند و شماره آنها را دویست هزار نفر نوشته اند که تقریباً پنجاه هزار نفر از آنها در خاک ایران و بقیه در خاک عثمانی می زیسته اند. آثوریان خاک عثمانی که آنها را جلو می گفتند در جنوب دریاچه وان سکونت داشتند و تابع کلیسای سریانی بودند. رئیس مذهبی آنها را مارشیمون می نامیدند که همیشه از یک خانواده انتخاب می شد و در قریه قوچانس سکونت داشت.

پس از آغاز جنگ جهانگیر اول آثوریان نیز به علت تمایلات مذهبی جانب دولت روس را نگهداری میکردند. دولت عثمانی ابتدا دسته ای از کردان را به جنگ با این قوم فرستاد و اینها به علت موقعیت محکم محل سکونت خود ایستادگی نمودند تا عثمانی ها مجبور شدند دستجاتی از ارتش منظم خود را به جنگ آثوریان بفرستند. پس از جنگ های زیاد اینان مغلوب شدند بسیاری از آنان به دست اکراد و عساکر عثمانی کشته شدند باقی مانده آنان با زن و فرزند خود از خاک عثمانی به سمت مرز ایران حرکت کردند و بنیامین مارشیمون رئیس مذهبی خود را نیز با خانواده وی از مهلکه نجات داده از طریق مرز سلماس وارد خاک ایران گردیدند. دسته اول که در حدود بیست پنجهزار تن بودند در شهریور ماه سال 1294 خورشیدی وارد سلماس شدند. در موقع ورود این قوم به ایران روسها آذربایجان غربی را اشغال نموده بودند آنها جلوها را پذیرفتند، ایرانیان نیز از ورود آنها جلوگیری نکردند دسته هایی از جلوها به سمت ارومی که یکی از مراکز آثوری نشین بود حرکت نموده در شهر و دهات آثوریها جابجا شدند.

در این موقع ایرانیان با وجود اینکه خود در سخت ترین شرایط زندگی می کردند باز هم از مهمان نوازی کوتاهی ننمودند و آنان را که لخت و گرسنه بودند تا توانستند لباس و پوشاک دادند حتی بنابه گزارش کارگذاری ارومی دولت ایران و وزارت خارجه زمستان سال 1296 در تهران دفتر جمع آوری اعانه در تجارتخانه تومانیانس باز کرد و از مردم دعوت نمود که برای حفاظت جلوها از سرمای زمستان هرچه ممکن است کمک نقدی نمایند. در صورتی که آنها در سر سوداهای دیگری داشتند. در این مورد کسروی چنین می نویسد:¹

«بدین سان دسته های انبوهی از مسیحیان در سلماس و ارومی گرد آمدند و خواهیم دید که دولت های مسیحی و میسیونرهای کینه توز آمریکا و فرانسه اینان را چگونه افزار کار خود ساختند و به چه سیاهکاریهایی برخاستند. مارشیمون با روسیان و نمایندگان فرانسه و انگلیس و آمریکا پیوستگی هائی میداشت با اینحال پول شیمون نامی را از آسوریان به نمایندگی از خود روانه لندن گردانید که در آنجا به کوششهایی برخیزد و سررشته داران لندن را از حال مسیحیان آذربایجان آگاه گرداند و آنمرداست که در لندن نشسته و دروغهای بسیار پراکنده گردانیده و شما آنرا ببینید که تا کنون کسی پاسخ آن دروغها و دروغهای بسیار دیگر را که سپس درباره پیش آمدهای ارومی از سوی میسیونرهای آمریکا و فرانسه در اروپا و آمریکا پراکنده کردند نگفته است و ما که اکنون به این نوشته ها برخوردیم ایم اگر برنخواهیم همه آنها در تاریخ جا گرفتگی و ستمگران خونخوار ستمدیده شناخته شدند»

نیکتین کنسول روس در ارومیه داستان مهاجرت جلوها را از خاک عثمانی به ایران چنین تعریف میکند.²

«قبایل نستوری پس از مقاومت سختی در مقابل حملات ترکها در بالای رودخانه زاب بزرگ بواسطه فقدان ذخیره در طی تابستان 1915 مجبور شدند که بطرف خطوط جنگی ما عقب نشینی کنند و در پائیز همان سال سیل مانند بنوای خوی و سلماس و ارومیه آمدند. ما هم نمی توانستیم از آنها نگهداری کنیم بدبختانه اشکالاتی که در تابستان برای آنها

¹ - صفحه 101 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان.

² - کتاب (ایرانی که من شناختم) ترجمه مترجم همایون فره وشي صفحه 209 و 210 .

پیش آمد مقارن بود با عقب نشینی قشون ما (موقعیکه من بکوه یهودیان رفتم¹ ناحیه وان هم تخلیه شد و حمله تعرضی ترکها از طرف ملازگرد شروع گردید).

شکست نستوری ها و عقب نشینی آنها با تمام اغنام و احشام برای ما سرباری شد و بکلی اوضاع را مختل کرد و پناه دادن سی تا چهل هزار نفر نستوری شکست خورده آنها در ناحیه ای که بواسطه جنگهای قبلی بکلی غارت شده بود کار بسیار مشکلی بود. بدیهی است نگاهداری و اداره کردن این جمعیت کوهستانی با آن افکار و اخلاق مخصوص غیر ممکن بود آن هم در موقعی که هنوز آثار وحشت و اضطراب در سیمای آنها پدیدار و ناچار مجبور به ترک کانون خانوادگی شده بودند».

ایجاد اختلاف بین مسلمانان و مسیحیان

ریشه های اختلاف

اختلاف بین مسیحیان و مسلمانان ناحیه ارومیه در نتیجه عوامل مذکور در زیر بحدی شدت یافت که دو دسته در مقابل هم صف آرایی نمودند و سلم و صفائی که قرنهای بین آنان حکمفرما بود بجنگ و خونریزی مبدل گردید:

1- ورود در حدود بیستو پنج هزار تن جلوهای وحشی از خاک عثمانی به آذربایجان غربی و سکونت آنان در منطقه ارومیه و سلماس که روز بروز عده آنها زیادت می شد زیرا که باقی مانده آثوریهای ساکن خاک عثمانی هر چه می توانستند از دست ترکها فرار کرده به ایران می آمدند بطوریکه دیدیم نیکوتین کنسول روسیه تزاری در ارومیه تعداد آنها را سی تا چهل هزار تن نوشته است.

همین شخص در مورد جلوها چنین می نویسد:²

«... استقرار این کوهستانی های وحشی در مجاورت مسلمانان آرام فلات نشین ابداً امکان پذیر نبود. چگونه میتوان اصول زندگی مشترک با نژادهای مختلف را به آنها تلقین کرد. اینها در طی قرون متمادی به زندگی عشایری عادت کرده و در محیط کردها که به نوبه با آنها دشمنی یا اتحاد داشته اند زندگانی می کردند و بالاخره چگونه ممکن بود که آنها را به کار واداشت و تشکیلات منظمی برای آنها داد و نگذارد که به بیکاری خطرناک عادت نمایند ...»

2- وجود مارشیمون رئیس مذهبی جلوها که شخص جاه طلب و ماجراجویی بود در بین جلوها و آمدن وی به سلماس و ارومی با و عده هائی که متفقین به وی داده بودند و در سر تشکیل حکومت مستقل آثوری را در قسمتی از خاک ایران و ترکیه می پروراند.

3- ازدیاد نفوذ مبلغین مذهبی آمریکائی و فرانسوی و روسی در نواحی مسیحی نشین ارومی، گرچه این افراد مخصوصاً آمریکائیان از سالیان قبل برای اطفال دهاتی ها و شهری ها مدرسه باز کرده و بیمارستان دایر نموده بودند و بیماران هر ملت را بدون توجه به مذهب آنها معالجه می نمودند و ما این قسمت را در بحث فرهنگ و بهداری به

¹ - داستان کوه یهودیان (کوهی است در نزدیکی ارومیه) و رفتن کنسول روس را بهتر است از قول خودش از صفحه 203 کتاب وی در اینجا نقل کنیم : «پیشرفت ترکها بواسطه جنگهای با قشون روس در صوفیان و خان تختی در بهار سال 1915 متوقف گردید و مزیت نیروی روس از ورود سوار نظام شاپانتهی بفاصله کمی مأمور شد که بطرف ترکیه برود و ساخولی ارومیه منحصر شد به یک گردان توپچی قفقازی و چند دسته صد نفری قزاق. در اواخر ماه ژوئیه 1915 ترکها در جبهه اصلی یعنی در ملازگرد فشار زیادی وارد آوردند و گردان قفقازی نیز به قسمت تهدید شده منتقل گردید و نزدیک بود ارومیه برای بار دوم تخلیه شود. اما من تصمیم گرفتم که از پست خود کناره گیری نکنم محض احتیاط خانم را با آرشوهای قوای قنسولی به خوی که در شمال ارومیه واقع و کمتر در معرض تهدید بود فرستادم و خودم رفتم روی تپه ای که در حوالی شهر واقع و موسوم بود به کوه یهودیان و با دوست نقر قزاق و دو توپ که مانده بود موضع گرفتم. پس از چندی یک گردان پیاده نظام هم به ما ملحق گردید و تقریباً مدت یکماه یعنی تا 19 ماه اوت روی این تپه ماندیم».

«در مدت اقامت در کوه یهود ارتباط خود را با حاکم شهر قطع نکردم گاهی نامه ای به او می نوشتم و گاهی هم با یک نفر گزرمه به ملاقات او داخل کوچه های تنگ ارومیه می شدم و حاکم را با جمله های دوستانه تهدید میکردم و می گفتم که ما نیروی زیادی داریم و توپها همه بطرف منزل شما متوجه است و اگر مختصر بی نظمی روی دهد دست به اقدامات مسلحانه خواهیم زد و یقین دارم که همین تهدید من باعث نظم و آرامش شهر گردید. البته مرا از این سیاستی که برای مصلحت بموقع به کار بردم معذور خواهند داشت زیرا که همین سیاست از بروز حوادث بزرگی که شاید اولین قربانیهای آن خود ایرانیان بودند جلوگیری کرد. کردها با پشتیبانی عده قلیلی نظامیان ترک به خیال افتادند که به سنگر ما حمله کنند ولی ما به عقب راندن آنها موفق شدیم. در طی این مدت وضع جبهه اصلی جنگ به نفع ما مستحکم گردید و ارومیه دوباره نیروی روسی را که برای تقویت ما آمدند دید و اوضاع این ناحیه که بواسطه حوادث به اختلال برخورد بود تا اندازه ای به جریان عادی افتاد.

² - (ایرانی که من شناخته ام) ترجمه مترجم همایون فره وشي صفحات 209 و 210

تفضیل بیان کرده ایم ولی در ضمن نیز متأسفانه تعالیم و تبلیغات و تحریکات بعضی از آنان یکی از علل بروز اختلاف بین مسیحی و مسلمان گردید.

در این مورد نیکوتین کنسول روسیه تزاری در ارومیه که خود از محرکین مسیحیان بوده چنین مینویسد:¹
«در ضمن این افکار عاقلانه ناظر فعالیت میسیونرها بودم، کشیش باید در اعمال و رفتار خود فداکاری نشان داده و سطح اخلاق مسیحیان را که در کشورهای شرقی پراکنده شده اند بلند کند. صورت ظاهر وظایف آنها این است اما متأسفانه باید اقرار کنم که در اینجا کشیشان برخلاف وظیفه رفتار می کردند و در عملیات خلاف وجدان و عدالت حمایت قنسول را نیز تقاضا می نمودند. و از افراد تحت الحمایه خود افواج نظامی تشکیل می دادند. البته مخلوط کردن مذهب با سیاست صورت خوشی ندارد و من تصدیق دارم که این کشیشان پیوسته در صدد این بودند که خندق بسیار عمیقی در میان مسلمان و مسیحی حفر کنند و برای مسیحیان امتیازاتی قائل شوند».

این بود نظر و قضاوت صریح نیکتین در مورد عملیات کشیشان و کارهای خلاف انسانیت آنان. پس از این نیکتین به اختلاف خود با سرژ² رئیس میسیون ارتدکس که از روسیه آمده بود اشاره میکند و اقلاً در اینجا جانب مسلمانان را نگهداری می کند که جهت حفظ بی طرفی در تاریخ نویسی این نوشته وی را نیز نقل می کنیم:³

بدیهی است رئیس میسیون ارتدکس یعنی جناب سرژ اعمال و نظریات مرا نمی پسندید و مدتها طول کشید تا روابط تیره ما صورت بهتری به خود بگیرد. من در گزارشات خود به وزارتخانه و سفارت روس در ایران به اعمال این جناب اشاره ای کردم و با دلیل ثابت نمودم که روسیه از این طرز رفتار حمایت مسیحیان و عداوت با مسلمانان بهره ای نخواهد برد بلکه حس نفرت و انزجار مسلمانان را بیشتر تحریک خواهد کرد. این کشیشان عقیده دارند که در مشاجرات همیشه باید از مسیحیان طرفداری کرد و با این طرز رفتار میسیون روسی را با نفوذ نمود. در نتیجه این گزارش جناب سرژ که به مقالات عالی و حتی به محیط دربار تزاری اتکاء داشت عاقبت مجبور شد که با ارومیه وداع ابدی گوید و کشیش پیم⁴ قائم مقام او گردید. این کشیش کمتر مزاحم من بود و توانستم با او سازش بکنم».

مخفی افشار شاعر ارومیه که آنموقع در قید حیات و ناظر جریان اوضاع بوده در کتاب خود راجع به هیئت مذهبی آمریکائی چنین می نویسد:⁵

جمع بنمود جمله را بفسون

غله ها را حکیم صاحب⁶ دون

که ز شیطان فزون بحیله و شید

کافر پر ز شید دکتر شید⁷

کرد بنیاد فتنه را تشیید

توپها را ز روسها بخرید

با هزاران هزار جعبه فشنگ

جمع بنمود بیحساب تفنگ

همو فرانسویان را اینطور تعریف می کند:

هیئتی وارد از ره نیرنگ

بود یکسال بیشتر ز فرنگ

جملگی نام خویش کرده حکیم

در دم مسجد مناره، مقیم

¹ - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) ترجمه فره وشي صفحه 218 .

² - Serge

³ - صفحه 219 کتاب (ایرانی که من شناخته ام) ترجمه فره وشي.

⁴ - Piman

⁵ - اسداله بن محمدجعفر مشهور و متخلص به مخفی افشار یکی از شعراي رضائیه در قرن اخیر می باشد که خود در زمان جنگ جهانی اول میزیسته و یکسال بعد یعنی در سال 1337 قمری مشاهدات خود را به نظم کشیده، کتاب وی 234 صفحه ربعی است که هر صفحه 12 سطر شعر دارد و فعلاً دست پسر وی حاجی فیروز مخفی می باشد و چاپ نشده است. مرحوم مخفی اسم کتاب خود را « فشار افشار » سالنامه مخفی افشار گذاشته نسخه خطی از این کتاب را که من دیدم در سال 1382 هجری قمری فیروز مخفی از نسخه اصلی به خط پدر خود استنساخ نموده بود.

در این کتاب شاعر جریان جنگ بین مسیحیان و مسلمانان ارومیه را بتفصیل به نظم کشیده اگرچه اشعار وی گاهی سست است ولی از لحاظ شرح وقایع چون خودش ناظر جریانات بوده مورد اعتماد می باشد.

⁶ - کلمه صاحب از کلمات منحوس ادوار استعماری اروپائیان است که ملل شرق انگلیسها و سایر خارجیان را با کلمه صاحب یعنی ارباب و آقا خطاب میکردند. دکتر پاکارد نیز که طبیب بود بنام حکیم صاحب خوانده میشد.

⁷ - دکتر شید یکی از افرادمیسیون آمریکائیان بود که در جنگ جهانی اول در ارومیه میزیسته و او یکی از محرکین اصلی مسیحیان آن شهر میباشد.

هیئت مذهبی کاتولیک ها

مسیون های مذهبی که این موقع در ارومیه فعالیت میکردند عبارت بودند از میسیون کاتولیک ها که بوسیله لازاریست ها و خواهران سن ونسان اداره میشد. بعلت قدمتشان و اهمیت مقام رئیسشان که در آنموقع مسیو سنتاک¹ نام داشت و نماینده روحانی پاپ در تهران بود اهمیت زیادی داشتند.

در مورد این میسیون نیکتین کنسول روس در کتاب خود چنین می نویسد:²

«مسیون کاتولیک که بوسیله لازاریست ها و خواهران سن ونسان اداره میشد نظر به قدمت تاریخی برتری بدون بحثی بر سایر میسیونها داشت و محترماً بعملیات خود ادامه میداد. فعالیت میسیونرهای کاتولیک در این قسمت آسیا از زمانهای قدیم شروع شده است و چون به کتاب آسمانیوس³ که به زبان لاتین راجع به مسیحیت ایران نوشته شده مراجعه شود این مسئله قدمت ثابت میگردد. کاتولیک ها در شهر تبریز پایتخت آذربایجان نیز مؤسسه ای دارند و در سلماش هم شعبه ای دایر کرده اند. در ارومیه هم نظر به اینکه جناب سنتاک کشیش و نماینده روحانی پاپ حضور داشت و باید در تمام ایران نظارت در مذهب داشته باشد میسیون کاتولیک دارای نفوذ قابل توجهی بود. البته این نفوذ را بوسیله رئیس عالی مقام و محترم خود بدست آورده بود. اما وسائل مالی این میسیون بسیار کم بود و از این حیث با میسیون آمریکائی قابل مقایسه نبود».

کشیشان کاتولیک بطوریکه دیدیم در زمستان 1914 و 1915 ضمن مهاجرت مسیحیان از ارومیه نرفتند و خدمات زیادی به ملت مسیحی انجام دادند و یک نفرشان هم به مرض تیفوئید در گذشت.⁴ خود سنتاک نیز پس از خاتمه غائله و رسیدن عثمانی ها در ارومیه ماند و با وجود خدماتی که به مسلمانان کرده بود کردها و عثمانی ها وی را نیز کشتند و از این عمل زشت آنان مسلمانان شهر بیشتر از همه متأثر و ملول شدند.

هیئت مذهبی آمریکائی

مسیون مذهبی دیگر که اهمیتش از لحاظ وسعت امور مالی خیلی بیشتر از کاتولیک ها بود میسیون مذهبی آمریکائی ها بود که ما در فصل مربوط از اینها و خدماتشان نسبت به بهداشت و فرهنگ ساکنین ارومیه به تفصیل صحبت کرده ایم.

در این موقع رئیس این میسیون کسی بود بنام رور. و آ. شید⁵ که نمایندگی کنسولی آمریکا را نیز در ارومیه عهده دار بود. متأسفانه وی یکی از مسببین بروز اختلاف بین مسیحی و مسلمان در ارومیه بشمار میرود و در صفحات بعد از کارهای این یکی بیشتر خواهیم نوشت. در این موقع نیز میسیون آمریکائی بعلت وسعت مالی که داشته خدماتی به بهداشت ساکنین ارومیه کردند.

هیئت ارتدکس روسی

سومین میسیون مذهبی مقیم ارومیه در آنموقع میسیون روسی بود که از طرف مسیحیان ارتدکس روسیه تزاری در این شهر فعالیت می کرد و بعلت بستگی به روسیه با قشون روس شهر را ترک نموده مجدداً موقع پیشرفت روسها مراجعت می

¹ - Emile Sontag

² - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) صفحات 219 و 220.

³ - Assemanius

⁴ - کشیش Renault

⁵ - Rever. W. A. Shedd

نمودند. در آن زمان رئیس این کمیسیون کشیش سرژ¹ بود بطوریکه مذکور شد بعلت اختلاف با کنسول روس این کشیش تغییر یافت و کشیش پیمین² قائم مقام او گردید. میسیونرهای مذهبی ارتدکس نیز هرچه می توانستند در مورد مسلح نمودن مسیحی ها و تشویق آنان بکشتار مسلمانان فروگذار نمیگردند.

سایر هیئت های مذهبی

علاوه بر سه میسیون مذهبی مذکور که در آنموقع بحرانی و وحشت آور در ارومیه فعالیت میکردند، از طرف دولت آلمان نیز کشیش لوتري در این شهر فعالیت می کرد، بواسطه وقوع جنگ اجباراً مهاجرت نموده و رفته بود، از پروتستانها و انگلیکان هم چند نفر در ارومیه بوده اند که مسیو نیکتین در کتاب خود از آنها نام میبرد.³

اوضاع تهران

ممکن است تصور شود در این موقع خطرناک که نطفه انقلاب و خونریزی شدیدی در غرب آذربایجان ریخته می شد چرا حکومت مرکزی ایران در فکر این نقاط نبود و اگر اعزام قوای کافی بعلت تهی بودن خزانه امکان نداشت چرا لااقل با اعزام افراد بصیر و مذاکره ب سفارتخانه های دول بزرگ: ه آنروز رسم مملکت بود جلو این انقلاب را نگرفتند؟ بنابراین لازم است وضع آنروز مرکز کشور را در نظر بگیریم و برای روشن شدن آن اوضاع ناگوار ناچار چند قدم عقب میگردیم:

پس از آنکه در آذر 1293 مجلس سوم باز شد نمایندگان به نخست وزیری مستوفی الممالک رأی اعتماد دادند، او بدون اینکه کار مهمی انجام دهد در بهمن ماه استعفا داد و جای خود را به حسن پیرنیا (مشیرالدوله) سپرد. وی نیز 22 اسفند کابینه خود را معرفی کرد ولی نتوانست با اوضاع آشفته روز مقاومت نماید و پس از دوماه استعفا داد. ابتدا چند روز سعدالدوله صدر اعظم بود بعد عین الدوله سردار سرسخت و مخالف مشروطه در نیمه اردیبهشت 1294 کابینه خود را معرفی نمود ولی بزودی در نتیجه استیضاحی که از وزیر داخله (فرمانفرما) بعمل آمد کابینه وی نیز از بین رفت. دوباره مشیرالدوله نخست وزیر شده قبل از معرفی کابینه مستعفی گردید باز هم نام مستوفی به میان آمد و وی 26 مرداد ماه کابینه خود را معرفی نمود. بدین ترتیب در هشت ماهی که بحرانی ترین روزهای تاریخ کشور بود شش کابینه بوجود آمد، عمر متوسط هر کدام از کابینه ها حتی به یک ماه و نیم نیز نرسید! باری مستوفی که در زمان حکومت وی داستان تغییر پایتخت از تهران به اصفهان و کوچیدن میهن پرستان پیش آمد و ما در ابتدای این فصل آن داستان را نوشته ایم چون به دوستی آلمانها و متحدین معروف شده بود نتوانست دوام بیاورد، در دیماه همان سال 1294 خورشیدی استعفا داد بجای وی فرمانفرما که مورد اعتماد روس و انگلیس بود به نخست وزیری انتخاب گردید ولی او هم نتوانست کاری بکند و در نیمه اسفند از بین رفت و به جایش سپهدار تنکابنی (سپهسالار اعظم) نخست وزیر گردید در زمان حکومت سپهسالار اعظم بود که کوچندگان در کرمانشاهان بنیاد دولت دیگری را به نخست وزیری نظام السلطنه نهادند.⁴ سپهدار در مقابل این اوضاع آشفته نتوانست مقاومت نماید استعفا داد و بجای وی مستوفی

1 - Serge

2 - Pimen

3 - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) صفحه 221 .

4 - کابینه سپهدار که مورد اعتماد روسها بود بر اثر فشار روس و انگلیس قرارداد «کمیسیون میکس» (کمیسیون مختلط) را در برابر ماهی دویست هزار تومان که دو دولت برای کمک ب دولت ایران می دادند منعقد کرد و اجازه تشکیل دو نیروی یازده هزار نفری را در جنوب و شمال به انگلیس و روس داد که تحت تعلیمات افسران روسی و انگلیسی وزیر فرمان وزارت جنگ ایران برای استقرار امنیت بوجود آید. بموجب همین قرارداد امور مالی ایران تماماً زیر نظر کمیسیون مزبور درآمد و همین قرارداد مجوز تأسیس تفنگداران جنوب گردید که بدست ژنرال سایکس و فرمانفرما در شیراز تأسیس شد. در دوره اول ریاست وزرانی وثوق الدوله نام «تفنگداران جنوب» به «پلیس جنوب» تبدیل گردید کمیسیون مختلط از پنج نفر اشخاص زیر تشکیل می شد هسنس خزانه دار بلژیکی رئیس «موندول» نماینده روس «مالکن» نماینده انگلیس، محسن خان امین الدوله و سردار معظم نمایندگان ایران. (صفحات 15 و 16 بیوگرافی وثوق الدوله رهبران مشروطه تألیف ابراهیم صفائی) تشکیل این کمیسیون مختلط تنگین ترین و مفتضحانه ترین کارهای کابینه سپهسالار اعظم بود که گردن به دخالت علنی اجنبی در تمام امور ایران نهاده بود و این امور مورد تنفر شدید مجلس سوم و میهن پرستان حقیقی گردید.

ملک الشعراي بهار در تاریخ احزاب سیاسی صفحه 24 و 25 در مورد این قرارداد چنین می نویسد:

در کابینه سپهدار موفق شدند سندی از دولت ایران تحصیل نمایند و به موجب آن سند دولتین در امور مالی ایران بالخاصه بوسیله کمیسیون مختلط حق مداخله یافتند و گفته می شد که این قرارداد در انتها رئیس الوزراء و وزیر خارجه (صارم الدوله) امضاء کرده و سایر وزراء موافق نبودند. ریاست کمیسیون مختلط که معروف به

الممالک برای چهارمین بار و سپس علاء السلطنه و پس از وی صمصام السلطنه به نخست وزیری دعوت شدند چون از هیچیک کاری ساخته نبود این بار وثوق الدوله نخست وزیر گردید.

در دو سالی که بحرانی ترین ایام تاریخ ایران بود و می بایست یک دولت قوی روی کار باشد که بتواند بیطرفی کشور را حفظ نماید یازده کابینه در تهران تشکیل گردید و هر کدام از افراد شناخته شده که هیچ کاری از دستشان بر نمی آمد در این روزهای سخت مدتی امور کشور را معطل نمودند و رفتند. اوضاع سایر نقاط کشور

در این ایام بحرانی وضع کشور در نهایت آشفتگی بود با وجود بیطرفی ایران آذربایجان و کردستان میدان جنگ روس و عثمانی گردیده بود، در خوزستان انگلیسها با عثمانیان می جنگیدند کنسول های آلمان و اطریش در شهرهای جنوبی و مرکزی ایرانیان را بر علیه متفقین می شورانیدند، در کرمانشاهان حکومت موقتی طرفدار آلمانها تشکیل شده بود. از این وضع آشفته راهزنان استفاده نموده، در کاشان نایب حسین و پسرانش، در اطراف اصفهان رضا جوزانی در ورامین ظفر نظام چپاول و تاراج می نمودند و در هر گوشه از کشور آتش ناامنی و قتل و غارت زبانه می کشید. در چنین اوضاع و احوالی جلوها در ارومی به ریاست مارشیمون به طمع استقلال و گرفتن حکومت ناحیه غربی ایران شروع به قتل و غارت اهالی آن شهرستان نمودند و می دانستند با وضعی که گفته شد از حکومت مرکزی ایران هیچ گونه کمکی به آن نواحی نخواهد رسید لذا آزادانه آنچه را که میخواستند آغاز نمودند.

حکومت یمین الدوله در ارومی

در این موقع یمین الدوله حاکم ارومی و امیر محتشم معاون وی بود این شخص نیز مانند اعتمادالدوله آلت دست روسها بوده جز دلخواه آنان کاری نمی کرد. گرفتاری عمده آنها جلوگیری از تعدیات بی حساب مسیحیان بود که پس از مهاجرت سال 1293 با قشون روس دوباره به ارومی مراجعت بودند و چون عساکر عثمانی و کردان یاغی خانه و زندگی آنها را بهم زده و اموالشان را غارت نموده بودند اینان اموال خود را از ساکنین ارومی و دهات اطراف آن می خواستند و هر روز به این بهانه به خانه اهالی شهر و دهات ریخته از قتل و غارت خودداری نمی کردند.

یمین الدوله طبق دلخواه روسها کمیسیون تشکیل داده بود، هر روز چند نفر از آشوریان به این کمیسیون مراجعه نموده همسایگان خود را غارت کننده اموال خویش معرفی می کردند کمیسیون بدون رسیدگی مأمور می فرستاد اموال مسلمانان بدبخت را گرفته به آشوریان میداد تا خودشان مستقیماً عمل نکنند ولی این تدبیر حاکم نیز مؤثر واقع نمی شد. مسیحیان مخصوصاً در دهات مشغول غارت خانه های مسلمانان و کشتار آنان گردیدند. جلوها که لخت و گرسنه از خاک عثمانی گریخته بودند در دهات مردم را اذیت نموده و دارائی آنان را غارت می کردند جهت جلوگیری از این اعمال جلوها حکومت قدرتی نداشت و آنان هر روز به زور و تعدی و فشار خود می افزودند.

راجع به حکومت یمین الدوله نیکتین کنسول روس در کتاب خود چنین می نویسد:¹

« باری من با افشارها دوستی پیدا کردم و زیاد با آنها معاشر بودم و استفاده های تاریخی می کردم. مصاحبت آنها یادگاری های مطبوعی در خاطر من گذارده است. این ولایت سابقاً بدست همین افشارها اداره می شد و اداره کنندگان را بیگلابیگی می نامیده اند اما موقعی که من در آنجا بودم حکومت در دست این طایفه نبود. در پیش اشاره کردم که اعتمادالدوله توانست با موقعیت هماهنگ گردد بعد از او هم حکام دیگری آمدند که آن جنبه ملایمت و سازش با روسها را نداشتند مخصوصاً در خاطر دارم که وقتی شاهزاده یمین الدوله قاجار به حکومت این ناحیه منصوب گردید و مدت کمی در آنجا اقامت داشت.

(کمیسیون میکس) بود با میسیون هسنس بلژیکی بود که از خزانه داری مستعفی شد و ریاست این کمیسیون را پذیرفت خوشبختانه اتفاق تازه افتاد (مقصد انقلاب روسیه است) و این قرارداد که صورت آن را بعداً می نگاریم عملی نشد.
1 - کتاب (ایرانی که من شناختمه ام) ترجمه فره وشی صفحه 247 و 249 .

شاید هم نصبت او به این نظر بوده است که چون از خانواده سلطنتی است بهتر می تواند نفوذ و اقتدار دولت را در اینجا حفظ کند. این شاهزاده از اقوام نزدیک احمدشاه و بسیار خوش محضر و مهربان بود اما موقعیت اقتضا می کرد که در این وقت ملاحظه شخصیت در کار نباشد و برای حکومت آنجا مرد کارآزموده با تدبیری را بفرستند که بتواند با قشون روس کنار آمده و اشکالات محلی را برطرف سازد.

ما با این شاهزاده روابط خصوصی داشتیم و از معاشرت با او خوش بودیم. مسلک درویشی داشت و از اعضاء انجمن اخوت ظهیرالدوله بود. بعد هم او را در تهران دیدم که کاملاً در عالم تصوف و درویشی غرق شده بود».

از شرحی که کنسول روس در مورد یمین الدوله می نویسد توجه حکومت تهران به وضع ارومیه روشن میگردد. در آنموقع حساس و بحرانی بجای اعزام یک نفر مأمور میهن پرست با قدرت و با اراده و کاردان که بتواند اوضاع آشفته آنجا را سر و صورتی بدهد یک نفر درویش را بحکومت آنجا فرستاده بودند!

حکومت مجدد اعتمادالدوله

پس از سه چهار ماه یمین الدوله معزول و به جای وی باز هم اعتمادالدوله که سر سپرده روسها بود به حکومت این شهر منصوب گردید. این شخص با قدرتی که داشت تا حدی جلو تعدی مسیحیان را گرفت و به کمیسیون غارت دستور داد که قبل از ارائه دلیل و شهادت و گواهان و اقرار اثبات ظاهری امر دعوی آشوریان را نپذیرند.

یکی از گرفتاریهای آنروز مردم قیمت منات روسی بود و یک منات قبل از جنگ با پنج قران پول ایران معاوضه می شد، در موقع جنگ سه قران و کمتر رسیده بود ولی افسران و سالداتهای روسی این را قبول نداشتند و در دادوستد خود هر منات را مثل سابق پنج قران حساب می کردند لذا اختلافات شدیدی بین روسها و کسبه پیش می آمد، اعتمادالدوله جهت جلوگیری از بروز اختلاف از مردم پول جمع می کرد و تاوان قیمت منات را میداد و تا می توانست از شدت اختلاف جلوگیری می کرد.

شورش کمونیستی در روسیه

اوضاع در ارومی به شرحی که نوشته شد می گذشت و اعتمادالدوله تا حدی شهر و اطراف را آرام نموده بود تا سال 1296 خورشیدی فرا رسید. در این سال مهمترین واقعه شورش روسیه و برافتادن خانواده رومانوف ها و امپراطوری روس بود. پس از انتشار این خبر طرفداران روسها که تا آن روز با پشتیبانی روسها به مردم زور می گفتند و شرم نمی کردند ناراحت شدند و آزادیخواهان و میهن پرستان حقیقی خوشحال گردیدند. روسها نیز که در این موقع قسمت هائی از ایران را تحت اشغال داشتند با مردم همدست شدند. سپاهیان روس مردمی را که تا دیروز هرگونه اذیت می نمودند این دفعه یولداش و قارداش (برادر) خطاب کرده شادی مینمودند. روز جمعه 25 خرداد همان سال 1296 (24 شعبان) بعدازظهر دستجات روس و ایرانی و شاگردان مدارس در تبریز اجتماع بزرگی تشکیل داده سر قبر شهدا مانند ثقه الاسلام و ضیاء الدوله و سایرین رفته و دسته گلها نثار کردند و نطق ها نمودند. بدین ترتیب مردم امیدوار شدند که با برافتادن خاندان رومانوف و سقوط امپراطوری روسیه از این ماجراها خلاص خواهند شد.

وضع ارومی

پس از انقلاب کمونیستی روسیه نظم تمام دستجات قشون روس که در ایران بود بهم خورد، دستجات سالدات روس پس از سالیان دراز که در جنگ و دور از وطن بودند حالا آزاد گردیده دسته دسته بقصد کشور خود حرکت می نمودند. فروش اسلحه و اموال آنها و بدست آوردن لوازم سفر و پول گرفتاری جدیدی برای مردم شده بود. در ارومی روسها موقع مراجعت فشار خود را به مردم بیشتر کردند و چون از مدتها قبل مسیحیان و آشوریها را مسلح نموده و دستجات جلوها و قاچاق ها در شهر و دهات پراکنده شده بودند، به پشتیبانی روسها شرارت بیشتر می نمودند و اگر تا آن موقع به غارت اموال مردم اکتفا می کردند از آن تاریخ به کشت و کشتار نیز آغاز نمودند. در هنگام بهار و اوایل تابستان که

موقع جمع آوری محصول بود، دهاتیان جرئت بیرون آمدن از خانه های خود را نداشتند اشرار چندین ده را آتش زده ساکنین آنها را به قتل رسانیدند و فراریان دهات رو به سوی شهر نهادند.

شورش سربازان روسی را در ارومیه نیکتین کنسول روس در کتاب خود به تفصیل نوشته بهتر است در اینجا ترجمه نوشته وی را نقل کنیم:¹

در بهار سال 1916 ما در ابتداء خط موصل مخصوصاً به طرف رواندوز به عملیات نظامی پرداختیم. اما پیشروی ما نظر به اینکه انگلیسها کوت العماره را دوباره تصرف کردند متوقف گردید. در همین موقع بود که ترکها قوای خود را در رواندوز متوجه ما کردند. اوضاع نظامی ما از تابستان 1916 تا پاییز 1917 در یک حمله تعرضی به توسط کرنسکی² صورت گرفت و آن در موقعی بود که قشون ما در امتداد سلیمانیه به طرف بین النهرین مبرفت و نیروی کرنسکی با نیروی باراتو برای چند روز اتصال یافت.

« در همین موقع بود که من به عزم گردش به جبهه رفتم. با وجود قوای تازه و زیاد و وسایل ارتباط کامل تجزیه و تحلیل قشون برای من محرز گردید. فراموش نکرده ام که در موقع توقف یک گردان پیاده نظام برای راحت باش چگونه همان سربازانی که آثار اطاعت در آنها دیده میشد فرمانده خود شاهزاده و ادولسکی³ را مدت پنج ساعت محاصره کردند و بالاخره شاهزاده مجبور شد که عقیده خود را راجع به کنفرانس استکهلم و تیوری کارل مارکس در معرض افکار آنها بگذارد. در سپتامر همان سال یک عمل نظامی محلی بتوسط قوای آشوری و کلدانی در تحت فرمان مارشیمون در اورمار⁴ در امتداد جولامرگ و موصل به وقوع پیوست.

« اوضاع روزبروز وخیم تر میشد مخصوصاً در موقع اقدامات کرنیلو⁵ من شخصاً توانستم آثار شورش قشون را مشاهده کنم زیرا که با وجود روابط مورد اعتماد که با قشون داشتم یک روز صبح کمیسر مخصوص از طرف سربازان در دفتر من حضور پیدا کرد و گفت که من از طرف کمیته لشکر و کالت دارم که در عملیات و رفتار شما نظارت داشته باشم.

« در همین وقت انتخابات سازمانی همه جا در لشکر ما صورت گرفت و سوسیالیستهای انقلابی اکثریت حاصل کردند و ظاهراً طوری نمایش داشت که تاثیر و نفوذ بالشویست صفوف لشکر چندان قابل ملاحظه نیست اما انتظامات و اطاعت سربازان با سرعت تحیر آمیزی رو به زوال میرفت. حقیقت اینست که ماقبل از واقعه بروز بالشویسم هم در معنی دارای قشون نبودیم. در ارومیه تقریباً هشتاد هزار سربازان روسی بودند که خوب میخوردند و استراحت میکردند و کار آنها منحصر به این بود که سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهر را غارت کنند. اموال غارتی را هم با لباس نظامی و چکمه های خود و ذخایر جنگی و بالاخره هرچه را که از آنها تقاضا میشد حتی تفنگ و فشنگ خود را هم فروختند.

« ترکها بالطبع ناظر جریان پیش آمدها بودند. در موقع سرکشی جبهه یکی از افسران روسی بیانیه ای بمن داد ترکها در این بیانیه سربازان ما را ترغیب بصلح کرده و اطمینان داده بودند که کرنسکی خود را با نگلیسها فروخته است و چنین و چنان کرده. من فوراً جواب تندی به این بیانیه نوشته و به ترکها خاطر نشان کردم که شکست شما قطعی است و ملت ترک عنقریب منهدم خواهد شد و اشاره کردم اگر بنای صلح باشد باید آنرا از ما درخواست کنید تا زودتر جنگ خاتمه یابد. نسخه های متعدد از این جواب تهیه کرده و در جاهایی که در دسترس ترکها بود منتشر کردم...»

آتش زدن بازار ارومی

¹ - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) از صفحه 210 تا صفحه 214 .

² Kerensky-

³ vadolsky-

⁴ oramar-

⁵ Kornilov-

سالداتهای آشوبگر روس در راه مراجعت به میهن خود روز چهاردهم تیرماه سال 1296 خورشیدی بازار ارومی را غارت کردند بدین منظور ابتدا در کوچه های شهر چندین تیر شلیک کرده و مردم را ترسانیدند، بازاریان فوراً دکانهای خود را بسته و به خانه های خود پناه بردند. چون بازار و کوچه ها از اهالی خالی شد دستجات سالدات به بازار ریخته درب مغازه ها و دکانها را شکسته و هرچه را بود غارت نمودند. اینان در راه رفتن به خانه خود به ره آوردی احتیاج داشتند و آنرا بدین طریق از غارت بازار ارومی بدست آوردند. پس از غارت بازار آنجا را نفت ریخته آتش زدند. روز پانزدهم تیربازار از چند طرف آتش گرفته در حال سوختن بود. در این موقع که مردم بد بخت از پشت بامها سوختن بازار و از دست رفتن سرمایه خود را تماشا می کردند نمی دانستند چه بکنند نه میتوانستند از ترس جان خود به دکان خویش نزدیک شده از سوختن آن جلوگیری نمایند زیرا که روسها هر کسی را که نزدیک میشد با تیر میزدند و نه میتوانستند ساکت نشسته سوختن و از بین رفتن هستی خود را تماشا کنند.¹

وضع دهات

در این روزها وضع دهات خیلی بدتر از شهر بود، در دهات جلوها و قاچاق های آرامنه و سربازان روس به جان دهاتیان بدبخت افتاده از غارت و قتل نفوس کوتاهی نمی کردند. در این مورد نوشته سید احمد کسروی² را در زیر می آوریم:

«... در دیه ها گذشته از روسیان جلوهای تاراجگر به جان مردم افتاده و بیداد بیشتر می کردند. و تنها به تاراج بس نکرده به کشتار هم می پرداختند.

در همین روزها چند دیه را تاراج کرده و به برخی هم آتش زدند. به هنگامیکه گندمها در خرمن مانده و کشاورزان بایستی ایمنی پیدا کنند و بکوبند و گندمها را پاک کنند و آنچه بدست آید به خانه آورند و در چنان سال کمیابی توشه زمستان خود و خانواده شان کنند بدین سان از ایمنی بی بهره گردیده و از ترس جان به کشتار رفتن نمی توانستند.

«در نیمه های مرداد سیاهکاری ننگین دیگری رخ داد بدین سان که پیرم نامی از ارمنیان ایروان که پرستو³ روستای «نازلوچانی»⁴ بوده و در نتیجه ستمکاری از کار برداشته بودند. نیمه شبی با چند تن تفنگچی به دیه صفرقلی رفت و تفنگچیان را در بیرون گزارده و خود به خانه وهاب سلطان نامی درآمد و او را از خواب بیدار کرد با بیم دادن سیصد تومان پول خواست وهاب سلطان از سراسیمگی بگریخت و پیرم با گلوله او را از پشت سر زد و بکشت. در این میان تفنگچیان هم از بیرون به شلیک پرداختند، دانسته نشد پیرم با گلوله که از پا افتاد. تفنگچیان بهانه پیدا کرده همه کسانی را که در خانواده وهاب سلطان بود از زن و مرد و خرد و بزرگ به خاک انداخته و سپس آزادانه به راه افتادند. فردا برادر پرستو یک دسته از سالداتهای ایروانی و از جلوها و آشوریها را با خود برداشته به آن دیه رفتند و دست به کشتار گشاده و هرکه را یافتند بکشتند و به این بس نکرده هشت و نه دیه دیگر را هم تاراج و کشتار کردند. سپس از شهر درشکه برای آوردن مرده پیرم فرستاده شد و کسانی که همراه می رفتند چه در رفتن و چه در بازگشتن هرکه را دیدند از زن و مرد و بزرگ و کوچک خونس را ریختند و به کودکان شیرخوار هم نه بخشودند.

¹ - در این موقع نویسنده کودک خردسالی بودم چون خانه ما در محله بازار باش نزدیک میدان گندم فروشان و در مجاورت بازار بود شاهد اوضاع دلخراشی بودم که هرگز فراموش نمی شود، حیاط بزرگ بیرونی ما پر بود از بقیه اثاثیه و اشیاء دکاندارانی که توانسته بودند از بیراهه خود را به بازار رسانیده از میان شعله های آتش مقداری از اشیاء نیم سوخته دکان خود را بیرون آوردند. چون منازل خودشان دور بود لذا آنها را در حیاط خانه ما ریخته بودند که سر فرصت به منازل خود ببرند و خود هرچه میتوانستند از پس کوچه ها به بازار می رفتند و وقتی سالداتها دور می شدند مقداری از اشیاء نیم سوخته دکان را می آوردند. وقت مراجعت منظره آنها رفت آور بود با لباسهای نیم سوخته و سر و صورت سیاه مشتی اشیاء نیم سوخته را به زمین می ریختند! اشیائی که به خاطر دارم آنروز خانه ما آورده بودند عبارت بود از ابزارالات چند دکان چاقوسازی که آتش در آنها زیاد اثر نکرده بود، اشیاء مسی، پارچه های نیم سوخته و غیره که هر قسمت را در گوشه ای از حیاط خانه روی هم ریخته بودند.

² - صفحه 181 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان .

³ - در آنموقع هرکدام از بخشها و محالات اطراف شهر را به یک نفر سپرده و او را پرستو می گفتند.

⁴ - نازلوچانی یکی از بخشهای رضائیه است.

« بیدادگری آشوریان به اندازه ای بود که خود روسیان به ستوه آمدند و سالدات فرستاده چند صد تن از ایشان را که در دیه ها به کشتار و تاراج می پرداختند گرفته به شهر آوردند. تنها ارومی و پیرامونهایش نبود در سلماس و آن پیرامونها نیز همین ستمگریها پیش میرفت و هر زمان آگهی های دلگداز دیگری می رسید.»

در اینجا باید اضافه کرد که دیه حاج صفر علی نمونه ای بود از سایر دهات ارومیه، در تمام نقاط اطراف شهر کشت و کشتار رواج داشت و تمام خرمن ها در صحرا مانده کسی نتوانست محصول خود را جمع آوری نماید بدین سان روزهای تابستان و پائیز به پایان رسید و زمستان سخت و هراس انگیز در پیش چشمان حیرت زده مردم بدبخت ارومیه نمودار شد.

قتل اعتمادالدوله

اعتمادالدوله بطوریکه نوشته ایم در مواقع سخت با قدرت در ارومی حکومت میکرد و با پشتیبانی روسها با هر کاری که آنان موافق بودند انجام میداد. لذا یک عده از آزادیخواهان با وی مخالفت داشتند، مخصوصاً بطوری که نوشتیم بیرون رفتن او را با روسها موقع تخلیه ارومی از قوای روس هرگز به وی نمی بخشیدند.

از این جهت پس از عزل وی که در تبریز تحت محاکمه و بازپرسی بود عده ای از ستمدیدگان ارومی که در تبریز بودند از وی دادخواهی میکردند پس از مدتی ماندن در حبس گویا از مرکز دستور میرسد که او را آزاد نمایند و اگر کسی از وی شکایت دارد به عدلیه مراجعه کند. طبق این دستور اعتمادالدوله آزاد می شود. یکی از روزهای زمستان 1296 چند نفر از اهالی ارومی وی را از خانه خود به بهانه ای بیرون آورده می کشند. معروف است میرزا حبیب خان آقازاده با برادرش ارشد همایون اعتمادالدوله را از بین می برند.

در مورد اعتمادالدوله نیکتین کنسول روس در کتاب خود چنین اظهار عقیده می کند:¹

«در تمام اوقات اشخاص ناراضی به قنصلخانه مراجعه میکردند و من مجبور بودم در کار آنها دخالت کرده و اشکالات را به طوری که منافع مختلفه با هم سازش داشته باشد مرتفع نمایم و این کاری بود بسیار مشکل و ناگوار که غالباً مرا عصبانی میکرد.»

فقط در موقع مراجعت اعتمادالدوله حاکم قدیمی که شخص کارآزموده ای بود و با نظامیان سازش داشت قدری راحت بودم. این حاکم با یک منطق عاقلانه به حل قضایای پیچیده که در آن عقاید مختلفه دخالت داشت موفق گردید و بوسیله تشکیل یک دسته امنیه ای مرکب از مسیحی و مسلمان تحت فرمان رئیس پلیسی که از قفقاز طلبیده بود نظم و آرامشی در نواحی ارومیه برقرار کرد و در خود شهر هم اداره پلیس دایر نمود. برای روشنائی شهر و سنگفرش کردن کوچه ها نیز اقدامات خوبی بعمل آورد² و مانند مدیر دلسوزی شب و روز فعالیت میکرد. من با کمال صداقت و اطمینان اقرار میکنم که نسبت به اهالی جز نیکوکاری و خیرخواهی اقدامی نکرد. برخلاف حکام سابق و لاحق که همه خودسر و استبداد رأی داشتند و پیوسته امور مردم را با اشکال مواجه میکردند و افسران نظامی روسی را به شدت عصبانی می نمودند هیچیک مانند اعتمادالدوله به فکر اصلاح امور شهر و فراهم ساختن وسائل سازش بین عناصر مختلفه نبود. هموطنانش قدر این مرد خیرخواه را ندانسته و او را در آغاز انقلاب روسیه معزول کردند و در تبریز زندانی نمودند و پس از آنکه چندین ماه در زندان رنج کشید عاقبت مسموم شد و درگذشت. من در اینجا نام او را با احترام یاد کرده و برای او طلب روان شادی میکنم اعتمادالدوله در موقع حکومت در ارومیه از طرف دولت روسیه به افتخاراتی که جداً لیاقت آنرا داشت نائل گشت.»

¹ - کتاب (ایرانی که من شناختمه ام) ترجمه فره وشی صفحه 226.

² - سنگفرش کردن کوچه ها و خیابانهای ارومیه که با قلوه سنگهای کبود که از رودخانه شهرچائی آورده بودند از کارهای خوب اعتمادالدوله بوده که تا این اواخر هم آن سنگفرشها در کوچه های تنگ و پس کوچه ها موجود بود.

این بود شرحی که نیکتین کنسول روس نسبت به اعتمادالدوله سرسپرده روسها نوشته است که عیناً نقل گردید. چیزیکه به نوشته وی افزوده میشود موضوع مسموم کردن اعتمادالدوله میباشد معلوم نیست این خبر را از کجا نیکتین شنیده است در صورتیکه معروف است وی را پس از خلاصی از زندان چند نفر به در خانه خواسته و آنجا با تیر زده اند.

غارت مجدد بازار ارومیه

بطوریکه نوشتیم روسها نیمه تیرماه 1296 خورشیدی بازار ارومیه را اول غارت کرده بعد آتش زدند و بقیه مال التجاره بازاریان را پس از غارت طعمه حریق ساخته و اجازه ندادند کسی به دکان خود نزدیک شود تا تمام آنچه که در بازار بود سوخت و سرمایه مردم به یک مشت خاکستر تبدیل شد. در این مدت چند ماه بازاریان با قرض و فروختن اثاث منزل مغازه ها و دکانهای سوخته خود را تعمیر کرده و مجدداً کسب خود را آغاز نموده بودند، در زمستان همان سال سالداتهای روسی که در راه مراجعت بوطن خود بودند یک روز مجدداً به بازار ریخته با شلیک چند تیربازاریان را مرعوب نمودند، آنها دکانهای خود را بسته به منازل خویش پناه بردند. برای بار دوم در یکسال درب دکانها را شکسته بازار را غارت نمودند. بدین ترتیب بار دیگر بازار از کالا و مایحتاج مردم تهی گردید.

قاجاق های ارمنی

بطوریکه نوشتیم جلوهایی فراری ترکیه را در دهات متفرق نموده هر چند خانواده را در یکی از دهات سکونت داده بودند. این روزها آنها نیز در هر جا که بودند همسایگان خود را اذیت و آزار می نمودند. علاوه بر آنها یک دسته از ارمنی ها که از قفقاز گریخته و به ارومیه آمده بودند در آنجا به نام (قاجاق) معروف شده بودند هر کدام چند نفر را اطراف خود جمع نموده به راهزنی و غارت دهات و اذیت مردم می پرداختند، و در هر جا که با مقاومتی روبرو می شدند از کشتن مردم خودداری نمی کردند کسی هم نبود که از آنها بازخواست نماید.

گرفتاری منات روسی

گرفتاری دیگر مردم شهر موضوع منات روسی بود. سالداتهایی که به میهن خود مراجعت می کردند میخواستند پول ایرانی را که از غارت و آدمکشی بدست آورده بودند به منات تبدیل نمایند. آنها به دلخواه خود می خواستند در مقابل هر منات یازده شاهی پول ایرانی بدهند ولی قیمت منات در بازار بیشتر از این بود لذا موضوع خرید منات و تبدیل پول ایرانی به پول روسی اختلاف جدیدی بین کسبه و سالداتهای روسی پیش آورده بود به حدی که حکومت مجبور به مداخله گردیده منات را از بازار بمبلغ هر منات 17 شاهی جمع میکرد و به روسها 11 شاهی می داد و کسری آن را از اعانات مردم چیزدار تأمین میکرد.

حکومت اجلال الملک

در آذرماه 1336 هنگامی که سالداتهای متفرق روسی و جلوها و قاجاقهای ارمنی در رضائیه بیداد میکردند، از طرف دولت ایران اجلال الملک به حکومت ارومیه منصوب و بدین شهر پرآشوب وارد شد.

اجلال الملک ارومیه را خوب می شناخت و به وضع آنجا آشنا بود و قبل از این چند بار حکومت آنجا را به عهده داشت لذا دولت با فرستادن وی به حکومت ارومیه تصور میکرد او بتواند با کاردانی و با استفاده از اطلاعات قبل خود به اوضاع آشفته آنجا سروسامانی بدهد. در این موقع قوای دولتی در این شهر عبارت بود از تعدادی قزاق تحت امر افسران روسی و معدودی سواران قره داغی که در شهر مستقر بودند. اجلال الملک خوب میدانست که از دست این عده مخصوصاً با بودن افسران روسی در رأس قوای قزاق هیچ کاری برنمی آید لذا به فکر افتاد که با اتخاذ سیاست بیطرفی بلکه بتواند بین مسیحیان و مسلمانان را التیام دهد و جلو شرارت قاجاق های ارمنی و جلوهایی آدمکش را

بگیرد. بدین منظور از روز ورود به شهر با سران مسیحی به مذاکره و گفتگو برخاست تا آنها را بتواند از اقدامات حاد و تند باز دارد.

کسروی می نویسد:¹

کمیسیون تحیب بین المللی

در آذرماه اجلال الملک که از تهران فرستاده شده بود به حکمرانی ارومیه آمد و او راهی که برای کار اندیشید این بود که چند تنی از سران آسوری و ارمنی و کرد و جهود گرد آورد و به همدستی ایرانیان کمیسیون « تحیب بین المللی » برپا نمود و این کمیسیون بر آن نهاد که گفتار رانی شود (بگفته خودشان متینگ داده شود) و برای این کار روزی را برگزیدند و به همه آگاهی دادند و گلها از پارچه سه رنگ (سبز و سفید و سرخ) آماده گردانیدند که بنام هم داستانی با خواست کمیسیون به سینه ها بسته شود. روز پنج شنبه بیست و دوم آذر و صحن بزرگ مسجد آدینه برای اینکار برگزیده شد و در آن روز دسته های بزرگ از ایرانیان و کردان و جهودان و آسوریان و ارمنیان و دیگران به آنجا درآمدند و دختران مسیحیان به سینه ها گل بستند و از هر تیره کسی گفتاری راند و آنچه را که نمی خواست و دلش از آن آگاهی نمی داشت به زبان آورده خود اجلال الملک سخنانی راند و بچه هایی که از تیره های گوناگون در آنجا بودند دست به هم دادند. چنین پنداشته می شد کینه از دلها بیرون رفت .»

این سیاست اجلال الملک کوچکترین نتیجه ای نداشت، با وجود برگذاری متینگ مذکور آسوریان از غارت خانه های مردم و کشتار اهالی دست برداشتند و کمیسیون تحیب بین المللی نتوانست کاری از پیش ببرد. زیرا که قدرتهای بزرگ نقشه دیگری داشتند.

کسروی ادامه می دهد:

سیاست انگلیس و فرانسه

« در این زمان کار ارومی رنگ دیگری به خود می گرفت چگونگی آنکه فرانسه و انگلیس که در جنگ با آلمان پافشاری بیشتر نموده و می خواستند تا از پا افتادن آلمان و همراهانش بجنگند چون آشفنگی کار روسیان را دیده و میدانستند که آنان خواه ناخواه پا پس خواهند کشید و یک بخش میدان جنگ در ایران بازمانده و سپاهی در جلو عثمانیان خواهد بود از این رو به کوشش برخاستند و چنین می خواستند از آسوریان و ارمنیان ایران و عثمانی و قفقاز دسته های سپاه پدید آورند و در زیر دست سرکردگان انگلیس و فرانسه بکار وادارند و در پیرامون این اندیشه با مارشیمون پیشوای آسوریان و با سران آسوری و ارمنی گفتگوها کرده و آنچه می بایست نهاد نهاده بودند و در همین روزها سرکردگان انگلیس و فرانسه از راه جلفا به خاک ایران درآمده و روانه ارومی می شدند و در آنجا به کار می پرداختند و چون آمریکا در این زمان از همدستان آنها شمرده می شد میسیونرهای آمریکائی که در ارومی فراوان و دارای مدرسه و بیمارستان و بنیادهای دیگر می بودند و از سالیان دراز در این سامان ها زیسته و به همه چیز آشنائی می داشتند با آنان همدستی می کردند.

«این آهنگ چون دانسته گردید و آگاهی به تبریز رسید کمیته ایالتی دموکرات با تلگراف چگونگی را به تهران گفت و درخواست جلوگیری کرد. در تهران دولت به گفتگوهای پرداخت ولی نتیجه آن را ما نمی دانیم تنها پاسخ سفارت آمریکا را در روزنامه ها نوشتند. چون گفته می شد پولی از آمریکا از دولت برای سپاه آرائی از مسیحیان فرستاده شده سفارت آمریکا این دروغ را می خواند و راستی این بود که آن پول از آمریکا از یک میسیون دینی فرستاده شده بود نه از دولت ، میسیون پولی برای بخشیدن به بی چیزان فرستاده بود و میسیونران آن را در راه پدید آوردن سپاهی از مسیحیان به کار برده بودند.

¹ - صفحات 215 و 216 و 217 بخش پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان .

« در خود ارومي اجلال الملک به کنسولگري ها کاغذ نوشت و رنجيدگي نمود ولي چه سود داشت؟! ... » از آنسوي مسيحيان ارومي در آن چند سال به پشتيباني روسيان با دولت نافرمانی نموده و به همسايگان خود آزار و گزند فراوان رسانيده بودند و در اين هنگام که روسيان بيرون مي رفتند ناگزير به خود بيمناک مي شدند و آرزوي پناهگاهي مي کردند و اين آهنگ دولت ها براي ايشان یک پيشآمد نيکي بود و اين بود که با شادي آن را مي پذيرفتند و از آنکه به کينه جوئي از مسلمانان توانا خواهند بود خشنودي بسيار مي نمودند. در اين ميان به یک آرزوي خامي نيز افتاده بودند و آن اينکه ارومي و آن پيرامونها را به دست گرفته و یک کشور آزادي براي آسوريان يا همه مسيحيان پديد آورند.

مارشيمون و ديگر سران براي فرمانروائي مي خواستند. اينان از ساليان دراز رشته کارهاشان در دست بيگانگان بوده و کمتر پرواي ايراني گري يا عثماني گري داشته بودند.»

اسلحه و مهمات روسها

روسها موقع مراجعت به وطن خود که پس از چهار سال دوري از وطن و به سر بردن در جبهه هاي جنگ مي خواستند به روسيه برگردند، در تمام شهرهاي آذربايجان اموال و ابزارهاي جنگي و مهمات و اسلحه و دواب خود را به قيمت ارزان مي فروختند. در ارومي نيز اين کار را مي نمودند و با عجله اي که در مراجعت به وطن داشتند قيمت ها را خيلي پائين مي آوردند بطوریکه یک رأس اسب خوب روسي را به چند تومان مي فروختند و آنان که از مردم شهر امکان داشتند اموال آنها را به قيمت ارزان مي خريدند.

براي خريد اسلحه و توپ و تفنگ و ساير ابزار جنگي روسها در یک جا اجلال الملک حاکم اروميه مي خواست اقدام نمايد ولي گويا والي آذربايجان بوي اجازه اين کار را نداده است متأسفانه خود اهالي اروميه نيز طوري مبهوت و بي چاره شده بودند که کسي از آنان به اين فکر نيافتاد که جلو مردم بازار و عامي بيفتند و از آنها پول جمع کند و اسلحه و مهمات روسها را به قيمت مناسب بخرد و نگذارد که آنهمه اسلحه به دست آسوريان و جلوها بيفتد. اگر چند نفر از بزرگان شهر جلو مي افتادند بدون ترديد اهالي کمک مالي مي کردند تا اسلحه روسها را براي دفاع از خود بخرند. متأسفانه در آن موقع بحراني کسي بدین فکر نيافتاد و دولت هم رأساً اقدام ننمود، در نتيجه سران مسيحي ها توانستند اسلحه مهمي به قيمت ارزان بدست آورده و تمام افراد مسيحي را مسلح کنند.

فکر پوچ آسوريان

بطوریکه معروف است مارشيمون رئيس مذهبي آسوريان در سر فکر آزادي و فرمانروايي داشت و درصدد بود با استفاده از وضع آشفته دنيا در قسمتي از خاک ايران و عثماني کشور مستقل آسوري تشکيل دهد. او ديده بود که عثماني ها براي پاک کردن نژاد و خاک خود آسوريان را کشتار نمودند و بقیة السيف آنان به ايران فرار کردند که خود وي يکي از آنها بود، او هم مي خواست حالا که سياست متفقين تشکيل ارتشي از مسيحيان در آذربايجان است از موقعيت استفاده نموده آن نواحي را حتي الامکان از وجود مسلمانان پاک و تصفيه نمايد و پايه هاي حکومت آینده خيالي خود را محکم کند. بنابر اين با وجود اينکه مارشيمون یک رئيس مذهبي بود و حقا می بايست با کشت و کشتار موافق نباشد آسوريها و مسيحيان را به خريد اسلحه و مسلح شدن و آماده شدن به جنگ تشويق مي نمود.

در مورد خیالات پوچ مارشیمون و استقلال آسوریها بهتر است ترجمه نوشته نیکتین کنسول روس در ارومیه را در اینجا نقل کنیم¹:

« متأسفانه در همین اوقات که مقارن بود با پائیز 1915 سیل قبایل نستوری مارشیمون پس از مقاومت دلیرانه با کردها و ترکها مجبور به ترک کوهستانهای خود شد و به طرف این ناحیه سرازیر گردید و بر این اوضاع آشفته سرباری شد. ناچار برای مساعدت پناهندگان وجهی درخواست کردم و بیمارستانی برای جلوگیری امراض مسریه دایر نمودم. عقب نشینی نستوری ها بطرف صفوف نظامی ما اوضاع سیاسی را مختل کرد. زیرا که این طوایف کوهستانی مسلح که با کردها و ترکها جنگیده بودند اگر رسماً از طرف ما دعوت به جنگ با ترکها نشده اقلأ از طرف فرماندهی نظامی ما تشویق و تحریک شده بودند. بنابراین خواه ناخواه در جمله متحدین شکست خورده ما محسوب می گردیدند و حق داشتند که به قشون ما ملحق شوند. از طرفی هم مسلم بود که روسیه در جنگ با ترکیه مقاصد خود را که از آنجمله استخلاص ارمنستان بود تعقیب می کند و بالضروره باید در مقدرات قبایل آیسور مخصوصاً آن قسمتی که جمعیت ولایت وان را تشکیل میدهد دخالت داشته باشد. از طرفی هم مسلم بود مارشیمون به تفریب رفته و به اکران دوک نیکلا راجع به استقلال و آزادی قبایل آیسور مذاکراتی کرده و در نتیجه با آسایش خیال مراجعت کرده است. علاوه بر نستوریهای ترکیه که انتظار داشتند بعد از جنگ آزاد و مستقل گردند آن عده هم که تبعه ایران و در ارومیه مسکن داشت صرف نظر از اختلاف مذهبی از همان نژاد بود.

اینها نیز که چند هزار نفر بودند امیدواری داشتند که بعد از جنگ تغییراتی در اوضاعشان روی دهد و از تحت تسلط دول مسلمان بیرون روند. عده ای از آنها که در طی دو نسل در تحت نفوذ و تربیت میسیونها بودند کشیش و آموزگار و دکتر شده و از حیث فهم و شعور بر دیگران برتری داشتند مایل بودند که در این نهضت بیداری ملی قائد و پیشوای ملت آیسور شده و در تحت سپر روسیه آرزوهای خود را به مرحله عمل در آورند.

« این دسته از موقعیت استفاده کرده یک انجمن ملی آشور و کلدیه در ارومیه تأسیس کردند و در حالی که بر حسب ظاهر در مقابل مأمورین ایرانی اطاعت و انقیاد می کردند برنامه مقاصد نهائی آنها معلوم بود.»

« بنابراین من مجبور بودم که عملیات آنها را زیر نظر داشته باشم از طرفی هم نمی توانستم و نمی خواستم فراموش کنم که من قنسولی بیش نیستم آن هم در ایرانی که بیطرفی خود را رسماً اعلام کرده و در ارومیه هم نمایندگانی دارد که من باید رسمیت آنها را بشناسم و همین مأمورین دولتی باید امور سکنه این نواحی را اداره کنند.

اما چه باید کرد که اوضاع حقوقی و عملی در اینجا اختلاط پیدا کرده و قشون ما این ناحیه را میدان جنگ شناخته است زیرا که قشون ترک را از اینجا به عقب رانده و میدان را تصرف کرده است (!) بنابراین عملیات ما اجباراً با پیشرفت کار مأمورین ایرانی موافقت نداشت و احتیاجات نظامی بر سایر احتیاجات برتری داشت.

« خلاصه در همین محیط پریشان بود که من مجبور بودم مدت سه سال به فعالیت پردازم و در میان منافع مختلفه که یومیه باهم تصادم داشتند سازشی فراهم کنم. جلوگیری از مقاصد انجمن ملی آشور و کلدانی برای من چندان اشکالی نداشت و میتوانستم آنرا تبدیل کنم به انجمنی که جنبه نوع پرستی داشته باشد نه سیاسی. رئیس آن دکتر یونان آدم عاقلی بود اما مراقبت عملیات عناصر متعدد مسیحی که به اتکاء فرماندهان نظامی ما تحریک شده بودند بسیار مشکل بلکه غیر ممکن بود. اینها مایل بودند که حسابهای شخصی خود را با مسلمانان تصفیه کنند در اینصورت من مجبور بودم از مسلمانان که در معرض تهدید واقع شده اند دفاع نمایم و نگذارم که این عناصر شورش طلب به واسطه حضور قشون در صدد انتقام برآیند و به مسلمانان آزار رسانند.²

¹ - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) صفحات 224 و 225.

² - بطوریکه خواهیم دید حقایق غیر از نوشته نیکتین می باشد و خود این شخص یکی از بنیان گذاران اختلاف بین مسیحی و مسلمان بود.

« البته مواقع مساعدی هم برای آنان پیش می آمد زیرا که برای تهیه آذوقه و سایر لوازم قشون واسطه بودند و در فراهم کردن علیق و حیوانات باربر به مسلمانان تحمیلاتی می کردند و حقاً باید اقرار کنم که در میان این واسطه ها اشخاص پاکدامن و صلح جو بندرت دیده می شد و اغلب مردمان شرور و فاسدی بودند».

تشکیلات نظامی مسیحیان

بطوریکه نوشتیم در این موقع که سالداتهای روسیه از میدان جنگ خارج شده بودند انگلیس و فرانسه می خواستند با تشکیل قشونی از مسیحیان ارومیه جلو عثمانی ها را بگیرند. برای اینکه به چگونگی تشکیلات نظامی مسیحیان و هدف آنها از این تشکیلات پی ببریم بهتر است در اینجا نوشته نیکتین کنسول روس را عیناً نقل کنیم:¹

« بی نظمی و شورش قشون روس و متار که عملیات جبهه مسیحیان را به وحشت انداخت ناچار هیئتی در ماه اکتبر 1917 به تفلیس رفت و از زمامداران دولتی درخواست حمایت نموده پس از ورود این هیأت بلافاصله ژنرال لبدینسکی² فرمانده قشون قفقازیه تلگرافی به من اطلاع داد که تصمیم گرفته شده است که در ارومیه قشون مسیحی تشکیل شود (البته آتاشه های نظامی متحدین هم مانند کلنل شاردینی³ و کاپیتان مارچ⁴ و ماژور استکس و کلنل پک⁵ با این تصمیم موافقت دارند.

« این تشکیل جدید باید علاوه بر تأمین مسیحیان عملیات جبهه ترک را هم تعقیب کند. از طرف متحدین وعده مساعدت های فنی و مالی به ما داده شد و بلافاصله سه نفر افسر فرانسوی شروع به تشکیلات نمودند. اما کلنل شاردینی در موقع ملاقات در ارومیه به من اظهار داشت که شرکت دولت فرانسه در این تشکیلات تازه موقتی است زیرا که ایران و قفقاز جزو منطقه عمل انگلیس شده است و ژنرال دنسترویل⁶ باید در امور این دو کشور دخالت کند.

« در اینجا باید بطور جمله معترضه اضافه کنم که این ژنرال در اولین اقدام یعنی در موقع رفتن به تفلیس در آغاز سال 1918 به اشکال برخورد و کمیته انقلابی بلشویک او و افسران همراهش را در انزلی توقیف نمود و پس از چندی او را رها کرد که با همراهان به قزوین مراجعت نمود به استثنای ماژور نوئل که به توسط بلشویک ها تسلیم تشکیلات انقلابی جنگلی ایران گردید.

« من در آنوقت از این قضایا اطلاعی نداشتم اما یقین حاصل کرده بودم که انگلیسها واقعاً در تشکیل قشون مسیحی اقدامات جدی خواهند کرد مستر ماک موری⁷ رئیس کمیسیون عالی بریتانی که در همدان اقامت داشت به ژنرال کاراسی⁸ که در ارومیه بود تلگرافی به این مضمون کرد: بمحض اینکه تشکیلات شروع و ارزش نظامی آن معین گردید وجوه لازم فرستاده خواهد شد. بعلاوه در ماه ژانویه 1918 کاپیتان گراسی⁹ برای حفظ ارمی ها و مراقبت در امور کردستان به ارومیه آمد و مجمعی تشکیل داد اداره مجله و یگرام¹⁰ کتابی به عنوان کوچکترین متحد در تاریخ 1920 در لندن منتشر کرد در صفحات 35 و 36 چنین می نویسد:

« کاپیتان گراسی به ارومیه رفت برای اینکه با ملت آشوری تماس بگیرد متینگ بزرگی در آنجا تشکیل داد رهبران ملت آشور بیانات و نقشه عملیات او را تصویب کردند. بنا شد 250 نفر افسر روسی به ارومیه فرستاده شود تا نیروی

1 - صفحه 236 کتاب (ایرانی که من شناخته ام) به قلم مسیو نیکتین ترجمه فره وشي چاپ تهران .

2 - Lebedinsky

3 - Chardiny

4 - Marche

5 - Piyk

6 - Dunstorville

7 - Muc Murray

8 - Gracey

9 - Gracey

10 - Vigram

آشور را تشکیل دهند این نیرو می‌بایست حافظ خط بحر اسود تا بغداد باشد. پول و لوازم جنگی هم بقدر احتیاج برای آنها فرستاده می‌شود و با اعتماد این وعده‌ها ملت آشور حاضر شد که تحت سلاح رفته و به جنگ ادامه دهد.

«در این میتینگ علاوه بر افراد بانفوذ ملت جناب سنتاک و دکتر آشید که در آنموقع قنصل افتخاری آمریکا بود و من و دکتر کوژل هم حضور داشتیم و تصدیق کردیم که اظهارات کاپیتان گراسی با خلوص نیت است.

«جریان واقعی تشکیل به شرح زیر است:

«تشکیل قشون مسیحی به اشکالات زیادی برخورد اولاً کادرها کافی نبود زیرا که کلنل کوزمین¹ (که در جنگ روس و ژاپن جراحات زیاد دیده بود) علاوه بر سه افسر فرانسوی فقط سی نفر افسر روسی با درجات مختلف در زیردست داشت و البته این عده برای تشکیلات به منزله قطره آبی بود و ابداً امکان نداشت که شش هزار نستوری خشن کوهستانی را که با هیچگونه نظامی آشنا نبودند در حوزه تشکیلات وارد و آنها را اداره نمود. اما ارمنی‌ها که از حیث عده قلیل بودند نسبت افسران لایقی داشتند و نمایش آنها بهتر از نستوری‌ها بود. ثانیاً ذخایر و مهمات جنگی ضرورت داشت که می‌بایستی در این موقع پس از مذاکرات طولانی از واحدهای روسی که در شرف عزیمت بودند گرفت. من منظره تشکیل جلسه را هنوز در خاطر دارم که در آن اخذ رأی قطعی حاصل نگردید تا اینکه ملاح سالتکو² رئیس کمیته سربازان روسی به میان افتاد و برای مساعدت و حمایت ارمنی‌ها حاضر شد که مقداری اسلحه و ذخائر بدهد».

تا اینجا ترجمه نوشته نیکتین را عیناً نقل کردیم تعجب است کسی که خود را بعدها در زمره مستشرقین درآورده و میخواست اوضاع آنروز ایران را روشن کند با کمال پروائی سعی میکند تشکیل این قشون را از مسیحیان عمل قانونی و ضروری قلمداد کند و گویا انتظار داشته که دولت ایران تشکیل این قشون را که جهت کشتار دسته جمعی مسلمانان آن نواحی آماده می‌شدند به رسمیت بشناسد زیرا که در دنباله شرح فوق بلافاصله چنین می‌نویسد:³

استدلال عجیب کنسول روس

«به هر حال اشکالات فنی به مراتب از غفلتهای سیاسی بخشش ناپذیر کمتر بود زیرا که تفلیس تهران را از جریان تشکیلات نظامی به کلی بی‌اطلاع گذارده بود. بعلاوه روابط منظمی در میان قشون و دیپلماسی وجود نداشت. با این حال جای تعجب نیست که چرا با وجود اینکه مارشیمون نامه‌ای بولیعهد نوشته و توضیحات اصلاح خواهانه‌ای (!) داده بود حکومت آذربایجان از تشکیل قشون مسیحی نگران و سوءظن حاصل کرده بود.»⁴

«خلاصه اینکه تشکیل چنین واحدهای نظامی در نظر زمامداران ایرانی قانونی نبود. بلکه برعکس به منزله تهدیدی نسبت به مسلمانان به نظر می‌آمد بعلاوه همین که بلشویک قدرت و نفوذی حاصل کرده اعمال روسیه در نظر ایران بصور مختلف جلوه کرد از یک طرف بلشویک‌ها به شارژدافر ایران در پطروگراد اطلاع و اطمینان داده بودند که عنقریب قشون روس ایران را تخلیه خواهد کرد از طرف دیگر فرماندهی عالی قفقاز که برضد بلشویک‌ها رفتار میکرد کوشش داشت که باز هم با ترکها مقاومت نماید.

تهران هیچگونه ارتباط رسمی به آشورپها نداشت و فقط با دقت به رفتار و اعمال آنها گوش میداد و مجبور بود که با سفارت روس که هنوز با بی‌حسی رل خود را بازی میکرد مانند سابق به رفتار عادی خود ادامه دهد مخصوصاً در موقعیکه دولت انگلیس خود را آماده میکرد که در ایران با قوه نظامی دخالت کند و در حفظ بادکوبه که تهدید شده بود بکوشد».

¹ Kouzmine

² Saltykov

³ - صفحه 240 کتاب (ایرانی که من شناخته ام) ترجمه فره وشی.

⁴ صفحه 240 کتاب (ایرانی که من شناخته ام) ترجمه فره وشی.

چنانچه از شرح بالا فهمیده می شود نیکتین علاوه بر اینکه ولیعهد را مقصر میداند که
توضیحات اصلاح خواهانه» مارشیمون را مورد توجه قرار نداده، دولت ایران را هم مورد سرزنش قرار میدهد که
چرا «تشکیل چنین واحدهای نظامی در نظر زمامداران ایران قانونی نبود» با اینکه این تشکیلات را «بمنزله تهدیدی
نسبت به مسلمانان» میدانستند گویا در منطق این مستشرق بعدی کشتن پنجاه هزار نفر مسلمان تهدیدی برای آنها نبوده
است.

نیکتین وظیفه تشکیلات نظامی مسیحیان را چنین می نویسد:¹

« این تشکیل جدید باید علاوه بر تأمین مسیحیان عملیات جبهه ترک را هم تعقیب کند».

تأمین مسیحیان یعنی افتادن قدرت به دست آنها و سرکوب نمودن مسلمانان ارومیه و ارتکاب فجایعی که قلم از نوشتن
آنها عاجز است و یکی از آنها چنانچه در صفحات بعد خواهیم دید قتل عام بیست و چهار ساعته اهالی ارومیه می باشد.

واقعاً آقای کنسول می بایست تعجب نماید که چرا اولیای دولت ایران این تشکیلات را قانونی ندانسته اند؟!

غرض ورزی این مستشرق وقتی فهمیده می شود که از آنها کشتار و قتل عام مسلمانان بدست مسیحیان در کتاب خود
چیزی نمی نویسد و این فصل سیاه را در چند جمله چنین خلاصه میکند:

« در نهم فوریه نمیدانم محرکی داشت یا نه در میان مسلمان و مسیحی جنگ شدیدی در کوچه های ارومیه بروز کرد
که پس از سه شبانه روزی به نفع مسیحیان خاتمه یافت دنباله این جنگ بسیار تأثر آور بود زیرا که سببیت ضعیف
در هنگامی که غالب میگردد حدی ندارد. در این موقع اشخاص خیرخواهی از طایفه آثور برای قطع قتل و غارت از
من درخواست کردند که دیکتاتور بشوم ... این تکلیف عجیب و مضحکی بود که به یک قنسول خارجی می کردند بعلاوه
برای برقراری انتظامات قوه مطمئنی وجود نداشت خلاصه دنباله این جنگ و قتل و غارت ادامه داشت ».

فقط این بود تمام آنچه که نیکتین در کتاب 325 صفحه ای خود راجع به شش ماه اسارت مسلمین در دست جلوها و قتل
عام پنجاه هزار نفر زن و کودک و افراد بی سلاح و خرابی دهات و ویران نمودن ارومیه نوشته است که ما جریان آن
را به تفصیل در صفحات بعد خواهیم نوشت و اگر این نوشته نیکتین صحیح باشد و خیرخواهان آسوریان که بدون
تردید وجود داشتند و از دنباله آن جریانات خائف بودند پیش وی رفته باشند و بوی تکلیف جلوگیری از کشتار نموده
باشند چگونه آنرا «تکلیف عجیب» میداند چگونه یک قنسول خارجی بنا به تصدیق خودش می تواند «تشکیلات
مسیحیان» را بدهد و آنها را مسلح کند و سپاهیان از آنان جهت کشتن مسلمین آماده کند ولی وقتی بوی تکلیف می
شود که از خونریزی افراد ماجراجو جلوگیری نماید آن را «تکلیف مضحک» میداند مگر اینکه عقیده داشته باشیم
مقصود وی از تشکیل آن سپاه فقط کشتار مسلمین بوده و بس.²

قوای طرفین

بطوریکه میدانیم در ناحیه ارومیه اکثریت سکنه مسلمان اند ولی در این موقع آنها سرپرست کاردان نداشتند اگرچه در
سالهای اخیر عده ای برای حفظ جان خود تفنگ بدست آورده بودند ولی تعداد آنها بسیار کم بعلاوه متشکل هم نبودند.
در این موقع اجلال الملک حاکم شهر با ملاحظه وضع آشفته از والی آذربایجان کمک خواست ولی والی فقط دو بیست
سوار قره داغی فرستاد که در شهر مستقر گردیدند. در حدود یکهزار نفر قزاق نیز در خارج شهر، قلعه نصیرالدوله
در تحت فرماندهی افسران روس قرار داشتند.

مسیحیان ارومیه

¹ - صفحه 241 کتاب (ایرانی که من شناخته ام)

² - مرحوم ملک الشعراء بهار متأسفانه از روی عدم اطلاع از جریان حقیقی حوادث آن صفحات در دیباچه ای که به ترجمه فارسی کتاب نیکتین نوشته از این شخص
تعریف و تمجید بسیار نموده حتی خواندن این کتاب را (برای جوانان ایرانی از جمله ضروریات) دانسته است در صورتیکه این کتاب پر است از تحریف حقایق و
نوشته های مغرضانه و خلاف واقع.

در اواسط جنگ جهانی اول بطوریکه نوشتیم در حدود چهل هزار جلو از خاک عثمانی و تعدادی از ارمنه قفقاز که بنام قاجاق معروف شده بودند به آذربایجان غربی خصوصاً ارومیه آمده بودند، همین ها بودند که مسیحیان شهر را به مخالفت و جنگ با مسلمین وا می داشتند و آنهمه شرارت و فجایع را مرتکب می شدند. این عده را بعضی از میسیونرهای آمریکائی و فرانسوی و افسران انگلیسی و روسی آماده کارزار میکردند و اسلحه ای را که از روسها گرفته بودند بین آنها پخش می کردند. بنابراین مسیحیان هم مسلح تر و هم آماده تر از مسلمانان بودند. افسران خارجی نیز آنها را از لحاظ روحی تقویت نموده پشتیبانی دولتهای خود را به آنان عرضه می داشتند.

کسروی تبریزی قوای مسیحیان را چنین نوشته است:¹

« نزدیک به 12 هزار خانواده جلوها بودند که با مارشیمون از خاک عثمانی آمدند. نزدیک 20 هزار خانواده ارمنیان و آسوریان خود ارومی و سلماس و سلدوز و آن پیرامونها بودند که با آنان پیوستند.

« پنج یا شش هزار تن ارمنی از ایروان و وان و نخجوان گریخته و به اینان پیوسته بودند. این اندازه انبوهی ایشان است و همه باهم یکی شده و برای آرزوهای می کوشیدند. از اینان بیست هزار تن سپاهیان ورزیده بودند و هشتصد تن سرکردگان روسی به روسیه نرفته با اینان مانده و به همدستی 72 تن سرکردگان فرانسوی آنان را راه می بردند.² افزارهاشان 25 توپ و یکصد شصت تیر بود. نیکتین کنسول روس، شت کنسول آمریکا و گوژل رئیس بیمارستان فرانسه ای رشته سیاست و راهنمایی را در دست میداشتند. از آسوریان پس از کشته شدن مارشیمون آقا پتروس سررشته دار کارهای لشکری می بود ملک خوشابه هم از سررشته داران به شمار میرفت.»

محل تمرکز قوا

در این موقع بسیار وخیم که هر لحظه بیم تصادم بین مسیحی و مسلمان میرفت، قوای موجود در شهر ارومیه علاوه از هزار نفر قزاق که در بیرون شهر و قلعه نصیرالدوله در تحت فرمان فرماندهان روسی خود بودند و اعتنائی به دستورات حاکم شهر نداشتند دوپست نفر سوار قره داغی بود که قبلاً مذکور شد والی آذربایجان فرستاده بود اینها در داخل شهر در چند کاروانسرا مسکن نموده بودند.

از اهالی شهر نیز تعدادی مسلح بودند ولی فرماندهی واحدی نداشتند و در جایی متمرکز نبودند و هیچگونه نظم و ترتیبی در بین آنها حکمفرما نبود و هرکدام بدین فکر بودند که چگونه از خانه و عائله خود جداگانه دفاع نمایند.

آشوریها و مسیحیان در قسمت های شرقی شهر ارومیه و محلات نوکچر و یورتشاه سکونت داشتند و در این زمان که اوضاع به وخامت میرفت یک عده از جلوهای مسلح نیز از دهات به شهر آمده در کاروانسرای حاج مستشار سکونت کرده در حقیقت آنجا را محل تمرکز قوا و عملیات خود قرار داده بودند علاوه بر آنجا مسیحیان در سه محل زیر نیز متمرکز بودند:

اطراف اداره گمرک واقع در مرکز شهر.

عمارت معروف به خانه های جنرال در نوکچر.

اطراف مسجد مناره که میسیون فرانسوی آنجا بودند.

بزرگان مسلمانان

بطوریکه متذکر شده ایم در این لحظات وخیم رهبر و سردسته و پیشوائی در ارومیه وجود نداشت که اهالی را دور خود جمع کند و مجالس مشورتی جهت نگهداری شهر و دفاع از ناموس خود داشته باشند. حاکم شهر اجلال الملک هم از دستش کاری ساخته نبود. سایر سرشناسان و محترمین شهر عبارت بودند از:

¹ - جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان صفحه 245 .

² - چنانچه مذکور شد نیکتین کنسول روس در کتاب خود تعداد نستوری ها را که از ترکیه فرار کرده به ایران آمده بودند 30 تا 40 هزار نفر می نویسد که 10 تا 15 هزار نفر از آنها را وی در دهات ارومیه می پذیرد. و تعداد افسران روسی و فرانسوی را هم در ارومیه خیلی کمتر از این رقمی که کسروی نوشته است ذکر کرده.

عظیم السلطنه سردار، میرزا محمود آقا مجتهد اصولی، موسی آقا صدر، حاجی محمد زهتاب، ارشد همایون، حسین خان بیگلربیگی جهانگیری، کرملیخان زمانی، حاج محمد حسن خان، نظم السلطنه امیرنظمی، حاج میرزا فضل الله مجتهد، حاج شهاب الدوله اقبالی، میرزا علیخان والی و غیره.

رؤسای مسیحیان

از رؤسای مسیحیان در درجه اول باید مارشیمون¹ رئیس مذهبی آتوریها و جلوها را نام برد. این شخص با اینکه ریاست مذهب را داشت ریاست جنگجویان آتوری نیز با وی بود و تمام آتوریها از دستورات و اوامر وی اطاعت می نمودند.

از خارجیان مقیم ارومیه در درجه اول نیکتین² کنسول روس در تمام طبقات شهر نفوذ داشت و درحقیقت سررشته تمام وقایع ارومیه در دست وی بود هم او بود که تشکیلات مسیحیان مسلح را سر و صورت داده و تمام مسیحیان حدود غربی آذربایجان را مسلح نموده به وسیله افسران روسی فنون جنگی به آنها آموخت.

جای خالی عکس

از میسیونرهای مذهبی در درجه اول باید نام مستر شید³ را برد که رئیس میسیون مذهبی آمریکا در ارومیه بوده و امورات کنسولگری آمریکا را نیز رسیدگی میکرد. از این شخص ما در این فصل باز هم گفتگو خواهیم کرد وی یکی از سران مسیحیانی بود که آنها را مجهز و مسلح میکرد و آنها را به ضدیت و دشمنی با مسلمانان وادار می نمود. یکی از افراد این میسیون مذهبی آمریکائی دکتر پاکارد⁴ بود که مسلمانان از وی خاطره های خوبی دارند او هرچه میتوانست از کشت و کشتار جلوگیری میکرد خواه مسیحی باشد خواه مسلمان وی ریاست بیمارستان آمریکائی ارومیه را در آنوقت عهده دار بود و نسبت به مداوای بیماران و جلوگیری از امراض مسری فعالیت شدید می نمود.

نماینده پاپ در ارومیه عالی جناب امیل سنتاک⁵ بود که وی نیز نسبت به جلوگیری از کشت و کشتار مسیحی و مسلمان اقدام میکرد و با کارهای زشت مسیحیان هرگز موافقت نداشت.

یکی دیگر از سران مسیحیان که مستقیماً مسئول کشت و کشتار مسلمین به شمار می رود شخصی بود بنام آقا پطروس که طبق نوشته نیکتین⁶ وی لباس نظامی برتن و کاسکت وزارت خارجه روسیه را برسر داشت و اصلاً نستوری و آتاشه کنسولگری روسیه در ارومیه بود. وی یکی از سران فعال مسیحیان بود و چنانچه بعدها خواهیم دید پس از شکست مسلمین اداره امور شهر ارومیه بدست این شخص افتاد.

¹ - مارشیمون Mar Chimoun رئیس روحانی و عرفی قباایل نستوری را مسیو نیکتین کنسول روس در کتاب خود (ایرانی که من شناخته ام) صفحه 199 چنین تعریف میکند:

« مارشیمون جوانی بود که تقریباً سی سال داشت عمامه ای بر سر و قبای کلیسائی در بر و صلیبی به سینه آویخته داشت و از صباحت منظر و تشخیص هم بی بهره نبود.

« مارشیمون ریاست روحانی و عرفی قباایل نستوری را داشت که قسمتی از سنجاق Sandjak و گیاور Guiauer و ولایت وان سکنی دارند. در نقشه اجتماعی این نستوریها با کردهای همسایه خود اختلاف زیادی ندارند فقط تفاوت در این است که هر قبیله در رأس خود کشیشی دارد و تشکیلات حکومتی آنها تقریباً روحانی است و زندگی عشایری دارند و هر قبیله رئیسی دارد موسوم به ملیک Malik. این قباایل که هیچوقت تحت احصائیه درنیامده و همیشه از مأمورین مقتدر ترکیه پرهیز کرده و در کوهستانهای صعب الوصول فراری هستند شاید افراد آنها به سی هزار نفر برسد.

² - نیکتین کنسول روس که در این فصل ما نام وی را زیاد برده ایم از روسهای سفید بوده که طبق نوشته مرحوم ملک الشعراء بهار در مقدمه ترجمه کتاب (ایرانی که من شناخته ام) از نجبای پتروگراد ایران شناس جوان بوده که در ورشو و مسکو زبانهای شرقی را یاد گرفته و 1909 به ایران آمده و به اصفهان رفته در کنسولگری روسیه تزاری خدمت می کند. در سال 1911 منشی کنسولگری رشت می شود در 1914 منشی ژنرال کنسولگری تبریز از 1915 کنسول ارومیه می شود و تا آوریل سال 1918 در ارومیه می ماند و در تمام کشمکش ها بین مسیحیان و مسلمانان دست اندرکار بوده به تبریز و رشت می رود. از سال 1919 به پاریس رفته و آنجا کتاب خود را در مورد مأموریت های خود در ایران می نویسد بنام (ایرانی که من شناخته ام) که در آن متأسفانه اشتباهات و تحریفات زیادی به چشم می خورد.

³ - دکتر رور. و. ا. شید Dr Rever. W. A. Shedd اگرچه سمت ریاست میسیون مذهبی و ویس کنسولگری افتخاری آمریکا را داشت ولی مردی ماجراجو بود که از ریختن خون بیگناهان ترسی نداشت. این شخص پس از آمدن عثمانی ها با مسیحیان فرار کرد و موقع مهاجرت به همدان در راه درگذشت.

⁴ - Dr. P. Packard

⁵ - Emile Sontag مرد روحانی بود که از طرف پاپ جهت هدایت مسیحیان به ارومیه اعزام شده بود و نسبت به مسیحی و مسلمان محبت میکرد. این شخص روحانی پس از فرار مسیحیان در ارومیه ماند ولی متأسفانه در محل میسیون فرانسوی ها که سکونت داشت به وسیله اکراد و عثمانی ها دستگیر و کشته شد. قتل وی موجب تأسف عموم اهالی شهر گردید.

⁶ - کتاب ایرانی که من شناخته ام صفحه 199 .

علاوه بر آقا پطروس دو نفر دیگر از سران آسوری ها بنام ملک خوشابه و آقا میرزا دست اندرکار عملیات جنگی داشتند.

مسیون مذهبی فرانسویان نیز در آنموقع ارومیه بودند و در جنب مسجد مناره خانه های هاشموف سکونت داشتند و مسیحیان را یاری میکردند. فرانسوی ها در اواخر جنگ بیمارستانی در ارومیه دایر نمودند. یا به قول نیکتین کنسول روس آمبولانسی به این شهر فرستادند که رئیس آن مسیو کوژل¹ بود که تا اواخر سال 1918 در ارومیه فعالیت میکرد قبل از آمدن عثمانی ها این شهر را ترک نمودند.

روزهای تاریک

شروع مخاصمه

در دهه سوم بهمن ماه 1296 خورشیدی که سازمان مسیحیان تکمیل شده بود شرارت و بهانه جوئی آنان فزونتر گردید، علاوه بر دهات که هر روز در چند دیه غارت و کشتار میکردند در خود شهر نیز بنای تعرض علنی را گذاشتند.

چنانچه در همین روزها یک نفر از جلوها دو نفر مسلمان و یهودی را در بازار کشت و روز 27 بهمن جلوها در کوچه و بازار علناً شروع به شرارت نمودند و جلو مردم را گرفته از آنها اسلحه می خواستند و آنها را لخت می نمودند. مردم از این عمل سخت نگران شده و شورش در شهر آغاز گردید. اجلال الملک حاکم شهر جلو شورش مردم را گرفت. روز سی ام بهمن بین پاسبانان شهربانی و جلوها و اشرار آسوری ها زد و خورد روی داد و یک نفر از آنها کشته شد و آنان هنگام گریز چهار نفر بی گناه را کشتند.

روز چهارشنبه اول اسفندماه 1296 خورشیدی اجلال الملک سران مسیحیان را به اداره حکومتی دعوت کرد و مسیو کوژل رئیس بیمارستان فرانسویان و مونسنیور سونتاق نماینده پاپ نیز در این جلسه بودند و راجع به پیش آمدهای اخیر گفتگو میکردند در این عده ای از دهاتیان به اداره حکومتی ریخته و تظلم نمودند که عده ای از جلوها در اطراف شهر جلو روستائیان را گرفته هر کسی را که می بینند می کشند.

حاضرین در جلسه حکومتی از این پیشامد ابراز ناراحتی نمودند، قرار گذاشتند عده ای از سواران قره داغی با سواران آسوری بیرون شهر رفته جلو آدمکشان را بگیرند. آن روز در حدود یکصد تن از مسلمانان در خارج شهر به دست جلوها کشته شدند. چون جنازه آنها در روی زمین مانده بود و هرچه از مسیحیان خواستند که عده ای را بفرستند تا مسلمانان بتوانند جنازه های کشتگان را برداشته دفن نمایند نتیجه نبخشید.

1- داستان آمدن فرانسویان را در اثنای جنگ جهانگیر اول به ارومیه بهتر است از کتاب نیکتین صفحات 228 و 229 در اینجا عیناً نقل کنیم: «در پائیز 1917 نیز یک آمبولانس کوهستانی قفقازی که از تشکیلات فرانسه بود از راه آرخانژل Arkhangel به ارومیه آمد. ریاست آن با مسیو پ. کوژل P. Caujole بود. این آمبولانس دارای تشکیلات تازه و از هر حیث مکمل و به توسط رئیس عالیقدری اداره میشد و برای مساعدت به کلنی کوچک فرانسه و بطور کلی برای کلنی های متحدین که عبارت بودند از مسیونرهای فرانسوی و آمریکائی و قنصلگری روسیه به موقع رسید. «من احترامات خالصانه خود را به این هیئت فرانسوی که مخاطرات یک سفر طولانی را تحمل کرده و برای مساعدت سکنه ارومیه به ایران آمد تقدیم میکنم و بسی متأسفم که ورود آن مقارن شد با شورش و فساد اخلاق قشون و وقایع تفرآوری که از این بی نظمی پدیدار گردید و در نتیجه آمبولانس فرانسه به اوضاع آشفته سیاسی برخورد.»

ورود غیر مترقبه آمبولانس فرانسه بدون اینکه متضمن برنامه معینی باشد تنها عمل خیرخواهانه و نوع دوستی بود که از طرف فرانسه در ایران صورت گرفت. اما متأسفانه این هیئت نتوانست کاملاً به وظایف خود عمل نماید و با کنورت از ایران رفتند.

مسیو کوژل شرح عملیات و سرگذشت خود را در کتابی بعنوان مصائب آمبولانس فرانسه در ایران مفصلاً نوشته است یکی از اعضای این آمبولانس امیل زاوی Emile Zavier بود که چندین کتاب از مشاهدات خود در قفقاز و ایران منتشر ساخت یک کتاب روسی هم ب. شکلوسکی B. Chklovsky نوشته است که به زبان فرانسه ترجمه شده و این شخص را من در ارومیه وقتی که سمت کمیسر سیاسی داشت دیدم ...»

روز جمعه سوم اسفند ماه 1296 مطابق دهم جمادی الاول 1336 هجری قمری و 22 فوریه 1918

مسیحی¹ دو تن از مردمان شجاع ارومیه بنام قرداش و داداش بر آن شدند که خود بروند و جنازه مردگان را به شهر آورند. هنگام غروب که اینان می خواستند از شهر بیرون روند نزدیک دروازه هزاران به عده ای از جلوها بر خوردند بین آنان جنگ آغاز شد به مجرد شلیک تفنگ، مسیحیان در شهر هر کجا که بودند شروع به تیر اندازی نمودند معلوم شد که قبلاً قرار گذاشته بودند با شروع تیر اندازی جنگ را آغاز نمایند.

آغاز جنگ

بطوریکه مذکور شد بعد از ظهر جمعه سوم اسفند 1296 خورشیدی جنگ آغاز گردید. در ابتدای امر ناچار ساکنین محلات مسیحی نشین از قبیل نوکچر، یورت شاه و غیره خانه های خود را ترک نموده به خانه های اقوام خود در سایر محلات پناه بردند. و جنگ سخت بین طرفین در کلیه محلات شهر آغاز گردید.

مسیحیان هم کاملاً مسلح بودند و هم سران و فرماندهان آزموده داشتند ولی مسلمانان نه اسلحه کافی داشتند و نه رهبر خردمند لذا هرکسی که اسلحه داشت بفر فکر دفاع از خود تیراندازی می نمود بدون اینکه نقشه واحدی در بین باشد.

شب شنبه با اینکه جنگ خاموش شده بود شبانه جلوها و قاچاق های ارمنی به صدها منزل بی دفاع شهر ریخته علاوه بر غارت اموال هرکسی را از بزرگ و کوچک دیدند کشتند، بعضی خانه ها را نیز آتش زدند. با این عمل مسلمانان دریافتند که تنها چاره آنها این است که تا آخرین حد ممکن از خود دفاع نمایند.

روز شنبه چهارم اسفند از طلوع آفتاب جنگ مجدداً شروع شد مسلمانان با جدیت تمام از هستی و ناموس خود دفاع سخت می نمودند. در این روز توپ بستن شهر از طرف مسیحیان روحیه مسلمانها را خیلی ضعیف کرد. آنها نمیدانستند که مسیحیان حتی توپ هم در اختیار دارند با شنیدن صدای توپ که از کوههای اطراف محلات مسلمان نشین شهر را به توپ بسته بودند روحیه آنها خیلی خراب شد.

فرار سواران قره داغی

روز دوم جنگ دویست نفر سوار قره داغی که از تبریز اعزام شده بودند و روز اول در معیت مسلمانان با مسیحیان جنگ می کردند بدون اینکه کار عمده ای کرده باشند از شهر خارج شده و از راه سلماس به تبریز و قره داغ رفتند. فرار این سواران پس از توپ بستن به شهر دومین ضربه ای بود که به روحیه اهالی شهر وارد شد. مردم وقتی فرار سواران قره داغی را که به وجود آنان امیدها داشتند و آنها را پشت و پناه خود میدانستند شنیدند خیلی ناراحت شدند ولی با این حال از جنگ و دفاع دست برنداشتند.

حادثه قزاقخانه

بطوریکه مذکور شد این موقع در قلعه نصیرالدوله امیر تومان بیرون شهر ارومیه در حدود هزار نفر قزاق ایرانی تحت فرماندهی افسران روس مستقر بودند.

پس از آغاز جنگ در روز اول قزاق ها به اهالی شهر کمک نمودند. وقتی جلوها به آنجا هجوم بردند در مقابل آنها سخت ایستادگی نمودند. در اینموقع فرمانده کل آنها که روسی بود گفت بدون موافقت کنسول روس نمیتوان اجازه جنگ داد لذا به ستوانی بنام رضا خان جنرال که خود از خانواده های محترم شهر بود دستور داد که با پرچم سفید از قلعه خارج شده جهت تحصیل اجازه رهسپار کنسولگری روس بشود در صورتیکه در اینموقع کنسول رسمی روسیه در رضائیه وجود نداشت و حکومت انقلابی هنوز نتوانسته بود به کارها سروسامانی بدهد، به هر حال رضاخان به محض خارج شدن از قلعه کشته شد. آسوریان جسارت پیدا کرده به قلعه هجوم آوردند و چون فرمانده روسی تا رسیدن خبر

¹ نیکتین کنسول روس شروع جنگ را نهم فوریه نوشته که تصور میشود اشتباه نموده است.

کنسولگری اسلحه قزاق ها را جمع نموده بود آنها نتوانستند از خود دفاع کنند لذا مسیحیان به آسانی وارد قلعه شدند و هرکسی را از قزاقان که پیدا کردند کشتند. عده ای نیز از دیوارهای قلعه سرازیر شده در باغات اطراف شهر پراکنده گردیدند. بدین سان در نتیجه خدعه و خیانت افسر روسی به آسانی قوای قزاق منهدم گردیده اسلحه و مهمات آنها بدست آسوریان افتاد.

روحیه طرفین

اگرچه در آغاز مخاصمه مسلمانان خوب به دفاع برخاستند و هرکسی که اسلحه داشت در پشت بام خانه خود سنگر درست کرده از ورود دستجات قاچاق ها و جلوها به محلات شهر و غارت خانه ها جلوگیری میکردند. ولی در این موقع که یک روز و نصف از شروع جنگ می گذشت توپ بستن شهر از طرف ارمنه، فرار سواران قره داغی، انحلال قزاقخانه و کشته شدن قزاق ها و افتادن اسلحه و مهمات آنان به دست ارمنه، روحیه مسلمانان را بسیار خراب کرد.

در این وقت مسیحیان نیز با وجود اینکه پیشرفتهایی نموده بودند و به کمک انگلیس و فرانسه امیدوار بودند و روسها نیز آنها را تقویت میکردند ولی آنها مخصوصاً آسوریان مقیم شهر به فکر عاقبت کار بودند و به کشتار رضایت نمیدادند شاید صحبت صلح و آشتی به میان آمده بود. میرزا مخفی سابق الذکر که شاهد اوضاع بوده و این وقایع را به نظم کشیده است به این موضوع اشاره میکند که مسیحیان به فکر عاقبت کار و صلح و شاید تسلیم بوده اند.¹

ملاقات با مارشیمون

بعد از ظهر روز شنبه که دومین روز جنگ بود جمعی از روحانیون و بزرگان شهر به جای اینکه جمع شوند و کمیسیون جنگی تشکیل دهند و جنگجویان را هدایت و رهبری کنند، بفرار خاتمه دادن به جنگ افتادند و دسته جمعی به محل سکونت مارشیمون پیشوای مذهبی آسوریان که خود یکی از افروزندگان فتنه بود رفتند تا با وی مذاکره نموده به جنگ و خونریزی خاتمه دهند. مارشیمون در این ملاقات به ضعف مسلمانان و تزلزل روحیه آنها پی می برد و می فهمد که فتح نهائی با مسیحیان است بدون اینکه اقدام مثبتی در مورد خاتمه جنگ نماید آنان را با وعده و نوید فریب داده روانه می نماید، اینان نیز به سایرین میگویند جنگ نکنید مقدمات صلح و آشتی فراهم شده است.

یکشنبه پنجم اسفند

روز یکشنبه پنجم اسفند صبح جنگ دوباره آغاز می شود در صورتیکه شب یکشنبه مسلمانان بدبخت به فکر صلح و آشتی خوش بودند ولی جلوها و قاچاق ها در کشتار و غارت خانه های مردم بیداد کرده بودند. در این مورد کسروی می نویسد:²

« شب یکشنبه مسلمانان به امید اینکه دیگر جنگ نخواهد شد بی پروائی نمودند و به جنگی نکوشیدند ولی مسیحیان از پا نشستند و خدا میدانند که در آن شب چه بیدادها کردند. معتمدالوزاره³ می نویسد:

« تا صبح شلیک قطع نشد صبح خیلی زود به حکومت آمده موافق راپرتهای معلوم شد شبانه وقایع ناگوار و اسف آوری روی داده است.

¹ - میرزا مخفی در نسخه خطی (فشار افشار) سابق الذکر مینویسد:

شدران جمع عرضه تنگ بنما	تاجری گفت از ارمنه ها
دل بر این می گماشتیم همه	میل تسلیم داشتیم همه
شدهایان جمعی از مسلمانان	ماهمه مضطرب که ناگهان
راه تسلیم را گرفته به پیش	بیرون اندر کف و پراز تشویش

² - صفحه 224 و 225 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان .

³ - معتمدالوزاره کارگذار ارومیه بوده در آن زمان که آثار شوم معاهده ترکمانچانی با روسها کابینتولاسیون با قضاوت قفسولها را در ایران برقرار نموده بود. اگر یکی از اتباع خارجی مرتکب جرمی می شد مأموران ایرانی نمی توانستند وی را دستگیر و محاکمه نموده به مجازات قانونی برسانند بلکه این کار می باید در کنسولگری مربوط به عمل آید منتهی یک نفر نماینده از طرف دولت ایران در محاکمه نظارت می نمود و این شخص را که عضو وزارت خارجه بود کارگذار می گفتند و ادارات کارگذاری در شهرستانها شعبات وزارت خارجه بود که با الغاء کابینتولاسیون در زمان رضاشاه کبیر برچیده شد.

جلوها و غیره به چندین کوجه هجوم آورده و داخل خانه ها شده و دارائی مردم را غارت و قریب پانصد خانه را آتش زده مرد و زن و صغیر و صغیره را مقتول نموده از کسی ابقاء نکردند. قساوت و شقاوتی بعد از اصلاح ظاهر ساختند که در هیچ قرن و دوره نظیر آن شنیده و در هیچ قانون دیده نشده بود.»

تسلیم مسلمانان

در مورد تسلیم مسلمانان کسروی با استفاده از یادداشتهای دونفر از اهالی ارومیه که خود در این جریانات شرکت داشتند یکی مأمور رسمی وزارت خارجه و کارگذار ارومیه (معتمدالوزاره) دیگری یکی از معاریف شهر که مدرسه توفیق را تأسیس و اداره می نمود (میرزا رحمت اله توفیق) و هردونفر خود ناظر جریانات روز بوده یادداشتهای خود را در اختیار مرحوم کسروی گذاشته اند.

چنین می نویسد:¹

با این پیش آمدهای شب، فردا (یکشنبه پنجم اسفند 1296 خورشیدی) بامداد ملایان و سران شهر بجای آنکه بدانند کار دیروزیشان بی خردانه بوده (مقصود کسروی رفتن سران مسلمان به خانه مارشیمون جهت صلح بوده که ما قبلاً آنرا نوشته ایم) و پی به خواست درونی مسیحیان برده و مردانه به جنگ و جلوگیری کوشند همان کار بی خردانه و ننگین را دوباره کردند و دوباره به در خانه دشمن رفتند. رشته سخن را بدست توفیق می دهیم:

« قبل از طلوع آفتاب عده ای به خانه عظیم السلطنه سردار رفتند که نگارنده (میرزا رحمت اله توفیق) هم بودم مقصود این بود که سردار با رؤسای مسیحیان داخل مذاکره گردیده قرارداد دیروزی مارشیمون را تجدید نمایند بعد معلوم شد که امروز رشته کار در دست مستر شت آمریکانیست مارشیمون نیز خود را کنار کشیده است. عظیم السلطنه سردار جماعت را برداشته قبل از طلوع آفتاب به خانه مستر شت با کمال زحمت وارد شدند.

از اشخاصی که فعلاً زنده اند میرزا محمود آقای مجتهد و آقای صدر پیشوای دموکراسی و کرمعلی خان زمانی و ملا حسین امام و حسین جهانگیری و غیره می باشند. عده ای از وجوه اهالی به اطاق کنسول وارد و جمع کثیری درحیاط ماندند. مسیحیان نیز از هر طرف رو به شهر آورده صدای تفنگ و ناله زن و بچه آسمان صاف ارومیه را تیره و تار نموده و از طرف مسلمانان نیز کسی مقاومت نکرده و منتظر اقدامات این هیأت هستند.

آفتاب طلوع کرد و به نوکر آقای مستر شت حیدرعلی نام که فعلاً زنده است گفتند: به کنسول بگوئید که بیرون تشریف آورده در موضوع قضایای دیروزی صحبت نمائیم درست در خاطر دارم که هر دفعه حیدرعلی رفت و برگشته گفت مستر شت خوابیده و کسی قادر نیست او را بیدار نماید و حال آنکه کسی که در همین ساعت دستور قتل یک شهر را داده چطور می خوابد؟ مقصودش این بود که مسلمانان به اقدامات این هیئت اتکال نموده و منتظر باشند و از این طرف مسیحیان کار خود را بلا مانع در شهر انجام دهند.

کار بجائی رسید که رؤسای مسلمانان خواستند از قنصلگری خارج شده به اهالی شهر دستور دفاع دهند معلوم شد که تمام راهها را مسیحیان گرفته اند. این اشخاص اگر از قنصلگری خارج شوند در کوجه ها مقتول خواهند شد. کار فوق العاده مشکل گردیده از طرفی مسیحیان در شهر قتل عام می نمایند و از طرف دیگر عموم اهالی چشم به راه دوخته در انتظار رؤسای خود هستند که با مسیحیان قرار صلح یا ادامه دعوا را داده و از این طرف نه مستر شت حاضر می شود و نه خودشان میتوانند از آنجا خارج شوند. تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته مستر شت همان رئیس خیریه آمریکائی سابق شخصی که همواره در ارومیه می گفت (خدا محبت است) همان شخصی که خود را همواره طرفدار انسانیت می دانست به اطاق وارد شد و با تشدد تمام چنین گفت شما اطاق مرا نیز پر از دود سیگار و چپق کرده اید من نمی توانم در این اطاق تنفس کنم. پنجره ها را باز کنید و هوای اطاق را عوض نمائید تا من بیایم این را گفت و برگشت.

¹ - صفحات 225 تا 231 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان .

بیچاره مسلمانان فوری سیگارها را خاموش نموده و پنجره ها را باز کردند باز دکتر شت نیامد. مقدرات صد و هشتاد هزار نفر نفوس آنروزی ارومیه بسته به وجود او بود، آنهم در همچو موقعیتی از دود سیگار رم کرده و بلکه بهانه نموده بار پیدا نمی شود. صدای شیون و وایلی دختران و زنان شهر مخلوط با صدای تفنگ به گوش ساکنین این اطاق می رسید که انسان از تقریر همان ساعت عاجز است. سه ربع ساعت طول کشید و در این سه ربع ساعت از روی تحقیق یک هزار و پانصد نفر غیر از مقتولینی که از دمیده صبح هدف گلوله گردیده اند مقتول شده تازه آقا وارد اطاق شده می گوید (باز چه می خواهید؟) اول آقای صدر پیشوای دموکراتیان خطاب به دکتر شت چنین گفت آقای قنسول فعلاً در دنیا محاربه بین المللی است بسیار شهرها را بمب باران و بسیار شهرها را قتل عام نموده اند ولی نه به این وضعیت که شما پنهان شده و از طرفی نیز جمعی لجام گسیخته به سر اهالی ریخته از ساعتی که ما به اینجا آمده ایم چقدر نفوس تلف شده؟ گناه از طرف شما بوده و از این حرفها بسیار گفته و در نتیجه مستر شت چنین گفت (اگر امنیت می خواهید 12 نفر از مسیحیان و 12 نفر از مسلمانان مجلسی تشکیل داده و داخل مذاکره شویم) اینها گفتند آقای مستر شت تا تشکیل جلسه و انتخاب اعضاء و طرح مذاکرات شهر از شهریت خارج شده مبدل به توده خاکستری خواهد شد. شما الساعه امنیت را بدهید بعد هر طوری که شما می خواهید آنطور میکنیم. در نتیجه مستر شت فوراً چند دسته سوار تهیه نموده و چند نفر مسلمان را نیز سوار نموده با ایشان قاطی کرده به محلات فرستاده به امر ایشان پنج ساعت از ظهر گذشته مسیحیان را از شهر خارج نموده ولی وجوه اهالی از قنسلخانه نرفته منتظر تشکیل مجلس 24 نفری شدند و عده ای از اینها که به جان خود می ترسیدند تا آخر بلوا و آمدن عثمانیان از آنجا خارج نشدند.»

امروز در این کشتار متجاوز از ده هزارتن از مردم بی گناه و از زنان و بچگان کشته گردیدند. مسیحیان از دمیده بامداد آغاز کرده تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند و پس از نیمروز هم اگرچه با دستور مستر شت دست از کشتار برداشتند ولی باز تاراج در کار بود و باز اگر کسی را می خواستند می کشتند. هنگام پسین آن نشست برپا گردید و یکی از نمایندگان مسلمانان معتمدالوزاره بود که داستان را نوشته مسیحیان نوشته ای بنام « اولتیماتوم » به نشست آورده و خواندند که ما اینک آنرا در اینجا می نویسیم:¹

اتمام حجت مسیحیان

« چون دولت ایران قوه ندارد که در آذربایجان بی طرفی خود را حفظ نماید و نگذارد قشون اجنبی به آذربایجان داخل شود به این جهت به امر حکومت و به تصویب متفقین در آذربایجان قشون مللی تشکیل میدهند از ملت مسیحی به مقصود اینکه همین نگذارد قشون خارجه به آذربایجان داخل شوند که صدمه سخت برای قفقاز خواهد بود. لذا حالیه در آذربایجان قشونی مرکب از ارمنه و نصارا تشکیل می یابد. متأسفانه یک حصه اهالی ارومی که چند نفر به آنها سردرسته شده بود و آن سردرسته ها که از متنفذین شهر هستند چنین معلوم می شود که طرفدار و دشمنان ما می باشند همیشه به آن تشکیلات مانع شده و متزلزل می کردند و در روزهای آخر به درجه مناسبات ملت مسلمان و مسیحی را خلل دار نموده و نسبت به یکدیگر ضدیت به هم رساندند که کار به تلفات منجر شده و از این مسئله نه تنها اهل شهر متضرر شدند بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار صدمات گردیدند.

چون متفقین از این تشکیلات جدید نمی توانند منصرف بشوند و از طرف دیگر به ملاحظه نوع پرستی لازم است که به فوریت این قتل و غارت را خاتمه داده و آنهائیکه به منافع متفقین مانع و به صدمات اهالی راضی هستند ما امضا کنندگان خیلی واجب میدانیم که این شروط ذیل را به مسلمانان اظهار و اجرای آنها را بدون سؤال و جواب بخواهیم:

اولاً- باید مجلسی مرکب از 16 نفر به دستورالعمل بارون استپانیانس به فوریت تشکیل یابد.

ثانیاً- شهر در تحت حکومت نظامی بوده و رئیس پلیس را اعضای منتخبه تعیین نماید.

¹ - صفحات 228 و 229 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان .

ثالثاً- هر قدر اسلحه که در نزد مسلمانان است باید در ظرف چهل و هشت ساعت به مجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود.

رابعاً- چهار نفر اشخاص که مظنون هستند از قرار ذیل مجلس حاضر نمایند:

صدر- ارشد همایون- ارشد الملک- حاجی صمد زهتاب.

خامساً- اشخاصی که به صاحب منصب روسی و صاحب منصب فرانسه و یا به یک سالدات روس هجوم کرده اند هرگاه مقتول و یا مغلوب بشوند باید اهالی شهر ارومی به اهل و عیال و یا به خود آنها معاش بدهند.

سادساً- قزاق های ایرانی باید به تحت اطاعت صاحب منصبان روسی خودشان دعوت شوند.

امضاء: جنرال پالتانیف پولکونیک کوزمین لیوتنان کاسفل.

وضع مسلمانان

بطوریکه مذکور شد جنگ بین مسلمان و مسیحی از ظهر روز جمعه سوم اسفندماه 1296 خورشیدی آغاز گردید و تا غروب شنبه چهارم اسفند مسلمانان در مقابل مسیحیان ایستادگی نموده بخوبی از شرافت خود دفاع کردند بنابراین مدت جنگ 24 ساعت بیش نبود از این تاریخ به بعد مسلمانها گول اولیا و بزرگان شهر را خورده منتظر اعلام نتیجه صلح و صفا بودند از این جهت دفاعی نکردند و می شود گفت روز یکشنبه پنجم اسفند در شهر جنگی نبود بلکه جلوها و اشرار آسوریان که از دهات به منظور غارت به شهر ریخته بودند و ارامنه قفقازی به کشتار مسلمانان بلادفاع در تمام محلات شهر مشغول بودند.

بطوریکه دیدیم مرحوم توفیق تعداد کشتگان امروز را متجاوز از ده هزارتن در شهر ارومیه مینویسد که در بین آنها تعداد زیادی زن و بچه حتی کودکان شیرخوار بوده اند و جنازه مردگان مدتها روی زمین مانده بود و کسی قدرت نداشت به آنها دست بزند. بدون اغراق کمتر خانواده ای در ارومیه پیدا می شد که یک یا چند تن از آنها در این روز بدست جلوها کشته نشده باشد.

وضع دهات

از وضع آشفته شهر ارومیه به وضع دهات نیز میتوان پی برد. یک مشت دهاتی فقیر بلادفاع در مقابل جلوهای خونخوار مسلح چه کاری می توانستند انجام دهند.

اغلب دهات مسلمان نشین در این غائله غارت شد اهالی آنها را کشتار نمودند، آنهایی نیز که از چنگال مسیحیان جان به سلامت برده بودند نتوانستند در ده بمانند ناچار دست زن و بچه خود را گرفته به دهات بزرگ یا به شهر نقل مکان نمودند.

در آن سرمای زمستان اغلب آنان از گرسنگی و سرما در کنار دیوارها و کوچه ها مردند. ساکنین دهاتی که مسیحی و مسلمان هر دو در آنجا زندگی میکردند وضع شان بهتر از سایرین بود اینها اثاث منزل خود را به منازل همسایه های خود از مسیحیان منتقل نموده و در آنجا امنیت داشتند ولی عده زیادی از ساکنین این قبیل دهات نیز بدست جلوها غارت شدند در حقیقت اکثریت دهات مسلمان نشین تخلیه و خراب گردید.

تشکیلات مسیحیان

بطوریکه دیدیم سر رشته کار در دست مستر شت رئیس میسیون مذهبی آمریکائی، مارشیمون پیشوای مذهبی جلوها و افسران روسی و فرانسوی بود و در حقیقت آنها گردانندگان آن نهضت و مسئول آن همه قتل نفوس بودند. ولی در ظاهر کمیسیون 16 نفری که به دستور و ریاست بارون استپانیانس تشکیل شده بود رشته امور شهر را بدست داشت. به دستور این کمیسیون عده ای مسیحی و مسلمان در روز دوم بعد از جنگ مأمور برداشتن جنازه کشتگان مسلمین از

خیابانها و کوچه ها و خانه های ویرانه گردیدند و جنازه مقتولین را اغلب دسته جمعی چندین نفر را در یک قبر گذاشتند.

از طرف کمیسیون 16 نفری عظیم السلطنه سردار به حکومت ارومیه انتخاب گردید. در ظاهر این شخص حاکم شهر بود ولی در حقیقت از وی هیچ کاری ساخته نبود و تمام قدرت دست مسیحیان بود بلافاصله پس از انتخاب حاکم (روز دوشنبه ششم اسفند) آقا بطروس یکی از سران مسیحیان به ریاست امنیت دهات و ابراهیم خان یکی از سردستگان ارمنه فراری قفقاز مأمور امنیت شهر گردیدند.

آقا بطروس در هر محال و بخش رضائیه یک نفر سردسته بنام پریستو با چند نفر سوار مأمور امنیت دهات آن بخش نمود، این سواران در مرکز بخش سکونت داشتند موقعی که جلوها دهی را غارت و ساکنین آنرا کشتار می نمودند اهالی به پریستو شکایت می بردند و او به کارها رسیدگی می نمود و تا حدی جلو کشت و کشتار و غارت دهات را (اگر چیزی باقی مانده بود) می گرفت.

جمع آوری اسلحه

یکی از شروط اتمام حجت مسیحیان جمع آوری اسلحه از مسلمانان و تحویل آن به کمیسیون 16 نفری بود که قرار گذاشته بودند در مدت 48 ساعت تمام اسلحه مسلمانان تحویل کمیسیون 16 نفری گردد و به قول امضاء کنندگان آن اسلحه (مال ملت ایران خواهد بود). غروب یکشنبه پنجم اسفند که مسلمانان تسلیم گردیدند آقا میرزا یکی از سران مسیحیان با دویست نفر سوار و یک نفر روحانی از مسلمانان مأمور گردیدند تسلیم مسلمانان و صلح و آشتی را به مردم ابلاغ نموده مانع از کشت و کشتار مسیحیان گردند. همچنین این عده به مسلمانان اخطار کردند که اسلحه خود را تحویل مقامات رسمی شهر بکنند. پس از انقضای مدت معینه اسلحه معتناهی تسلیم نشد. مسیحیان اخطار نمودند که خود جهت جمع آوری اسلحه خانه های مسلمین را تفتیش خواهند نمود این امر موجب شد مجدداً روز و شب به خانه اهالی ریخته باقی مانده اثاث را بنام جستجوی اسلحه غارت کنند.

قحطی

در این موقع علاوه بر کشتار جلوها گرانی ارزاق و تهی شدن دهات و فرار دهاتیان به شهر و ماندن آنان در کنار کوچه ها بلای دیگری برای مردم بدبخت ارومیه شده بود، هر شب در سرمای زمستان عده زیادی از دهاتیان فراری در مساجد و معابر از سرما و گرسنگی می مردند.

قیمت گندم یک قفیز¹ که قیمت عادی آن سه تومان بود به هشتاد و یک صد تومان رسید² و تازه به این قیمت نیز گندم پیدا نمی شد. به موازات ترقی قیمت گندم و نان سایر حبوبات و کشمش و غیره که می شد از آنها سد جوع نمود سرسام آور ترقی نمود. محتکرین شهر از مسیحی و مسلمان به مردم بدبخت که از گرسنگی جان میدادند ترحم نمی کردند. مردم ارومیه علاوه بر اینکه شبها از ترس ریختن جلوها به خانه هایشان نمی توانستند بخوابند گرسنگی نیز مزید بر آن گردید و اغلب خانواده ها در 24 ساعت یک عده غذای کافی نداشتند. متأسفانه فصل زمستان و یخبندان نیز مانع از آن بود که به صحرا ریخته با علف سد جوع نمایند.

در این موقع عده ای گرسنه و لخت در بازار و کوچه های شهر پیدا شده بودند و قتیکه در دست کسی نان و یا سایر ارزاق را می دیدند مخصوصاً اگر دست زن و پیرمرد یا پسر بچه ای بود آنرا به زور از دست وی گرفته فرار می کردند. نگارنده خود ناظر بودم در میدان بازار باش یک نفر جوان 30 ساله که تقریباً لخت بود و فقط نیم شلوار پاره ای به تن داشت از دست زنی نان سنگگی را قاپید، عابری او را گرفتند ولی او روی زمین افتاد و به زمین و پشت به

¹ - در ارومیه 16 کیلوگرم را یک پوط (وزن روسی) و ده پوط را یک قفیز یا جوال گویند.

² - طبق نوشته میرزا مخفی در نسخه خطی تاریخ (فشار افشار).

مردم در زیر ضربات کشنده چوب و لگد که به پشت او می زدند آنقدر مقاومت نمود تا تمام نان سنگک را به دهان خود برده قورت داد و بدین ترتیب پس از چند روز گرسنگی نانی به معده خود داخل کرد. در اطراف هر دکان نانوائی چند نفر مستحفظ کشیک می داد تا آنرا از هجوم گرسنگان نگه دارد.

فریادهای شبانه

از وقتی که حکومت شهر به دست مسیحیان افتاد (پنجم اسفند) تا اواخر این ماه که وقایع ناگوارتری رخ داد وضع ارومیه بدین قرار بود: دهات مسلمان نشین غارت و تخلیه شده در آنها اثری از حیات و آبادانی دیده نمی شد. کوچه ها و مساجد شهر پر بود از فراریان دهات.

جلوها روزها به بهانه جستجوی اسلحه به خانه های مسلمین ریخته و هر نوع اثاثیه ای را که دلخواه آنان بود می بردند و در صورت مقاومت صاحب خانه وی را میکشند. قحطی و گرسنگی کم نظیر از سوی دیگر مردم را به دیار عدم می فرستاد.

در این بیست و چند روز شبها واقعاً هنگامه قیامت و محشر بود یکی دو ساعت که از شب می گذشت از چن گوشه شهر صدای اوایلا بلند می شد و ساکنین خانه هایی که مورد هجوم جلوها شده بودند به پشت بامها پناه برده و از آنجا با صدای بلند فریاد می کشیدند و مردم را به کمک می طلبیدند ولی چه کسی جرأت داشت که پا از خانه بیرون نهد و مأموران شهربانی و امنیت شهر نیز که گوششان با این ناله و فریادها آشنا شده بود به آن همه گریه و زاری و ناله و استغاثه مردم کوچکترین ترتیب اثری نمی دادند. جلوهای مهاجم با فراغ خاطر هر کسی را که دلشان می خواست می کشتند و هر چه را می خواستند می بردند و بعضی اوقات منازل را نیز آتش می زدند. بازار که دو مرتبه بوسیله روسها غارت شده و طعمه آتش گردیده بود هنوز کاملاً آباد نشده مجدداً غارت گردید.

اتحاد مسیحیان با اکراد

بطوریکه نوشتیم نقشه متفقین این بود که جهت پر کردن جای خالی سپاهیان روس قشونی از مسیحیان ارومیه تشکیل دهند و آنرا جهت جلوگیری از پیشرفت عثمانیان در آذربایجان بکار بردند. در تعقیب همین سیاست بود که آنها را به کشتارهای ارومیه و سلماس و تصفیه آن نقاط وادار کردند و به آسانی ارومیه را بدست آوردند. ولی خود مسیحیان می دیدند به کار بزرگی دست زده اند و جهت مقاومت در مقابل عثمانی ها اگر از حمایت اکراد برخوردار باشند قطعاً موفقیت آنان بیشتر خواهد بود لذا به فکر اتحاد با اکراد افتادند.

در این موقع سردسته منتفذ و با قدرت اکراد اسماعیل آقا (سمیقو) بود. مسیحیان بدین فکر افتادند که با وی طرح دوستی و اتحاد بریزند و حمایت او را جلب نمایند. قرعه این فال به نام مارشیمون رئیس مذهبی آوریان افتاد و او مأمور گردید با سمیقو ملاقات نموده با دادن وعده های استقلال حمایت و همکاری او را نسبت به پیشرفت مقاصد مشترکی که داشتند جلب نماید. مارشیمون جهت انجام مذاکرات با سمیقو¹ عازم چهریق گردید:

تأثیر اعلان جهاد ترکها در اکراد

¹ - مرحوم کسروی در جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان صفحه 232 در مورد اسماعیل آقا می نویسد: از سمیقو (این نام را سمیقو خوانند و لقبی برای اسماعیل آقا می شمرد ولی از کردی دانان پرسیده شده و دانسته گردید که همان نام «اسماعیل آقا سمیقو» درست نیست) یا اسماعیل آقا در این تاریخ در چند جا نام برده ایم و از این پس بیشتر خواهیم برد او و برادرش جعفر آقا و پدرش محمد آقا داستان درازی می دارند. اینان چون با ایل خود شکاک در نزدیکی مرز ایران و عثمانی می نشینند همیشه از ناتوانی یا گرفتاری دولت فرصت یافته نافرمانی می نمودند. در زمان مظفرالدین شاه جعفر آقا ناتوانی می نمودند و نظام السلطنه والی آذربایجان او را به تبریز خواست و او با هفت تن از کسان خود آمده و داستان کشته شدن او در تبریز یکی از داستانهای فراموش نشدنی است. پس از او نوبت به سمیقورسید که گاهی فرمان می برد و گاهی نافرمانی می نمود و چون روسیان سپاه به آذربایجان آوردند او نیز به ایشان گرائید و سپس هم به عثمانیان پیوست و بود تا هنگامی که روسیان می رفتند تفنگ و افزار از آنان بدست آورد و به نیرو افزود و یکی از سرجنابان آذربایجان بشمار می رفت.»

بطوریکه نوشتیم حکومت باب همایون در ابتدای جنگ جهانی اول جهت استفاده از جنبه مذهبی و احساسات آتشیین مسلمانان متعصب بدون توجه به اختلاف عقاید شیعه و سنی و غیره اعلان جهاد بین مسلمین شامات و حجاز عربستان و ترکیه و سایر کشورهای اسلامی منتشر نمود و احساسات مذهبی آنان را تحریک کرد.

قسمتی از اکراد ایران تحت تأثیر و تلقین رؤسای مذهبی و خوانین و بیک زادگان خود جانب ترک ها و عثمانی ها را گرفته و با قشون عثمانی را گرفته و با قشون عثمانی قسمتی از خاک آذربایجان را اشغال می نمودند و قبل از رسیدن آرتش منظم عثمانی مرتکب قتل و غارت می گردیدند. نیکتین کنسول روسیه در ارومیه که موقع مسافرتش به ساوجبلاغ در پائیز سال 1915 میلادی اوضاع آن نواحی را بررسی نموده و در مورد رؤسای اکرادی که با عثمانی ها متحد شده و در حوادث سالهای 1914 و 1915 موقع عقب نشینی قشون روس و آمدن ترکها به ارومیه موجب قتل نفوس و غارت خانه های ساکنین آن نواحی بوده اند چنین می نویسد¹:

« اسامی رؤسای کرد که با ترکها متحد شده بودند به قرار زیر گفته شد :

اکراد طرفدار ترکها

1 - علی آقا مظفرالعشایر از قبیله ژوریک 2 - حمزه آقا مامش 3 - حاجی محمد آقا ایلیخانی دهبکری 4 - حاج معروف آقا حسام لشکر دهبکری 5 - مفتی سلمان آقا مظفر نظام 6 - حاجی عبدالرحمن بیک ایلیخانی بیک زاده 7 - کلابی آقا دهبکری 8 - قره نی آقا امیرالعشایر مامش 9 - محمد صالح خان عطاء الملک بیک زاده .

« یک قسمت از متن اعلان جهاد دعوت عام مسلمانان به جنگ با کفار چنین است:²

« تمام مسلمانانی که در معرض اذیت و آزار دول مهاجم روس و فرانسه و انگلیس واقع شده اند مانند اهالی کریمه و قازان و ترکستان و بخارا و خیوه و هندوستان و چین و افغانستان و افریقا و ایران و غیره باید در این جنگ هیئت اجتماع دوش به دوش نظامیان عثمانی به وظائف مقدس مذهبی اسلام عمل کرده با جان و مال در این جهاد مقدس شرکت نمایند.³

« عبارت فوق قسمتی از اعلان جهاد که در هزاران نسخه برای دعوت مسلمانان به جنگ در آسیا منتشر شده بود و من نسخه های آنرا در ارومیه دیدم و بواسطه همین اعلان جهاد بود که کردها به شورش پرداختند و در زمستان 15- 1914 مانند سیل به طرف فلات حاصلخیز ارومیه سرازیر شدند و همین دعوت به جهاد بود که موجبات قتل و غارتها و خرابیها را در این ایالت ممتاز زرخیز و پر ثروت فراهم ساخت و آنرا کاملاً مبدل به یک ویرانه کرد. همین دعوت زمینه مساعدی برای غارتگری کردها بوجود آورد. من یکی از رؤسای کرد علت این قتل و غارت را پرسیدم پاسخی که به من داد این بود: که اهمیتی ندارد امروز من غارت میکنم فردا دیگران مرا غارت خواهند کرد.

اکراد طرفدار روسها

« نام پاره ای از رؤسای کرد که ما با آنها در این نواحی مذاکرات و بند و بست می کردیم به قرار زیر است:

« بدرخان بیک و گرگین بیک از قبیله بیک زاده دشت- باروخالو و تیمور آقای شکاک- عبدالله بیک بیک زاده نیار- کریم خان و پیرو بیک هرکی- سلیمان خان منصور المالک زرزا اهل اشنو- حمزه سمان مامش- رؤسای مکری در حوالی بوکان و علی خان پسر سردار مکری که ترکها او را کشتند.

« در میان رؤسای اکراد فقط سلیمان خان اشنویی را میتوان نام برد که عواقب اعمال کردهای ایرانی را در شرکت جهاد استنباط کرده بود و تنها کسی بود که در موقع اقامت ترکها در این نواحی سلماس نرفت و از شکست خوردن درخان

¹ - کتاب (ایرانی که من شناختم) صفحه 207 .

² - صفحات 230 و 231 و 232 کتاب (ایرانی که من شناختم) .

³ - متن کامل و تفصیل دعوت به جهاد را باید در کتاب مسیو آندره ماند لستام Andre Mandelstam در تحت عنوان مقدرات مملکت عثمانی دید (کتابفروشی پایت Payot سال 1917 ، حاشیه از نیکتین) .

تختی و نتایج آن مصون ماند. او از شیخ جمال الدین رایت راجع به تبلیغ جهاد مطالب عجیبی برای من نقل کرد. مسئله جهاد بوسیله شیوخ و عوامل آنها خیلی زود در کردستان انتشار یافت. تنها یکی از شیوخ بنام شیخ بابا که درحوالی ساوجبلاغ زندگانی با زهد و تقوائی داشت و در نظر کردها محترم بود با این اعلان جهاد مخالفت کرد و ترکها او را در زمستان 16- 1915 بواسطه نظریات خلاف جهاد رافتش نسبت به مسیحیان به دار آویختند شیخ بابا این جهاد را منافی با مقررات اسلامی می دانست و نظر به نتایجی که در دنبال داشت تصویب نمی کرد.

حرکت مارشیمون به سلماس

پس از خاتمه کار ارومیه در همان روزهای اول بعد از جنگ مارشیمون با سپاهی از آسوریان و جلوها به سمت سلماس حرکت کرد. در این مورد سیداحمد کسروی می نویسد:¹

« پس از پیش آمد ارومی که شهر بزرگی را به آن آسانی به دست آوردند و به زیر فرمان گرفتند در روز دوم یا سوم مارشیمون با دسته ای از آسوریان و جلوها آهنگ سلماس کرد. گفته می شد آن شاگرد مسیح با کشتار و تاراجی که می شود هم داستان نیست و این است آزرده گردیده خود را به کنار می کشد. ولی داستان وارونه این بود و مارشیمون میرفت سلماس و آن پیرامونها را نیز به زیر فرمان آورد و از آن سو با سمیقو دیدار کرده و او را بسوی مسیحیان کشد این بود توپ و قورخانه و دسته های سوار و پیاده با خود می برد.

« آری مارشیمون به اندازه مستر شت و دیگران سنگدل و خونخوار نبود و به آن اندازه آدمکشی خرسندی نمیداد و چنانکه گفته می شد خود مرد دوراندیشی بود و سود کار را در خونریزی بی اندازه نمی دید. این بود در سلماس هم به مردم ایمنی داد و آسوریان را نیز از کشتار بازداشت و خود در دیه خسرو آباد نشیمن گرفته و درانجا به فرمانروایی و کارگذاری پرداخت. با این همه آسوریان در دیه ها از ستمگری باز نه ایستادند و به خانه آنهایی که دوسال پیش پناهنده گردیده و نان آنها را خورده بودند بدرقتاری و ستمگری بسیار نمودند. برخی آبادیها که ایستادگی می کردند آسوریان از کشتار و تاراج دریغ نگفتند.

کشته شدن مارشیمون

چنانکه گفتیم مارشیمون در اندیشه فریفتن سمیقو می بوده و پیام به او فرستاد که در جایی فراهم نشینند و گفتگو کنند چنین نهاده شد که روز شنبه بیست و پنجم اسفند (سوم جمادی الثانی) هنگام پسین هر دو به کهنه شهر بیایند و درانجا در خانه ای باهم نشینند.

« چون امروز رسید مارشیمون با یک شکوه آرایشی راه افتاد خود کالسکه نشست و یکصد و چهل تن سوار برگزیده آسوری با رخت و افزار یکسان پس و پیش او را گرفتند و چون به کهنه شهر رسیدند مارشیمون پیاده شد و به درون رفت سواران هم پیاده شدند و هر یکی لگام اسب خود را برده باز ایستادند. از آنسوی سمیقو با چندتن از سواران برگزیده آمده ولی سپرده بود که دسته ای هم از پشت سر بیایند.

« دوتن چون نشستند مارشیمون به سخن پرداخت. ما همه گفته های او را نمی دانیم. آنچه از زبان خود سمیقو بیرون افتاده این است که مارشیمون به او گفته. « این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می شود میهن ماها بود ولی جدائی درکیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته. اکنون می بایست همدست بشویم و این سرزمین را خود بدست بگیریم و باهم زندگی کنیم » گفته « ما سپاه بسیج کرده ایم ولی سوار نمی داریم اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار می دارید رویم برسر تبریز و آنجا راهم بگیریم! ».

¹ - صفحات 233 و 234 و 235 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان.

« در این میان سواران شکاک رسیده و پشت بامها را گرفته بوده اند. مارشیمون چون سخن خود به پایان می‌رساند و سمیقو به او نوید همدستی می‌دهد برمی‌خیزد که برود و سمیقو با چهره خندان او را راه می‌اندازد. اطاقی که نشسته بودند پنجره آن با در حیاط روبه رو می‌بود و کالسکه مارشیمون که جلو درنگه داشته بودند از طاق دیده می‌شد. مارشیمون چون از در بیرون شده و به جلو کالسکه می‌رسد و می‌خواهد پا بر رکاب گزارد ناگهان بانگ تفنگ سمیقو برخاسته و گلوله از پشت مارشیمون می‌خورد و او می‌افتد. در همان هنگام شکاک‌ها از پشت بامها به یک بار شلیک می‌کنند و آسوریان که هر یکی در پهلوئ اسب خود برده ایستاده بودند می‌افتند چنانکه گفته می‌شود جز یکی دوتن نمی‌رهند. مارشیمون که با تیر سمیقو افتاده بودند هنوز جان می‌داشتند علی‌آقا برادر سمیقو تیر دیگری می‌زند و بی‌جان می‌گرداند.

« سمیقو خود این داستان را می‌سرود و چنین می‌گفته: چون مارشیمون مرا خواند من به آهنگ کشتن او رفتم ولی این راز را جز با برادر خود علی‌آقا نگفتم، و برای آنکه مارشیمون بدگمان نشود جز تنی چند را همراه نبردم و به دیگران دستور دادم از پشت سر بیایند و در جاهائی کمین کنند و اگر آواز تیری از من شنیدند آنان نیز شلیک کنند. می‌گفته من در تقلیب بارها به تیاتر و سینما رفته و تماشا بسیار کرده بودم ولی هیچ تماشائی آن لذت را نداده بود که دیدن یکصد و چهل سوار آسوری که همینکه شلیک شد همگی به زمین افتادند.

« اسماعیل آقا همیشه این داستان را باز می‌گفته و آنرا شاهکاری از خود می‌شمرده و گله می‌کرده که ایرانیان ارج این کار او را ندانسته اند ولی خود کار نا اندیشیده و بی‌خردانه بوده و انگیزه کشته شدن ده و اند هزارتن مردان و زنان بی‌گناه گردید.»

« غروب همان روز اسماعیل آقا بچهریق به خانه خود بازگشت. از آنسوی چون آسوریان از کشته شدن پیشوای خود آگاه شدند با آن دلبستگی که به وی می‌داشتند سخت برافراشته و شوریدند و همان شب به راهنمائی یک تن از ارمنیان کهنه شهر خود را به شهر انداخته و کشته مارشیمون را پیدا کرده و برداشتند و هر که را از مردم دیدند کشته و به چهارسو آتش زده و شبانه بیرون رفتند.

« فردا باز به آنجا تاختند و با بمب و تفنگ به جنگ پرداخته و به شهر فشار آوردند. کهنه شهریان ایستادگی نمودند. ولی آسوریان به یک بخش آن دسته یافته و گروهی را کشته پس از چند روز بار دیگر به آنجا تاخته و فشار سخت آوردند و چون به مردم کمکی از هیچ جا نمی‌رسد از نومییدی ایستادگی نتوانستند و انبوهی زنان و فرزندان خود را برداشته به دیلمقان و خوی گریختند و دیگران به دست خونخواران آسوری افتاده و با تیرهای آنان بدرود زندگی گفتند. بیشتر از هزارتن زنان و مردان و بچگان بی‌گناه کشته شدند.»

نتایج قتل مارشیمون

داستان کشته شدن مارشیمون را از نوشته کسروی در اینجا آوریم باید دید این عمل سمیقو چه نفعی در برداشت که مدعی بوده ایرانیان ارج خدمت وی را ندانسته اند:

سمیقو بطور یقین در این موقع به فکر سیاهکاریهای آسوریان در منطقه ارومیه نبوده که از اینکار آنان دل‌تنگ شده برای تلافی آن به چنین عملی دست بزند چه اگر چنین فکری داشته نمی‌بایست پس از کشتن مارشیمون که می‌دانست آسوریان کشتن وی را به حساب مسلمانان بلادفاع گذاشته و آنرا سخت تلافی خواهند کرد به قصر خود در چهریق مراجعت کرده و مردمی بدبخت را از دست آسوریان مارگزیده بدون پشتیبان رها کند. بلکه وی با این عمل به یکی از غرائز طبیعی خود که خونریزی و آدمکشی بود جواب داده و کار کاملاً نسنجیده‌ای را انجام داد و در نتیجه آن:

1- مردم بدبخت کهنه شهر را اسیر چنگال جلوها نمود، بطوریکه دیدیم آنان آنجا را گرفته و هزاران تن را کشتند و شهر را آتش زدند، سایر مردم آنجا نیز آواره و بی‌خانمان گردیدند.

2- در ارومیه بطوریکه تفصیلاً خواهیم نوشت مسیحیان به خونخواهی مارشیمون فرمان قتل عام صادر نمودند و در این قتل عام جلوه‌ها متجاوز از ده هزار نفر مرد و زن و کودک را در یک روز کشتند.

3- جلوه‌ها به علت کشته شدن رئیس مذهبی خود کینه و عداوتی نسبت به علما و رؤسای مذهبی مسلمین پیدا کرده آن افراد بلادفاع راه‌جا که می‌دیدند بیرحمانه و با کمال قساوت قلب می‌کشتند.

4- شاید مارشیمون در خونخواری به درجه دیگر سران آسوریان و قاچاق‌ها نبود و اگر زنده بود می‌توانست جلو بعضی افراط‌کاریهای جلوه‌ها را بگیرد. با کشتن وی آنها کاملاً در کشت و کشتار آزاد شدند.

بنابراین کشتن مارشیمون یکی از هوسهای بیخردانه اسماعیل آقا بوده و در نتیجه آن وقایعی در ارومیه پیش آمد که از هولناک‌ترین صفحات تاریخ بوده که قسمتی از آن در اینجا نوشته خواهد شد.

شب چهارشنبه سوری

اهالی آذربایجان از اوایل اسفندماه جهت عید نوروز مراسم خاصی دارند که از همه مهم‌تر مراسم شب چهارشنبه آخر سال یعنی شب آخرین سه‌شنبه هر سال انجام می‌دهند. در این شب تمام اهالی از غنی و فقیر لباسهای نو خود را پوشیده به جشن و شادی برمی‌خیزند مخصوصاً جوانان و بچه‌ها با انواع آتش‌بازیها و پریدن از روی آتش و رفتن در خانه همدیگر جهت شرکت در جشن و رفتن روی پشت بام همسایه‌ها و گرفتن میوه و شیرینی از همدیگر و غیره در این جشن شرکت می‌نمایند.

روز شنبه بیست و پنجم اسفندماه 1296 خورشیدی مارشیمون به دست سمیقو کشته شد و روز دوشنبه بیست و هفتم اسفند خبر آن به ارومیه رسید و اهالی ارومیه در این موقع که کمی آرامش یافته بودند فهمیدند آسوریان عمل سمیقو را بدون تلافی نخواهند گذاشت و چون به اکراد دسترسی ندارند قطعاً از اهالی شهر قصاص خواهند نمود، بنابراین با انتشار قتل مارشیمون وحشت و اضطراب مردم ساعت به ساعت زیادتر می‌شد مخصوصاً وقتی که می‌دیدند دستجات جلوه‌ها و اشرار آسوریها و ارامنه قاچاق از دهات به سوی شهر سراریز می‌شوند. کوچه و بازار پراز آن دستجات مسلح گردیده است.

مردم منتظر حوادث ناگواری بودند ولی چاره‌ای جز صبر و شکیبایی نداشتند زیرا نه راه فراری داشتند که از دست زن و فرزند خود بگیرد و به گوشه‌ای فرار نمایند و نه قدرت و اسلحه داشتند که به دفاع بپردازند لذا غیر از صبر و شکیبایی در مقابل پیش آمدها چاره دیگری نداشتند.

کشتار مسلمین ارومیه

جلوه‌ها پس از اطلاع از کشته شدن مارشیمون به شهر ریخته بودند تا عمل وحشیانه سمیقو را وحشیانه‌تر با اهالی بلادفاع ارومیه تلافی نمایند. بنابراین روز سه‌شنبه بیست و هشتم اسفند در شهر ارومیه کشتار آغاز شد.

روز سه‌شنبه که همان شب چهارشنبه سوری بود دستجات آسوریان و جلوه‌ها و ارامنه قاچاق در کوچه‌های شهر به گردش پرداختند و به هر خانه‌ای که دلشان می‌خواست ریخته و از غارت اموال و کشتن مردم فروگذار می‌نکردند.

این شب در شهر ولوله عظیمی بود از هر گوشه صدای عبور دسته‌های جلوه‌ها از کوچه با صدای ناله و زاری ساکنین خانه‌هایی که مورد هجوم آنان واقع شده بودند هنگامه‌ای برپا گردیده بود.

نگارنده در این موقع کودک خردسالی بیش نبودم ولی اوضاع آن شب را خوب به خاطر دارم پدر و مادرم با فرزندانش خردسال خود دور کرسی نشسته بودند پس از صرف شام و انجام مراسم ساده چهارشنبه سوری به تدریج کودکان دور کرسی به خواب رفتند. ولی پدر و مادر از شنیدن ولوله آسوریان و جلوه‌ها در اضطراب و وحشت بودند. مادرم عادت به کشیدن قلیان داشت این موقع قلیانی خواست وقتی قلیان را بدست وی دادند از کثرت ترس و ناراحتی اعصاب بطوری

دستهایش می لرزید که نتوانست قلیان را بدست بگیرد. گویا آنها میدانستند فردا جلوه‌های مارگزیده در شهر چه کشتاری خواهند نمود!

صبح خونین

با روشن شدن هوا کشتار عمومی در شهر آغاز گردید. ابتدا نوشته مرحوم توفیق را در اینجا می آوریم و بعد مشاهدات خود را نیز به آن اضافه خواهیم کرد. توفیق می نویسد:¹

«... لجام گسیختگان جلو به محلات رو آورده و مسیحیان دیگر نیز که پی بهانه می گشتند با جلوه‌ها داخل خانه‌ها شده و درها را شکسته و پشت بامها را گرفته بی آنکه از کسی مقاومت ببینند دختران خردسال و بچه‌ها و مردان و زنان را در اطاقها و دهلیزها و پشت بامها هدف گلوله نمودند. واقعاً امروز مصیبت عظیمی بوده نه پناهگاهی نه مقری همینکه اهالی این دربند از کوچه یا از پشت بامها به آن دربند فرار می کردند پس از ده دقیقه مسیحیان همان دربند را نیز می‌گرفتند اینها را با آنها یکجا می کشتند. اگر کسی هول محشر را شنیده همین امروز محشر در ارومی برپا شده بود. چنان ناله و فریاد و اوایلا و صداهای دلگداز از زنانیکه بچه‌های خود را در مقابل آغشته به خون می دیدند، در هوا بلند شده بود که انسان نمی تواند بیشتر از این شرح دهد. یک شهری همه یک دفعه ناله می کشیدند و این ناله‌ها با صداهای خشن آسوریان آدمکش و بانکهای تفنگ و گلوله بهم آمیخته می شد و کار بجائی رسید که کمیسیون 26 نفری را تشکیل داده فوراً بوسیله میرزا نام برادر آقا پطرس امر به خارج شدن جلوه‌ها و آسوریها از کوچه‌ها کردند. دوساعت به غروب مانده کم کم اینها را از محلات خارج و هرچه فرش و مخلفات و طلاآلات از غارت‌های چند روز پیش مانده بود امروز بردند من خودم دیدم چون کسی مقاومت نمی کرد و مسیحیان زنان خود را برای بردن غارت با خود آورده بودند، یک ساعت به غروب مانده صدای تفنگ به کلی قطع شده ولی خانه‌ها مملو از جنازه است شیون‌های حزین باقیمانده زنان از هرسو شنیده می شود. روز چهارشنبه آخرسال² بدین طور گذشت این هم ناگفته نماند در ارومیه کلیمی زیاد است آن بیچاره‌ها نیز دچار پنجه مسیحیان شده و آنان را نیز مثل مسلمانان کشته و تاراج می‌کردند. شبها چنانکه به خانه‌های مسلمانان حمله می آوردند به خانه‌های آنها نیز می رفتند.

«در این قتل عام قریب ده هزار نفر از مسلمان و کلیمی کشته و به عمامه داران از ملاها و سادات نظر به مقتول شدن رئیس روحانی ابقا نکردند و عده زیادی از سادات و علمای بنام را امروز کشتند. غرض امروز دارائی اهالی و اندوخته چندین ساله به غارت رفته و قریب نزدیک به تحقیق ده هزار نفر نفوس زکیه به خون خود آغشته... از عمامه داران مشهور که امروز درخانه‌های خود کشتند: ملاعلی نقی با دو پسرش- میرزا محمود و میرزا عبدالله و عروس او زن میرزا محمود را روی جنازه شوهرش کشتند، صدرالعلمای محله علی شهید- حاج میرزا علی اصغر ثقة الاسلام ارومی- آقا میرزا صادق آقا- میرزا ابراهیم مجتهد- حاج ملا اسماعیل عیسالو که سرش را گوش اندرگوش بریدند- آقا میرجلال روضه خوان مدیر مدرسه جلالیه- ملا علی روضه خوان معروف به قوجه نوکر (نوکر پیر)- میرزا احمد روضه خوان بورتشاهی- یک نفر ملا سیف اله نامی که همیشه می گفت اگر مسیحیان به خانه من داخل شوند باید یکی دو نفر بکشم تا خود کشته شوم، همین روز مسیحیان به خانه او داخل شدند و همینکه با او روبرو گردیدند و خواستند با گلوله بزنند ملا سیف اله طپانچه را کشیده و دو نفر را کشته و بعد مسیحیان او را می کشند.»

در مورد جریان اوضاع آنروز و قتل عام ارومیه معتمدالوزاره که خود کارگذار شهر و مأمور وزارت خارجه بوده و به اسناد رسمی دسترسی داشته چنین می نویسد:³

¹- صفحات 237 و 238 و 239 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان تألیف احمد کسروی تبریزی.

²- در ارومیه و آذربایجان بعد از ظهر سه شنبه آخرسال (شب چهارشنبه آخر) می گویند و مقصود توفیق روز سه شنبه است.

³- صفحات 239 و 240 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان تألیف کسروی.

اهالی دور و اطراف حکومت پس از تاراج خانه هایشان هرکسی توانسته بود در حکومت پناهنده شده و ملاحظه حالات آنها بسیار رقت آور بود. زنها را به یک حیاط کوچک جمع نموده و مردها در حیاط حکومت و یک حیاط دیگر جمع شده و زن و مرد گرسنه و با حالت زار مشغول گریه و زاری بوده. عده این جمعیت به هشتصد نفر بالغ می شد. اوضاع فلاکت و گرسنگی این جمعیت خیلی مایه تأسف بود و حال آنکه عموماً از محترمین و محترمات بودند. بازاری نبود که نان خریداری شود و درخانه ها چیزی نمانده بود که با همدیگر رعایت حال و موقع را کنند. بعلاوه احدی قدرت نداشت قدم از خانه بیرون گذاشته تهیه نان و آذوقه نماید. بالاخره با هزار زحمت دو سه پوط آرد پیدا کرده و نان پخته و درمیان آن همه جمعیت تقسیم شد. از زنان چند نفری در این موقع وضع حمل نمودند...»

این بود نوشته دو نفر که خود در جریان کشتار ارومیه حضور داشتند و از قضایا به خوبی مستحضر بوده اند. اما خود نگارنده در آن تاریخ کودکی بیش نبودم ولی وقایع آنروز به حدی مؤثر و غیرمترقبه بود که تا کنون تمام جزئیات آنرا به خاطر دارم. جهت روشن شدن تاریخ و نشان دادن آنچه که در آن روز گذشت شمه ای از آنچه که دیدم در اینجا نوشته می شود:

سرگذشت پدر

صبح روز کشتار (سه شنبه 27 اسفندماه 1296 خورشیدی) پدرم که کشته شدن مارشیمون را روز قبل شنیده و شب نیز ورود دستجات جلوها را به شهر دیده بود به محض روشن شدن هوا قبل از طلوع آفتاب جهت اطلاع از نقشه آسوریان و چاره جوئی از منزل خارج می شود.

در آنموقع هنوز کوچه ها خلوت بود، منزل ما محله بازارباش نزدیک میدان گندم فروشان شهر بود، در جنب میدان مزبور میرزا محمود اصولی که اولین روحانی و مجتهد شهر بشمار میرفت منزل داشت.

پدر به منزل مرحوم اصولی می رود تا از اوضاع شهر و تصمیم آسوریان اطلاعی بدست آورد، در آنجا مستحضر می شود که اصولی از شب قبل خانه خود را ترک نموده است زیرا که از طرف میسیون مذهبی آمریکائیان تفنگچی فرستاده و ایشان را برده اند. وقتی آنجا را خالی می بیند منزل یکی دیگر از محترمین شهر در آن نزدیکی می رود تا خبر درستی بدست آورد. در خانه باز بوده وارد حیاط بیرونی می شود در اطاق پذیرائی عده ای صحبت می کردند تصور می کند این افراد همسایه ها هستند که جهت کسب خبر و چاره جوئی آنجا آمده اند لذا سرزده و بدون اطلاع وارد تالار می شود و آنجا مشاهده می کند ده بیست نفر از محترمین محل را چند نفر جلو گرفته اند و دارند لخت می کنند. مراجعت و فرار وی غیرممکن بوده لذا پدر را هم در ردیف آن چند نفر کنار دیوار نگه می دارند. اول ساعت و پول و انگشتر و اسناد قیمتی آنها را می گیرند سپس به آنها تکلیف می کنند که اگر می خواهید از کشتن شما صرف نظر کنیم باید هرکدام مبلغی پول نقد بدهید و الا همه را خواهیم کشت. پدر تعریف می کرد قرار گذاشتیم از هر جا که ممکن است پولی را که می خواستند تهیه کرده به عنوان خونبها به جلوها تقدیم کنیم تا از کشتن ما صرف نظر نمایند. ما به فکر تهیه پول بودیم و جلوها باهم حرف میزدند یک مرتبه ناگهان لبهای رفیق پهلودستی من که با وی در مورد تهیه پول صحبت می کردم ترکید و خون به صورت وی جاری شد، معلوم می شود وی زبان جلوها را میدانسته آنوقت می شنود که یکی از آنها اعتراض می کند چرا از کشتن این عده صرف نظر کردید به وی جواب میدهند بگذار اول هر چه ممکن است پولشان را بگیریم بعد همه را خواهیم کشت! در این بین یک دسته دیگر از جلوها وارد حیاط می شوند، آنهاست که در اطاق بودند در اطاق را از پشت می بندند و میروند دسته تازه وارد را از خانه بیرون کنند تا برای لقمه چربی که گیرشان افتاده بود شریک دیگر پیدا نشود در این فاصله کوتاه پدر و سایرین از روزنه کوچکی که در اطاق بود خود را به پشت بام انداخته از آنجا فرار می کنند.

برما چه گذشت

صبح روز سه شنبه وقتی از خواب بیدار شدیم چون پدر رفته بود خبری بیاورد با مادر خود مشغول صرف صبحانه بودیم که درخانه را به شدت زدند، مستخدم منزل آمد به مادر گفت یک دسته از قاچاق های ارمنی هستند می گویند زود در را باز کنید و الا می شکنیم مادر فوراً چادر به سر کرده با ما چهار برادر که بزرگتر از همه ده ساله و کوچکتر چهار ساله بود به طرف پشت بام به راه افتادیم و به مستخدم دستور داد در را باز کند زیرا که شکستن درخانه کار مشکلی نبود.

وقتی به پشت بام خانه رسیدیم تازه آفتاب طلوع کرده بود. دیدیم آنجا هنگامه ای است پشت بامها پر است از زنان چادر به سر که دست کودکان خود را گرفته از خانه ها به پشت بام پناه آورده اند و در حالت گریه و زاری بدون داشتن هدف و مقصد معینی از یک بام به بام دیگر روانند.

ما در پشت بام منزل خود گوشه ای ایستادیم و نمی دانستیم چه بکنیم مادر نمی توانست تصمیم قطعی اتخاذ نماید. در این موقع در خانه باز شد و چند نفر از قاچاق های ارمنی وارد خانه گردیدند، آناه هر چه از اثاثیه قیمتی که به دستشان رسید برداشتند مخصوصاً چراغهای بزرگ و لاله ها را از پنجره به وسط حیاط می انداختند و ما صدای شکستن آنها را می شنیدیم در مدت کمی تمام اثاث خانه را غارت کردند و آنجا را به ویرانه ای تبدیل نمودند. پس از رفتن آنها دسته دیگری از غارتگران و جلوها وارد خانه شدند و چون اثاثی نمانده بود که ببرند یکی از آنها راه طویله را پرسید و به مستخدم خانه گفت میدانم در اینجا اسبان خوبی هست آمده ایم آنها را ببریم. وقتی به طرف طویله می رفتند یکی از آنها برادر بزرگ مرا نشان گرفت و میخواست در پشت بام او را هدف گلوله قرار دهد که مادر متوجه شد و ناله کنان خود را روی کودک انداخت شاید این عمل و یا سرزنش رفقای تیرانداز وی را از اینکار منصرف نمود و فقط به بردن اسبان اکتفا نمودند.

پس از مشاهده این وضع ما هم داخل انبوه زنان شده بدون داشتن هدف معینی در پشت بامها به راه افتادیم از خانه خود نفرت داشتیم و در جستجوی جای امنی بودیم، پس از گذشتن از چند پشت بام که بسیار مشکل بود چه همه خانه ها در یک ارتفاع نبود وقتی مجبور می شدیم از دیوار دومتری صاف بالا برویم و یا از محل مرتفعی پائین ببریم و بالا رفتن و پائین آمدن زنان و کودکان کار بسیار مشکلی بود، در هر حال خود را به هر زحمت بود به خانه مرحوم میرزا محمود اصولی سابق الذکر رساندیم.

در یکی از پشت بامها به نعشی برخوردیم که معلوم بود موقع فرار از پشت سر هدف تیر قرار داده اند هنوز قطرات خون از آن جاری بود، از دیدن آن جنازه بیشتر ترسیده داخل منزل اصولی گردیدیم. بطوریکه گفته شد میرزا محمود اصولی مجتهد شهر و مورد احترام عموم و حتی مسیحیان و پسر عموی پدر و مادر من بود به خیال اینکه آنجا در امان خواهیم بود وارد خانه او شده در حیاط بیرونی اطاق آقا پراز جمعیت بود به تصور اینکه اهالی محل اند که برای چاره جوئی منزل ایشان آمده اند از آنجا گذشته وارد دالان بزرگ و تاریکی شدیم که حیاط بیرونی را به اندرونی وصل میکرد در حیاط اندرونی بسته بود هر چه زدیم کسی باز نکرد آنجا ایستاده بودیم که نوکر آقا رسید گفت اینجا چرا ایستاده اید زود فرار کنید دیشب آقا را با خانواده شان آمریکائیان برده اند و این مردم بدبخت هم که در اطاق بیرونی هستند مثل شما اینجا پناه آورده بودند حالا جلوها رسیده مشغول لخت کردن آنها هستند پس از اتمام کار آنها قطعاً جهت غارت اینطرف می آیند. ما از شنیدن این حرف رنگ رویمان پرید زیرا که خیال می کردیم با تحمل آنهمه مشقت خود را به جای امنی رسانده ایم، تازه فهمیدیم که با پای خود خویشتن را به خطر انداخته ایم. جلوها در اطاق مشغول گرفتن اشیاء قیمتی اسیران خود بودند و متوجه فرار ما نشدند به آرامی از آنجا بیرون آمدیم چون قدم گذاشتن به کوچه امکان نداشت لذا مجدداً رو به پشت بام آورده آنجا سرگردان شدیم، مثل اینکه در پشت بامها یکنوع امنیت حس میکردیم.

در آنجا مردی دیده نمی شد همه زنان و کودکان بودند که مثل رمه گوسفند از یک طرف به طرف دیگر سرازیر می شدند.

مراجعت به منزل

تا ساعت دو بعدازظهر در پشت بامها با عده زیادی از زنان و کودکان دیگر سرگردان بودیم، از یک طرف که صدای تیراندازی شنیده می شد یا در حیاط خانه ای جلوها را می دیدیم بسوی دیگر فرار می کردیم. حالا دیگر به پریدن از ارتفاعات زیاد و یا بالارفتن از دیوارهای صاف عادت کرده بودیم ابتدا کودکان بزرگ بالا میرفتند بعد دست زنان و کودکان خردسال را گرفته بالا می کشیدند. در این سرگردانی باز با چند جنازه در پشت بامها تصادف کردیم ولی حالا دیگر از شنیدن صدای تیراندازی و ناله و شیون مردم و حتی از دیدن جنازه وحشت زیاد نداشتیم مثل اینکه به این مناظر عادت کرده بودیم.

بعدازظهر شهر کمی آرامتر گردید از سر و صدای حمله و هجوم غارتگران و آدمکشان و ناله و زاری مردان و زنان بلاذفاع قدری کاسته بود مثل اینکه جلوها از کشتن آنهمه مردم بلاذفاع و غارت خانه های مردم خسته شده به استراحت پرداخته اند لذا ما هم به سمت منزل خود روانه شدیم.

وقتی از پشت بام پائین آمدیم منظره خانه واقعاً دیدنی بود تمام شیشه ها را شکسته فرش و اثاث منزل را غارت کرده بودند در مدت چند ساعت خانه به وضعی افتاده بود که گوئی اصلاً آنجا اثری از آبادی نبوده است.

از دیدن آن وضع در خانه مطلقاً ناراحت نشدیم زیرا موضوع مهم تر امنیت و سلامتی خود ما بود حتی در آنموقع از پدر نیز که از سپیده صبح از خانه رفته بود کوچکترین خبری نداشتیم و تنها به فکر این بودیم جایی امنی برای خود پیدا کنیم.

در این بین سر و صدای یک دسته از جلوها در کوچه شنیده شد ما متحیر ماندیم کجا فرار کنیم، بی اختیار رفتیم به طرف زیرزمین خانه آنجا را جهت آذوقه زمستانی حیوانات پراز یونجه کرده بودند مادر دستور داد از وسط یونجه ها راهی باز کردند در وسط زیرزمین با برداشتن چندین بند یونجه جهت نشستن چهار پنج نفر جایی آماده شد، بعد یک چراغ نفتی با یک کوزه آب و مقداری نان پیدا کرده در وسط یونجه ها نشستیم مستخدم منزل مجدداً یونجه ها را در جایی خود گذاشته راه را مسدود کرد. خوب به خاطر دارم مستخدم وفادارمان مادر را از اینکار منع می کرد و به وی میگفت مگر ندیدید که اشرار انبار علف بعضی خانه ها را آتش زدند، مادر جواب داد اینطوری بهتر است و همگی باهم از بین می رویم. مدت دو ساعت کم و بیش در آنجا ماندیم مادر چراغ را روشن کرد می خواست ما را دلداري داده و ناهاری را که عبارت از نان و پنیر بود بخوراند ولی دستهایش می لرزید و نمی توانست حرف بزند صدایش گرفته بود و معلوم بود که در درویش چه طوفانی هست. و پس از دو ساعت مستخدم منزل دوباره یونجه ها را برداشت و به مخفی گاه ما رسیده خبر داد که شهر آرام شده می گویند دیگر آدمکشی و غارت را قدغن کرده اند. مادر این حرفها را باور نداشت ولی مگر می شد برای مدت زیاد بدون داشتن هوای کافی جهت تنفس در آنجا ماند لذا ناچار از توی علف های خشک زیرزمین بیرون آمدیم.

در توی تنور

تازه از مخفی گاه خود بیرون آمده هوای آزاد استنشاق می کردیم که یک مرتبه دیدیم آسوری مسلحی وارد خانه شد مادر از دیدن آن آثوری رنگش مثل گچ سفید گردیده به طرف حیاط آشپزخانه دویده آنجا پناه برد. در آنجا چون جایی برای مخفی شدن پیدا نکرد در تنور را فوراً برداشت ما چهار برادر را وارد تنور کرد بعد خودش آمد توی تنور و به نوکر گفت که در تنور را بگذارد. چند لحظه که در آنجا ماندیم نفس ها را در سینه حبس کرده بودیم کوچک ترین صدایی از ما شنیده نمی شد خدا می داند در آن چند لحظه به ما خصوصاً به مادر چه گذشت. پس از چند لحظه صدای

پای شنیده شد چون در آشپزخانه را باز کردند و به طرف تنور آمدند ما همگی به مرگمان یقین کردیم باز راحت بودیم که همگی باهم کشته خواهیم شد. وقتی که صدای پا به سمت تنور نزدیک شد نمی توان نوشت که چه بر ما گذشت در این لحظه صدائی از بیرون شنیده شد که برای ما بسیار آشنا بود. این صدای پدر بود که با چشمان اشکبار ما را صدا می کرد...

پدر از دست یکی یکی ما گرفته ما را از تنور بیرون کشید، معلوم شد پس از رهائی از دست آدمکشان به خانه می آمده که با یک نفر آسوری آشنا در کوچه تصادف می کند و وی او را به سلامت به منزل می رساند.

شب را چگونه به سر آوردیم

پس از اینکه به وسیله پدر از تنور بیرون آمدیم تا غروب در خانه غارت زده و ویران شده خود ماندیم، شب چون ماندن در خانه خالی از خطر نبود چه ممکن بود شب جلوها مجدداً به منزل بریزند و چون چیزی جهت غارت کردن نمانده چه بسا قصد کشتن همه را بکنند لذا تصمیم گرفتیم شب در خانه خود نمانیم تازه اگر هم می خواستیم در خانه بمانیم نه برای زیرپا فرشی مانده بود و نه رختخوابی حتی تشک ها را نیز خالی کرده و روی آنها را برده بودند. در آن حال مشکلتی از همه پیدا کردن محل امنی بود که شب را در آنجا به سر آریم. در همسایگی ما مرحوم حاجی حشمت الملک منزل داشت و از سالیان پیش با این خانواده رفت و آمد و آشنائی داشتیم چون آنها با روسها رفت و آمد داشتند تصور کردیم که آنجا از دست آدمکشان در امان خواهیم بود. به هر حال اول غروب پدر و مادر در حالیکه دست چهار کودک خود را گرفته بودند روانه منزل حاج حشمت شدیم از منزل ما تا آنجا یکصد متر بیشتر فاصله نبود ولی در همین فاصله کوتاه نیز به یک جنازه در کوچه تصادف کردیم بدون توجه زیاد به آن نعش وارد خانه حاج حشمت شدیم از حیاط کوچک بیرونی دیدیم چراغهای تالار در اندرون روشن است و عده ای در آنجا صحبت می کنند. از اینکه بالاخره به جای امنی رسیده ایم خوشحال شدیم و در صدد رفتن به داخل خانه بودیم، کربلائی قاسم نوکر حاج حشمت که ما را خوب می شناخت رسیده گفت فوراً برگردید که اینجا جای ماندن نیست زیرا که از دیشب حاج حشمت با خانواده خود جای امن تری منتقل شده اند و در خانه جز من کسی نمانده است این صداها را که از تالار می شنوید یک عده از رعیت های مسیحی ارباب اند که با مهمانان جلو و قاچاق های ارمنی مشغول باده گساری هستند اینان از صبح در شهر مشغول غارت و آدمکشی بوده اند حالا آمده اند اینجا استراحت کنند و شب دنبال غارت خانه های مردم و آدمکشی خواهند رفت. اگر از آمدن شماها به اینجا مطلع شوند یکی را زنده نخواهند گذاشت!

از شنیدن حرفهای کربلائی قاسم از ترس لرزیدیم که چگونه با پای خود به استقبال خطر حتمی آمده ایم، فوراً از آنجا خارج شدیم ولی نمی دانستیم به کجا برویم و به چه کسی پناه ببریم چه خانه خودمان جای رفتن بود و جای دیگری را نیز نمی شناختیم که آنجا پناهنده شویم. در فاصله بین خانه ما و حاج حشمت کوچه بن بست کوتاهی وجود داشت که در آخر آن مرد بی آزاری بنام لطیف آقا خانه داشت که از طریق داد و ستد امرار معاش می کرد. چون در این خانه محقر تصور میرفت در امان باشیم لذا تاریکی شب در خانه پیرمرد را زدیم. لطیف آقا و زنش با خوش روئی در را به روی ما گشادند و ما را بردند توی اطاق نه خانه شان غارت شده بود و نه کسی مزاحم آنها شده بود. مرد روشن ضمیر که اضطراب ما را دید گفت مطمئن باشید اینجا خطری متوجه شما نیست، هر مدت که مایل باشید می توانید مهمان باشید. زنش سفره ای گسترده و ماحضر را هر چه داشتند آوردند ما که از دیشب چیزی نخورده و به حد کافی گرسنه بودیم ولی تا آنموقع از ترس جان خود به فکر گرسنگی نبودیم حالا که جای نسبتاً امنی پیدا کرده بودیم احساس گرسنگی می کردیم لذا شام را با اشتهای تمام خورده به خواب رفتیم.

وضع شهر

از روز چهارشنبه بیست و نهم اسفند ماه در وضع شهر آرامشی پیدا شد یعنی صدای تیر دیگر شنیده نمی شد و عبور و مرور جلوها و آسوریان در کوچه ها کمتر گردید ولی اجساد کشتگان که مرحوم توفیق آنها را قریب به تحقیق در آنروز در شهر ارومیه ده هزار تن می نویسد همانطور در کوچه و بازار و پشت بامها و خانه های مردم توی اطاق ها و در حیاط ها مانده بود و کسی نبود که اینهمه کشته را از زمین برداشته مراسم مذهبی بجا آورده آنها را دفن کند.

بازار بسته بود از این تاریخ به بعد کسی جرأت نکرد دکانی باز کند و فروش نان و سایر مایحتاج به محلات شهر منتقل شده بود و در هر محله یکی دو دکان باز می شد و مردم با ترس از خانه بیرون آمده آنچه را که لازم داشتند اگر پیدا می شد خریداری می کردند. پس از جریان کشتار بقیه مردم دیگر نتوانستند در منازل خود بمانند مخصوصاً افراد متمکن و نامدار شهر که همگی خانه هایشان غارت و ویران گردیده بود و اغلب این خانواده ها هجوم آوردند به مراکزی که در آنجاها انیت حکمفرما بود و اقلاً میتوانستند شب را بدون خوف و هراس بخوابند. این مراکز عبارت بود از :

کنسولگری آمریکا و منزل مستر شید سابق الذکر .

بیمارستانهای آمریکایی

خانه های اطراف محل نشیمن میسیون فرانسویها

اداره حکومتی و خانه های سردار عظیم السلطنه که ظاهراً مقر حکومت شهر بود . در هر کدام از این مراکز صدها خانواده غارت زده جمع شده و تا خاتمه غائله در آنجاها ماندند و بدین ترتیب از دستبرد شبانه غارتگران و آدمکشان در امان بودند . چنانچه معتمد الوزاره مینویسد تنها هشتصد نفر به اداره حکومتی پناهنده شده بودند .

مقر فرانسویان

هیأت فرانسوی جنب مسجد مناره خانه های هاشموف یکی از تجار معروف شهر را اجاره نموده بودند . خانه های اطراف این محل گوشه ای از دیوار خانه را خراب کرده منزل خود را به محل سکونت فرانسویان وصل کردند . تعداد زیادی از خانواده های معروف شهر به هر کدام از این منازل پناه آورده و تا خاتمه غائله در آنجا ماندند .

بطوریکه نوشتیم ما غروب روز سه شنبه 27 اسفند به منزل لطیف آقا پناه بردیم چند روز آنجا بودیم مراسم عید نوروز سال 1297 خورشیدی را که روز جمعه نهم جمادی الثانی سال 1336 هجری قمری مطابق با 22 مارس 1918 میلادی بود در همان منزل بجا آوردیم در حالیکه هنوز جنازه کشته ها از کوچه و بازار و خانه ها برداشته نشده بود .

وقت ظهر روز عید از طرف عظیم السلطنه سردار در شهر جار زدند که از این تاریخ امنیت کامل حکمفرماست و هر کسی از جلوها و ارامنه قاچاق وارد منزل کسی بشود باید فوراً دستگیر و تسلیم دستگاه حکومتی گردد . اگر چه حاکم برای اجرای این دستور قدرتی نداشت ولی باز هم شنیدن آن مایه امیدواری اهالی گردید از طرف کمیسیون 16 نفری سابق الذکر این تصمیم گرفته شده بود .

ما هم روز دوم عید با یک نفر مستحفظ آشوری به خانه های حاج فضلعلی خان انصاری یکی از محترمین و مالکین شهر که ایشان هم مثل سایر همسایگان مراکز قدرت از خانه خود به مقر سکونت فرانسویان راهی باز کرده بود منتقل شدیم و تا خاتمه غائله در آنجا ماندیم .

خانه انصاری

منزل مرحوم انصاری عبارت بود از سه حیاط که در هر کدام اطاقهایی چند با زیرزمین های بزرگ و کوچک وجود داشت ، چون چندین ده خانواده از دوستان و اقربای انصاری به آنجا پناهنده شده بودند ، از لحاظ محل سکونت خیلی

در مضيقه بودند . به خانواده شش نفری ما اطاق کوچکی رسیده بود که همان یک اطاق هم محل خواب و استراحت و هم اطاق غذاخوری ما بود . جهت تهیه غذا در هر حیاط زیرزمینی را آشپزخانه نموده بودند و هر خانواده در گوشه آن برای خود اجاقی ساخته غذای خود را آنجا می پختند . در یکی از حیاط ها هم زیرزمین بزرگی را اختصاص به حمام داده بودند ، افراد خانواده ها آنجا آب گرم کرده تن خود را می شستند . در یکی از حیاطهای محل سکونت فرانسویان نیز بازار کوچکی تشکیل شده بود ، هر روز صبح دهها فروشنده اثاث خود را گوشه ای از حیاط پهن می کردند و مایحتاج مردم را به آنها می فروختند . بنابراین افراد مجبور نبودند از آنجا بیرون بروند . و در داخل این محوطه امنیت کامل بود ولی شبها صدای ناله و شیون زنان و کودکانی که جلوها به خانه آنها ریخته و غارت می کردند گوش همه را آزار می داد و بزرگترها شبها نمی توانستند بخوابند آنها هر شب در یک اطاق جمع شده به آواز ناله و زاری و فریاد شبانه غارت زده ها گوش می دادند ولی از دستشان بر نمی آمد که به آنها کمکی نمایند . در منازل اطراف مقر فرانسویان صدها خانواده سکونت کرده بودند این وضع در حدود شش ماه تا ختم غائله ادامه داشت و ماها کم کم به زندگانی نوین عادت کردیم . در این مدت روزها ظاهراً در شهر خبری نبود ولی بازار تعطیل بود و روزبه روز خواربار کمتر و گرانتر می شد .

جنگ با سمیقو و فرار وی

بطوریکه نوشتیم سمیقو پس از کشتن مارشیمون کهنه شهر را به حال خو گذارده عازم مقر خود دژ چهریق گردید ، ارامنه روزهای بعد کهنه شهر را گرفته اهالی آنجا را که نتوانسته بودند فرار کنند کشتند . آقا پطروس که یکی از سرکردگان مسیحیان بود با تعداد کافی سرباز و توپ و توپچیان روسی که پس از مراجعت روسها به وطن خود در ارومیه مانده و اجیر مسیحیان گردیده بودند با تجهیزات کافی عازم چهریق شدند . اینان چون به چهریق رسیدند به آنجا حمله کردند و کردان به مدافعه برخاستند و خوب دفاع کردند ولی چون تعدادشان کم و ابزار جنگی آنها کافی نبود در مقابل هجوم ارامنه نتوانستند مقاومت نمایند لذا اسماعیل آقا پس از یک شبانه روز جنگ و مقاومت ایستادگی نتوانسته از چهریق فرار کرد ، آسوریان و جلوها به آنجا دست یافته هر کسی را که پیدا کردند کشتند و زنان را که یکی از آنها هم مادر سمیقو و دیگری دختر جعفر آقا برادرش بود دستگیر کردند و پس از خرابی و غارت چهریق فیروزمندان به ارومیه مراجعت نمودند . این فتح و فیروزی را مسیحیان زیاد بزرگ گرفته چند روز در ارومیه و اطراف شادی و سرور نمودند .

گرفتن سلماس

مسیحیان پس از کشتار ارومیه و شکست دادن به اسماعیل آقایی کرد به فکر سلماس و دیلمقان (شاهپور) افتادند و به آنجا هجوم بردن اهالی ابتدا خوب مقاومت می کردند ولی پس از مدتی چون از جایی کمک نرسید و دسته آقا پطروس نیز پس از شکست دادن اسماعیل آقا بر سر سلماسیان آمد ناچار حاکم شهر که وثوق الممالک بود شهر را رها کرده بسوی خوی عقب نشینی کرد، عده ای از سلماسیان با وی به خوی فرار کردند . دستجات ارامنه و جلوها وارد شهر شدند ولی آنجا را مثل ارومیه کشتار نکردند تنها به غارت منازل و گرفتن لباس و ساعت و اشیاء قیمتی افرادی که در کوچه ها بودند بس کردند، بدین ترتیب سلماس نیز به آسانی بدست مسیحیان افتاد .

قضیه شرفخانه

بطوریکه قبلاً نوشتیم روسها با استفاده اجازه ای که از دولت گرفته بودند در زمان جنگ بین المللی اول به سرعت و عجله راه آهنی از جلفا در سرحد روس به شهر مرند و صوفیان کشیدند و در صوفیان آنرا دو شاخه نموده یکی را به سمت تیریز و دیگری را به شرفخانه در کنار دریاچه ارومیه ادامه دادند، پس از خاتمه ساختمان راه آهن که آنرا به عرض راه آهن خود ساخته بودند با قطار مهمات زیاد و لباس و آذوقه از روسیه به شرفخانه آورده آنجا را یکی از

مراکز انبار ساز و برگ و مهمات خود نمودند. بدین منظور انبارهای بزرگ در شرفخانه بنا کرده و آنها را از همه نوع اسلحه و مهمات و لباس و آذوقه پر کرده بودند.

پس از انقلاب بالشویکی و مراجعت روسها به روسیه و قیام آسوریان در ارومیه بیم آن میرفت که آسوریان بر آنجا حمله نموده علاوه بر تحدید تبریز به آنهمه مهمات و آذوقه و لباس دست یابند. از طرف حکومت آذربایجان جهت حفاظت شرفخانه فقط دسته کوچکی اعزام شده بود. برای حفظ این مرکز دموکراتهای تبریز خود رشته کار را بدست گرفتند و دسته ای از آنها مانند نوراله خان یکانی، اسدآقا خان، احمدآقا بالازاده، مازور میر حسین خان (سرتیپ هاشمی)، میرزا حبیب خان آقا زاده ارومی، میرمهدی ماکوئی، وسایرین به سردستگی میرزا نوراله خان یکانی فوراً به شرفخانه رفته امور آنجا را بدست گرفتند. در شرفخانه در حدود 150 نفر حبسی بودند که روسها دستگیر کرده به آنجا آورده بودند نمایندگان دموکرات آنها را نیز آزاد نموده مسلح کردند و با قزاق هائی که والی فرستاده بود و قوای دموکرات در آنجا قشونی در حدود پانصد نفر آماده شد که علاوه بر حفاظت مهمات و اشیاء موجود جلو هجوم جلوها را نیز گرفتند و مانع از این شدند که آنها شرفخانه را اشغال کرده کار را بزرگ نمایند.

روسها در شرفخانه متجاوز از دوهزار خروار گندم و حبوبات و گوشت کنسرو جهت آرتش خود ذخیره کرده بودند، به دستور دموکراتها همگی به تبریز حمل گردید. دموکراتها با سپاهی که در شرفخانه تشکیل داده بودند مانع از این گردیدند ارمنه یا از طریق دریا و یا از سلماس از طریق خشکی و ساحل دریا با رونق دست یابند و تبریز را در معرض خطر قرار دهند. بعلاوه این عده در شرفخانه برای مردم ارومیه دلگرمی محسوب می شد. در این موقع ارتباط ارومیه با تمام نقاط قطع شده بود زیرا که جاده بین ارومیه و تبریز از سلماس می گذشت که دست آسوریها بود و حرکت از این جاده امکان نداشت راه مهاباد مراغه نیز بسته بود تنها امید مردم به سوی شرفخانه بود که بلکه روزی این راه دایر بشود و بتوانند از طریق دریا خود را به شرفخانه و تبریز برسانند و از کشتارگاه ارومیه نجات یابند.

نیکتین کنسول روس قضیه شرفخانه را چنین می نویسد:¹

«... در تبریز هم پس از عقب نشینی قشون روس در اواخر ژانویه 1918 یک جمعیت انقلابی ملی بنام دموکرات در تحت رهبری و مجاهدت نوبری² ایجاد شد و به زودی بر اوضاع تسلط یافت عده ای از آنها به خط نظامی شرفخانه دست اندازی کردند (شرفخانه انتهای خط فرعی راه آهن جلفا و تبریز است در کنار دریاچه ارومیه) و هرچه ذخائر جنگی روس بود تصرف نمودند حتی بر روی کشتیهای کوچک بحریه نیز دست انداختند و در شرفخانه جبهه ای تشکیل داد. البته وقایع شرفخانه و سایر وقایع که شایسته کنجاوی است و حکومت تبریز هم محرمانه در آن دستی داشت و با این تشکیل انقلابی موافق بود بعدها در مطبوعات منتشر خواهد شد. این اقدام انقلابی تبریز باعث شد که ما در ارومیه مانند یک ساخلو محسور و محبوس باشیم».

این بود آنچه که کنسل روس در کتاب خود نسبت به وقایع شرفخانه نوشته است از همین چند سطر چنین استنباط می شود که ایشان انتظار داشتند اهالی تبریز نیز مثل سکنه ارومیه دست بسته تسلیم گردیده به همان سرنوشت ارومیه ای ها دچار شوند تا آقای کنسول بتواند ذخائر و مهمات دولتی را که از بین رفته و آرتش هایش متلاشی شده و سالداتهایش با بدترین وضع و وحشیگری تمام به کشور خود فرار میکردند به ارومیه منتقل نموده تحویل جلوهای آدمکش بدهد و چون تشکیلات فرقه دموکرات یا به قول وی (جمعیت انقلابی ملی) به موقع خود اقدام نموده و نگذاشته بود که نظرات کنسول عملی گردد لذا اینکار مطبوع طبع ایشان واقع نشده بود.

1- کتاب (ایرانی که من شناخته ام) صفحه 240.

2- میرزا اسماعیل نوبری.

فروردین ماه 1297 خورشیدی کلیه اعیان و رجال و علمای شهر را که از کشتار جان به سلامت برده و زنده مانده بودند در مجلسی جمع نموده اینطور آغاز سخن کردند که نتیجه این کارها درست نیست و ما مایل هستیم مجدداً مثل سابق در صلح و صفا با همدیگر زندگی کنیم برای این کار باید نمایندگانی به تبریز بفرستید هر چه زودتر باب مذاکرات را با ایالت باز کنند و ضمناً باید راههای ارومیه به تبریز و سایر شهرها باز باشد و داد و ستد مثل سابق از سر گرفته شود و مسیحیان را در سایر شهرهای ایران اذیت و آزار نرسانند در حقیقت اینها را از اهالی ارومیه که از دستشان چیزی بر نمی آید می خواستند و ضمناً هم تهدید میکردند که اگر نماینده ها زودتر مراجعت نکنند و این موضوعات را فیصله ندهند برای اهالی ارومیه خوب خواهد شد.

ابتدا یکنفر مسلمان و یکنفر مسیحی به تبریز اعزام شد پس از مراجعت آنان معلوم گردید از رفتن آنها نتیجه ای بدست نیامده است. این بار اجلال الملک و معتمدالوزاره را که اولی سابقاً فرماندار و حاکم و دومی کارگذار رسمی بودند با یکنفر از مسیحیان به تبریز فرستادند. در نتیجه از تبریز نیز هیأتی به عضویت خلیفه ارمنه مقیم تبریز، ناظم الدوله، مشهدی محمدعلی مطبوعه چی به ارومیه آمدند. نتیجه این رفت و آمدها این شد که از آنهمه کشت و کشتار صرف نظر شود و مسیحیان ظاهراً اطاعت دولت را بپذیرند و دولت آنها را ببخشد.

کشتار ادامه دارد

با وجود اینکه مسیحیان ساکن ارومیه در کار خود وامانده بودند علاوه بر اعزام هیأت ها به تبریز و گذاشتن قرار صلح و صفا در خود ارومیه نیز با آشنایان سابق مسلمان خود بیشتر گرم می گرفتند و برای خود از مسلمانان پشتیبانانی پیدا می کردند ولی جلوها شبها از غارت خانه های مردم و کشتن نفوس ابا نداشتند چنانچه معتمدالوزاره می نویسد:¹

« روز 20 جمادی الاخر (12 فروردین) ناگهان آواز شلیک در شهر بلند گردید چنانکه همه از ترس افتادیم و چون فرستاده جستجو کردیم چون آگهی از فیروزی آقا پطروس و دست یافتن او به شهر چهریق رسیده بوده آسوریان بنام جشن و شادی به شلیک برخاسته بوده اند و در اندک زمانی چهل تن کمابیش از مردم بیگناه را کشته اند.»

در این موقع که تمام دهات مسلمان نشین را غارت و ویرانه کرده بودند در بعضی جاها مسلمانان با زن و بچه خود در یکی از دهات بزرگ جمع شده و آنرا محکم نموده به نگهداری خود می کوشیدند، مسیحیان نتوانسته بودند به آنها دست یابند بتدریج یکی یکی آن دهات را نیز گرفته و ساکنین آنها را غارت و کشتار نمودند که از آن جمله دهات قوشچی و عسکرآباد بود که پس از جنگ های خونین آنها را گرفته و کشتار کردند و اموال دهاتیان بدبخت را به غارت بردند، در دیه عسکرآباد چون ساکنین آن غیرتمند بودند و خوب دفاع میکردند پس از دستیابی بر آنجا کشتار عجیبی کردند که هرگز فراموش نخواهد شد.

عزیمت فرانسویان

بطوریکه نوشته شد در اثنای جنگ جهانگیر اول هیأتی از فرانسویان به ارومیه آمده آنجا بیمارستانی تأسیس کردند به ریاست مسیو کوژل نام که یکی از محرکین مسیحیان او بوده و عده ای از افسران فرانسوی نیز به تعلیم فنون جنگی به مسیحیان می پرداختند که کسروی تعداد آنها را 72 تن نوشته است.²

ولی نیکتین کنسول روس تعداد آنها را سه تن و افسران روسی را سی تن می نویسد.

¹ - تاریخ 18 ساله آذربایجان کسروی بخش پنجم صفحه 251 .

² - صفحه 245 جلد پنجم تاریخ 18 ساله آذربایجان.

آن موقع در بین مسلمانان ارومیه معروف بود که اینان در زیر زمین های محل اقامت خود (ساختمان های هاشموف) کارگاههای ساختن و تعمیر اسلحه بکار انداخته اند.

در مقابل این کارها و تحریکات بیماران مسلمانان را در بیمارستان خود معالجه می کردند و پس از کشتار ارومیه بطوریکه نوشتیم چندین صد خانواده از محترمین شهر را در ساختمانهای اطراف محل سکونت خود که هر کدام از منازل خود راهی به خانه فرانسویان باز کرده بودند آنان را نگهداری نمودند.

این میسیون در نتیجه اعتراضات مکرر دولت ایران در اوایل ماه رجب اثاث و لوازم خود را فروختند و روز 16 آن ماه به سرعت ارومیه را تخلیه کرده از طریق شرفخانه و تبریز روانه گردیدند.

بودن افسران فرانسوی در بین مسیحیان و جلوها موجب دلگرمی آنان به کشتار و طغیان بود اگر تحریکات این افراد وجود نداشت شاید آنهمه تندرویها از آنان سر نمی زد. به هر حال حرکت آنان نیز روحیه مسیحیان را خیلی ضعیف کرد و فهمیدند دول بزرگ جهت پیشرفت سیاست خود آنها را آلت دست نموده اند هر موقع که سیاست شان اقتضا کرد آنها را رها نمود پی کار خود میروند. مسیحیان ارومیه نمی بایست گول آنها را خورده و آن کشتارها را نمایند.¹ نیکتین کنسول روس در ارومیه رفتن آمبولانس فرانسه (میسیون فرانسه) را از این شهر در کتاب خود چنین می نویسد:²

« قبلاً اشاره کردم که در موقع تشکیلات نظامی مسیحیان ما در ارومیه محاصره شده و رابطه ما با تبریز بکلی قطع گردید. در نیمه دوم ماه مارس قاصدی از تبریز وارد شد و او مسیو شاتل³ دوا ساز آمبولانس فرانسه بود که قبل از بروز حوادث برای انجام مأموریتی از ارومیه به تبریز رفته بود. دموکراتهای تبریز مدتی او را در توقیف نگه داشتند و پس از آنکه آزاد گردید با مراسلاتی به ارومیه بازگشت. در میان مراسلات نامه هائی بود که سفارت تهران برای من فرستاده و ضمناً نوشته بودند که در تهران از اوضاع ارومیه آگاهی درستی حاصل نیست بنابراین لازم بود که من به فوریت با تهران تماس بگیرم و در حل مسائل با آنها مذاکراتی بکنم. در همان وقت که مسیو شاتل وارد شد هیئتی هم از دموکراتهای تبریز به ارومیه آمده من راجع به حرکت خود با آنها مذاکره کردم و موافقتی حاصل شد که از راه دریاچه و شرفخانه به تبریز بروم. پس از حصول اطمینان با دکتر کوژل و آمبولانس او که دستور داشتند به فرانسه مراجعت نمایند در 15 آوریل از ارومیه خارج شدیم. فقط یکی از اعضای آمبولانس بنام لیوتنان کاسفیلد⁴ برای شرکت در تشکیلات مسیحیان در آنجا ماند.»

حاکم جدید ارومیه

عظیم السلطنه سردار که از طرف کمیسیون 16 نفری در این مدت به حکومت شهر منصوب شده بود چون دید کاری از وی ساخته نیست روز 20 رجب 1336 هجری قمری از حکومت استعفا داد. در این موقع که رفت و آمد هیأتها به تبریز انجام گردیده و صحبت از صلح و صفا در بین بود از تبریز اجلال الملک سابق الذکر را که بیشتر از هر مأمور دیگر به وضع ارومی و آن نواحی آشنا شده بود به حکومت ارومیه منصوب نمودند. وی روز 29 رجب به شهر وارد شد و تا آمدن حاکم مرحوم حاجی نظم السلطنه امیر تومان امور حکومتی را اداره میکرد.

¹ - میرزا مخفی سابق الذکر در مورد فرانسویان در نسخه خطی فشار افشار چنین می نویسد:

بنده آن قوم را در رو دیدم	گاه بالا و گاه فرودیدم
گاه بر شیعیان شدند پناه	دادرسی می شدند گاه به گاه
گاه دادند برار من زور	نی سخن هر قدر که شد مقدور
قوه ارمنی ز دولتشان	شد فزون مثل بحر بی پایان
این شکستی که روی داد به ما	بود از دولت فرانسه ها

² - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) صفحه 255.

³ - Chatel

⁴ - G. Casfield

یکی از وقایع این روزها قتل عظیم السلطنه سردار بود وی پس از استعفا از حکومت شهر در خانه خود واقع در اول بازار معروف به راسته غلامخان می زیست. روزی ام اردیبهشت (22 رجب) شمشه فرهاد یکی از روستائیان وی که در دیه وزیر آباد ساکن بود معلوم نیست روی چه خصومتی که با وی داشته از دیه مسلح به شهر آمده وارد خانه سردار می شود. چون عظیم السلطنه با مؤیدالاسلام یکی از علمای ارومیه از اطاق خارج می شود شمشه فرهاد هر دو را هدف تیر قرار داده می کشد و خود فرار می نماید بطوریکه حکایت می کنند شمشه فرهاد از دیه وزیر آباد تا شهر هشت نفر را کشته بود نهمی و دهمی مؤیدالاسلام و سردار بوده اند. مسیحیان از این کار وی ناراحت شدند او را گرفته در همان منزل عظیم السلطنه به دار زدند و جنازه کشتگان را با احترام و موزیک برداشته دفن کردند.

ورود قشون عثمانی و مهاجرت مسیحیان

رسیدن قشون عثمانی به سرحدات ایران

در این هنگام که روسیه از جنگ خارج شده و سربازان تازه نفس آمریکا به کمک متفقین وارد جنگ عالمگیر گردیده بود، در اروپا جنگ آخرین مراحل خود را طی میکرد. هرکدام از متفقین و متحدین زور نهائی خود را وارد می آوردند بلکه حریف را از میدان به در برند.

در ایران انگلیسها قسمت های جنوبی و غربی را در اختیار داشته به همدان و قزوین رسیده بودند. ژنرال دنسترویل¹ انگلیسی مأمور پرکردن منطقه ای بود که در نتیجه خروج روسها از جنگ خالی شده بود. در خرداد ماه لشکریان وی تا زنجان و میانه پیش آمده در صدد بودند با ارامنه در ارومیه تماس حاصل کرده آنها را از لحاظ اسلحه و مهمات تقویت نمایند تا جلو عثمانی ها را بگیرند. از طرف دیگر عثمانیان نیز با اینکه در عربستان در نتیجه تحریک انگلیسها با شورش اعراب مواجه بودند باز به فکر دست یافتن به قفقاز به سمت سرحدات ایران سرازیر شدند.

مجدالسلطنه ارومیه در کرسی ایالت آذربایجان

نیمه های خرداد عثمانی ها به تبریز رسیدند و آن شهر را اشغال کردند. در آنجا نغمه اتحاد اسلام آغاز گردید. در این قسمت یوسف ضیائی بیک مأمور بود که ایرانیان را به اتحاد اسلام دعوت نماید.

پس از ورود عثمانی ها حاج محتشم السلطنه از سمت والی آذربایجان برکنار گردیده به جای وی مجدالسلطنه ارومی والی آذربایجان شد. مجدالسلطنه از طرفداران جدی عثمانی ها بود و در سال 1293 موقع عقب نشینی خلیل پاشا با وی رفته بود حالا با ارتش عثمانی ها به ایران مراجعت کرده و به سمت والی آذربایجان منصوب شد.

حاج محتشم السلطنه والی سابق آذربایجان متأسفانه در هنگام بلوای ارومیه در مقابل آن همه شکایت اهالی این شهر کوچکترین کمکی به آنان ننمود در صورتی که قبلاً حکومت این شهر را هم داشته و همچنین در ریاست کمیسیون سرحدی با ترکها مدتی در این شهر بوده و با مردم آشنائی داشت ولی در مقابل آن همه فجایعی که جلوها مرتکب شدند به فرستادن هیأت مصالحه اکتفا نموده کار مثبتی انجام نداد.

آمدن عثمانیان به سلماس و جنگ با مسیحیان

در نیمه اول خرداد و اواخر ماه شعبان یک دسته از سپاه عثمانی به خوی رسیده پس از اشغال آنجا به سمت سلماس روانه شدند. این موقع سلماس در دست مسیحیان بود اولین برخورد مسیحیان با سپاه عثمانی در آنجا صورت گرفت.

¹ - بطوریکه مذکور شد پس از انقلاب بالشویکی روسیه و از هم پاشیدن ارتش های تزاری، کشورهای ایران و قفقاز جزء منطقه عمل انگلیسی ها گردیدند و اداره عملیات جنگی متفقین در این منطقه و جلوگیری از پیشرفت عثمانی ها در ایران و مخصوصاً قفقازیه که در این موقع مورد نظر خاص عثمانی ها بود به ارتش انگلیس سپرده شد، از طرف انگلستان ژنرال دنسترویل Dunsterville مأمور عملیات در این منطقه گردید. در نتیجه این تصمیم کلی قشون انگلیس از راه قصر شیرین وارد خاک ایران شد. از ارتش متلاشی روسیه تزاری نیز طبق نوشته نیکتین (صفحه 256 کتاب ایرانی که من شناخته ام) ژنرال بیجراخو Bitehorakhov افرادی را که مایل به ادامه جنگ بودند تحت فرمان خود آورده و با ژنرال دنسترویل انگلیسی همکاری می نمودند و در مقدمه قشون انگلیس می خواست عازم بادکوبه گردیده جلو پیشرفت عثمانی ها در قفقازیه بگیرد.

آقا پطروس سرکرده آسوریان با تجهیزات و قوای کافی از ارومی به سمت سلماس حرکت کرد. چند روز مسیحیان با قوای عثمانی جنگیدند ولی عاقبت در مقابل قوای منظم آنان مقاومت ننموده عقب نشینی کردند، در این عقب نشینی کلیه مسیحیان ساکن سلماس و دهات آنجا دست زنان و بچگان خود را گرفته کاجال و اثاث خود را در ارابه ها ریخته به سمت ارومیه روان شدند وقتی عثمانی ها به سلماس رسیدند شهر از مسیحیان تخلیه شده بود (روز 11 رمضان).

حکومت اجلال الملک در ارومیه

بطوریکه مذکور شد عظیم السلطنه سردار حاکم ارومیه از حکومت استعفا داده اجلال الملک بار دیگر از طرف ایالت آذربایجان به سمت حکومت ارومیه منصوب و روز 29 رجب مطابق هشتم خرداد ماه وارد آن شهر گردید.

این دفعه که آسوریان ارومیه به فکر آینده خود بودند با مردم شهر خوشرفتاری می نمودند و تا حدی جلوی کشتار اقلا در روز روشن گرفته شده بود. اجلال الملک توانست تاحدی به مردم ارومی کمک نماید. از اولین کارهای وی این بود که دو سه دکان نانوائی را به زور نظمیه باز کرد و به صاحبان آنها اطمینان داد که در حمایت حکومت خواهند بود و کسی را حق زورگوئی یا تاراج دکان آنها نیست. بدین ترتیب پس از چند ماه که بازار تعطیل و دکانها بسته بود چند دکان باز شد و مردم توانستند مایحتاج اولیه خود را تا حدی که امکان داشت بدست آورند.

از کارهای دیگر اجلال الملک جمع آوری آذوقه بود، چون موقع خرمن فرا می رسید ولی دهات مسلمان نشین همگی خالی بوده دهاتیانی نیز که از کشتار مسیحیان جان به در برده بودند دیه را ترک گفته به شهر آمده بودند. اجلال الملک برای هر منطقه از دهات مأموران سوار از ارمنه بگماشت و روستائیان را تشویق کرد که با حمایت آن سواران به دهات رفته محصول خود را که رسیده بود درو نموده شهر بیآورند. خوشبختانه سران آشوریان ساکنین ارومیه نیز این فکر حاکم را تقویت نمودند تعدادی از دهاتیان جهت جمع آوری غله به دهات رفتند.

در شهر روزها آرامش حکمفرما بود و آدمکشی جلوها جلوگیری می شد. همچنین هجوم شبانه به خانه ها و تاراج دارائی مردم و کشتار آنها نیز به حداقل رسیده بود. خلاصه آنکه پس از ماهها وحشت و اضطراب در وضع ارومیه کمی آرامش دیده می شد که خبر نزدیک شدن قوای عثمانی آن آرامش را مجدداً به هم زد.

در این موقع آسوریان بومی ارومیه به فکر آینده خود بودند و از گذشته اظهار ندامت نشان می دادند و خودشان را به مسلمانان نزدیک میکردند و با دوستان سابق خود که در این چند ماه کشتار آنها را فراموش نموده بودند مجدداً گرم می گرفتند و می خواستند از اینان حامیانی جهت خود تهیه کنند حتی بعضی از آنها اموال و اثاث منزل خود را شبها به منازل دوستان مسلمان خود منتقل نموده مخفی میکردند.

عقب نشینی آقا پطروس

مسیحیان موقع حرکت قوای تحت فرمان آقا پطروس به سمت سلماس تصور نمی کردند آنها از عثمانیان شکست بخورند لذا به محض رسیدن خبر شکست و عقب نشینی آقا پطروس بسیار ناراحت شدند.

روز بازگشت آقا پطروس از سلماس باز هم در شهر وحشت عمومی حکمفرما گردید چه قوای شکست خورده در مراجعت مردم را اذیت و کشتار می نمودند. حتی در این روز از طرف زن آقا پطروس که گویا در غیاب وی امور شهر را در دست داشت جار زدند هرکسی از منزل خود خارج شود کشته خواهد شد. شاید نمی خواستند اهالی ارومی بازگشت سپاه شکست خورده آنان را ببینند.

علاوه بر این دستجات ارمنه و آسوریان که با چهارپایان و زنان و کودکان خود کوچ کرده بودند دردهات هر جا که می رسیدند غارت میکردند و هرکسی را می دیدند می کشتند بدین ترتیب مجدداً غارت و کشتار در شهر و دهات آغاز گردید.

پیشروی سپاه عثمانی

روز 16 شوال در رضائیه شایع شد که سپاه عثمانی از سلماس به سمت ارومی می آید آقا پطروس با قوای کافی جهت مقابله با آنها حرکت نمود ولی در مقابل آنان باز هم مقاومت نتوانسته عقب نشینی کرد و عثمانی ها تا قریه کریم آباد چهار فرسخی شهر رسیدند.

در این روزها اهالی ارومیه که امیدشان فقط آمدن سپاه عثمانی بود امیدوار شده بودند و پس از ماهها تحمل شدائد و بدبختی آزادی خود را نزدیک می دیدند و شادمانی میکردند. ناگهان در این میان رسیدن قوای کمکی ارمنه به خوی شایع شد، ارمنه از این خبر خوشحال و مسلمانان افسرده خاطر گردیدند و امیدی که از چند روز پیش در آنها پیدا شده بود یکباره به یأس و نومیدی مبدل گردید.

آمدن آندرانیک به خوی

آندرانیک یکی از سران ارمنه بود که از ابتدای جنگ جهانگیر با زبردستان خود در معیت روسها با عثمانیان جنگیده و برای آزادی ارمنستان می کوشید. در اینموقع با سه هزار مرد جنگی به سمت خوی حرکت کرده و می خواست خوی را اشغال نموده عقب قشون عثمانی را بگیرد.

روز دوم یا سوم تیرماه سپاه عثمانی که تا چهار فرسخی ارومی رسیده بود با شنیدن خبر آمدن آندرانیک و محاصره شهر خوی عقب نشینی کرد تا آن غائله را خاتمه دهد. مسیحیان ارومی که در این روزها غیر از فرار به چیز دیگری فکر نمی کردند با شنیدن این خبر شادمانی ها نمودند و امیدوار گردیدند و مسلمانان افسرده تر شدند.

آندرانیک پس از رسیدن به خوی آنجا را محاصره نموده بود ولی مردم خوی برخلاف اهالی ارومی سخت مدافعه کرده حملات و هجوم ارمنه را جواب دادند و چند روز آنان را در بیرون شهر معطل گذاشتند تا سپاه عثمانی از سمت سلماس رسیده آنها را به توپ می بندد و عده زیادی از آنان را می کشند بقیه فرار میکنند و شهر خوی از دست آنها خلاص می شود.

غیرت و مردانگی و مقاومت اهالی خوی در این روزها بسیار ستودنی است و همگی تصمیم می گیرند در میدان جنگ و دفاع کشته شوند و نگذارند دشمن به شهر وارد گردد.

حمله به شرفخانه

پس از رسیدن خبر قشون کشتی آندرانیک به خوی که قطعاً پس از گرفتن خوی مسیحیان ارومیه را رها کرده به کار دیگری دست زدند و آن حمله به شرفخانه بود. در این هنگام روسیان یک کشتی بخاری بنام (چرنوزوبف) در دریاچه ارومیه بکار انداخته بودند که توپی نیز داشت این کشتی موقع قیام مسیحیان در بندر گلخانه به تصرف مسیحیان درآمده بود. روز دوم تیرماه (14 رمضان) یکصد و هشتاد تن از تفنگچیان برجسته آسوری و ارمنی در آن کشتی و یک کشتی بادی دیگر نشستند به سمت شرفخانه روانه شدند. اینان هنگام شب به شرفخانه رسیدند و درسمتی کشتی را نگه داشتند که کسی از آمدن آنان خبردار نشود مقصودشان این بود غفلتاً شرفخانه را اشغال نموده اموال و ذخایر روسها را از آنجا به ارومیه بفرستند ولی قبل از اینکه مسیحیان از کشتی پیاده شوند دموکراتها و قوای ایرانی و عثمانی که آنجا بودند آنها را دیدند و غفلتاً به سرشان ریخته همه را کشتند بدین سان تلاش مسیحیان جهت دست یابی به شرفخانه با شکست روبرو گردید.

نامیدی مسیحیان

در این موقع که عثمانیها قوای آندرانیک را در خوی درهم شکسته بودند مسیحیان از شنیدن خبر فرار ارمنه از اطراف خوی و همچنین کشته شدن افرادی که به شرفخانه اعزام شده بودند سخت ناراحت شدند بلافاصله خبر رسید که عثمانیان مجدداً به مقصد ارومیه حرکت کرده اند. آقا پطروس با قوای خود جهت جلوگیری آنان حرکت نمود ولی این دفعه خود مسیحیان نیز به عاقبت کار خوش بین نبودند. بعلاوه به علت نبودن سیم تلگراف و تلفون ارتباط آنها با خارج

قطع بود و از وضع جبهه های جنگ اطلاع کافی نداشتند و نمی دانستند قوای انگلیسی تا کجا رسیده اند و چگونه انگلیسی ها می توانند به آنها کمک برسانند.

آمدن افسر انگلیسی

مسیحیان موقعیکه در منتهی ناامیدی و بی خبری بودند روزی یک افسر انگلیسی با هواپیما رسیده آنها را از وضع موجود و نقشه های ژنرال دنسترویل فرمانده قوای انگلیسی در ایران مطلع کرد.

در این مورد کسروی می نویسد:¹

« در این میان روز دوشنبه شانزدهم تیر (28 رمضان) هواپیمائی در آسمان پدیدار شد و پائین تر آمده بر روی شهر پریدن گرفت. آسوریان نخست گمان کردند که از آن عثمانیان است و به شلیک پرداختند ولی چون در بیرون شهر فرود آمد و راننده اش دیده شد دانسته گردید که از آن انگلیسیان می باشد و برای دادن دستور آمده.

ژنرال دنسترویل در یادداشت های خود درباره فرستادن این هواپیما چنین می نویسد:

« چگونگی کارها در پیرامون دریاچه ارومی به ما نویدها میدهد. کارها از روی یک سامانی پیش میرود. پیروزی های ما در سوی ارومی دلگرمی میدهد که عثمانیان تبریز را تهی خواهند کرد و ما بر ارمنیان که در پیرامونهای الکساندراپول می باشند یکسر پیوستگی خواهیم کرد و فرصت خواهیم داشت که از پیشرفت عثمانیان در قفقاز جلو گیریم و بدین سان پیش آمدها را در باکو به سود خود گردانیم.

« نهم جولای هواپیمای ما بسوی میانه که از پیش در آنجا فرودگاه ساخته و بنزین آماده گردانیده بودیم پرواز کرد. دهم جولای از آنجا به ارومی پرید و باز همان روز بمیانج برگشته و پس از بارگیری بنزین پریده و بی گزند و آسیب به قزوین باز آمد.

« لیوتتان پننیکتون برای این فرستاده شده بود که از سوی من نامه ای به آقا پطروس سر جنبش آسوریها در ارومی برساند و هنگامیکه به آنجا رسید مردم شهر با شادی و خروش بی اندازه پیشواز و پذیرائی نمودند بی اختیار روی دست و پای او ریخته و او را به آغوش کشیده و می بوسیدند.

« شهر را از چهار ماه باز ترکان گرد فرا گرفته بودند و چهار ماه بود که مردم از پیش آمدهای دیگر جاها آگاهی نمی داشتند و گمان می کردند سپاه انگلیسی در ایران نیست و از آنسوی چنین دانسته بودند که سپاه ما موصل را بگشاده و این بود آماده می شدند که رده های ترک را به هم زده و به سوی موصل روانه گردند. آنان که دوهزار تن سپاهی می بودند و می بایست که هشتاد هزار تن مردم ارومی و پیرامونهای آنرا نگه دارند اگر به چنین کاری برخاستندی نتیجه آن بودی که همگی مسیحیان کشته گردند و شهر نیز از دست رود.

« لیوتتان پننکین به هنگامی که نیاز میداشتند، همه این چیزها را با آنان باز نمود و از گزند هائیکه در میان توانستی بود آگاهشان گردانید.

« ما برای ایشان افزار جنگی می رسانییم و چنین نهاده ایم که روز بیست و دوم جولای در صائین قلعه به ایشان برسیم با این شرط که ایشان رو سوی ساوجبلاغ یک جای ناتوانی از سپاه عثمانی پیدا کرده و آنرا شکافته و خود را به ما برسانند.

« نیروی عثمانی در آن پیرامونها اندک و ناتوان می باشد همه سپاه ایشان در جنوب دریاچه ارومی رده بسته اند ولی نیروی بسیاری نیست و خود پراکنده می باشد. و از اینجا ما امیدمند به فیروزی آسوریان در آهنگی که می دارند توانیم بود.

¹ - صفحات 272 تا 275 تاریخ 18 ساله آذربایجان بخش پنجم.

« ما اگر در این کار پیشرفت کنیم در نتیجه سراسر خط همدان و ارومی را در دست خواهیم داشت و پیوستگی آنها را با تبریز خواهیم برید و آن هنگامی است که آنچه عثمانیان اندوخته اند بدست ما بیفتد ».

امید انگلیس ها

یادداشت‌های ژنرال دنسترویل خیلی عبرت انگیز و قابل مطالعه می باشد. آنچه از این یادداشت‌ها استفاده می شود: اولاً معلوم می شود که انگلیس ها امید زیادی به عملیات نظامی مسیحیان ارومیه داشته اند و راستی خیال می کرده اند که با این قوا جلو ارتش منظم عثمانی را که از طرف افسران آلمانی همه گونه تقویت می شد می توانند بگیرند. در تعقیب این فکر به مسیحیان ارومیه دستور می دهند که ستون عثمانیان را در جنوب دریاچه ارومیه شکافته روز بیست و دوم جولای خود را به صائین قلعه رسانیده و در آنجا از انگلیس ها اسلحه و مهمات کافی گرفته دوباره به ارومیه مراجعت نمایند و جلو عثمانیان را در آذربایجان غربی بگیرند و بدین ترتیب « سراسر خط همدان و ارومی » در دست انگلیس ها بیافتد و آنوقت پیوستگی عثمانیان را با تبریز ببرند « آنچه عثمانیان اندوخته اند بدست آنها بیافتد ». خوشبختانه این رؤیا پلائی ژنرال عملی نگردید.

ثانیاً واقعاً اگر این رؤیا عملی می شد و ارمنه می توانستند با شکافتن خط عثمانیان در حوالی ساوجبلاغ خود را به صائین قلعه برسانند و با انگلیس ها ارتباط پیدا کنند و از طرف آنان تقویت گردند و بدین ترتیب مانع از نفوذ عثمانی ها در ارومیه و آن حوالی گردند معلوم نبود تا کی مردم ارومیه می بایست در دست آدمکشان و جلوها بمانند و چه بسا در این مدت نسل مسلمان را از آن حدود برداشته و رؤیای استقلال خود را موقتاً عملی می ساختند.

ثالثاً ژنرال دنسترویل در یادداشت‌های خود مطلقاً اشاره به عملی که مسیحیان در ارومیه کرده اند ننمود و آنهمه آدمکشی ها و قتل و غارت ها را ندیده گرفته فقط دلتنگی نموده که مسیحیان از چهار ماه پیش از اوضاع دنیا اطلاعی نداشته اند و نسبت به آنان دلسوزی نموده است. واقعاً خواندنی است کشتن یکصد و چهل هزار نفر مردم بلادفاح و زن و بچه در نظر ژنرال انگلیسی به اندازه بی اطلاع ماندن چهار ماهه جلوها از پیشرفت انگلیسها ارزشی نداشته که به آن هیچگونه اشاره ننمود ولی از بی اطلاع ماندن آسوریان اظهار تأسف می کند!

فشار ارتش عثمانی

پس از خاتمه غائله آندرانیک و رهائی خوی از دست ارمنه ارتش عثمانی مجدداً به سمت جنوب سرازیر گردید و از سلماس گذشته به سمت ارومی حرکت خود را ادامه داد. از طرف مسیحیان آقا پطروس با قوای کافی جهت جلوگیری از عثمانیان حرکت نمود ولی با وجود مدافعات شجاعانه و سخت نتوانست جلو ارتش منظم عثمانی را بگیرد از این جهت از اوایل مرداد در شهر آمدن قوای عثمانی شایع شد و به دنبال آن خبرهای امید بخشی از جبهه جنگ هر روز می رسید و قلوب مسلمانان را روشن می کرد و مسیحیان برعکس دچار اضطراب و ناراحتی شدیدی می شدند. آماده شدن مسیحیان به مهاجرت

در شهر شایع بود که این روزها مسیحیان با زن و بچه شهر را تخلیه خواهند کرد. ولی خبر قطعی هنوز در دست نبود تا روز سه شنبه هفتم مرداد آگاهی دادند که فردا شهر را تخلیه و کوچ خواهند کرد. مرحوم میرزا مخفی سابق الذکر مینویسد در این روز از طرف مسیحیان در شهر جار زدند علاوه بر اینکه کسی نباید از خانه بیرون بیاید حتی قدغن کردند خانه هائیکه پنجره آنها به کوچه و خیابان باز میشود اگر آنروز پنجره ها بسته نباشد و کسی از آنجا خیابان را تماشا کند آن منزل غارت خواهد شد.

علاوه بر این در شهر شایع شده بود که مسیحیان هنگام حرکت تمام بازماندگان مسلمانان را خواهند کشت و در شهر کسی را زنده نخواهند گذاشت.

شب چهارشنبه هفتم مرداد شب عجیبی بود مسلمانها و مسیحیان هیچکدام این شب را خوابیدند . مسیحیان به فکر حرکت و کوچ فردا بودند ، این کار زیاد هم آسان نبود ، آنها صدها سال در ارومیه زندگانی نموده و صاحب ملک و باغ و خانه و دوست و آشنا بودند چگونه میتوانستند از آنجا دل بکنند . بعلاوه زن و بچه و اثاث خود را چگونه ببرند باقیمانده را کجا بسپارند و بدتر از همه کجا را دارند بروند ؟ این بدبختان بجز از آینده بسیار تاریک و مبهم و دهشتناک در جلو هیچ نداشتند . بدتر از همه از رسیدن قوای عثمانی میترسیدند چه خوب می دانستند پس از رسیدن عثمانیان با آنها آن رفتاری خواهد شد که با مسلمانان کرده اند . از این جهت شب را هیچکدام خوابیده توشه سفری آماده میکردند که فردا به سوی سرنوشت مبهم و مخوف خود حرکت نمایند .

اما مسلمانان نیز نمی دانستند که شادی کنند یا سوگواری زیرا از یک طرف میدیدند چیزی که هرگز باور نمیکردند انجام می شود و مسیحیان آهنگ سفر دارند فردا عثمانیان رسیده آنان را از دست جلوها خلاص خواهند کرد و پس از شش ماه مجدداً به آزادی خواهند رسید . از این جهت خوشحال بودند ولی موقعی که می شنیدند جلوها موقع عزیمت کشتار عمومی خواهند کرد و در شهر کسی را زنده نخواهند گذاشت سخت ناراحت بودند و در جستجوی مخفیگاهی بودند که تا رسیدن عثمانیان خود را از کشتار مسیحیان در امان نگه دارند . این است آن شب تاریخی کسی در ارومیه به خواب نرفت .

رسیدن سپاه عثمانی

چهارشنبه بیست و دوم ماه شوال سال 1336 هجری قمری مطابق با هشتم مرداد ماه سال 1297 هجری خورشیدی و اول ماه اوت سال 1918 میلادی قشون عثمانی از دروازه بالو وارد شهر گردید .

قبل از قشون منظم عثمانی یک عده از سواران کرد و همچنین از دموکراتها و مهاجرین ارومیه که در این مدت از وضع خانواده و اقوام خود بی خبر بودند به شهر وارد شدند . کردها در راه چند تن مسیحی را گرفته و با خود به شهر می آوردند نگارنده جلو جلو خانه مرحوم انصاری و مقر میسیون فرانسویان دیدم عده ای از اکراد سواره وارد شهر می شدند در جلو آنها چند نفر کشیش با لباس مشکی بلند پیاده حرکت می کردند صورت بعضی از آنان خونین بود . گویا آنها را پس از حرکت دادن در کوچه های شهر کشته بودند . اکراد طبق عادتشان تا رسیدن قوای منظم عثمانی شروع کردند به غارت منازل مسیحیانی که فرار کرده بودند در ضمن به منازل مسلمانان هم دستبرد می زدند ولی مردم آنها را ندیده گرفته و به خلاصی خود از دست مسیحیان شادمانی می نمودند .

نیکتین کنسول روس در ارومیه شکست مسیحیان را در ارومیه چنین می نویسد¹:

« در بدو بروز جنگ قشون مسیحی از واحدهای زیر تشکیل یافته بود :

« تیرانداز آسوریها (4 گردان) تیرانداز ارمنی (2 گردان) با چهار توپ کوهستانی و سیصد سوار و یک گروهان مسلسل و یک سرویس تلگرافی .

« اولین برخورد با قشون منظم ترک در ماه آوریل واقع شد . عساکر عثمانی که در طرف حیدر آباد در موقع جنگ اسیر شده بودند می گفتند که گروهان آنها پس از شکست خوردن از انگلیسها از طرف لشکر پنجم قشون ترک مأموریت یافته است که در این نواحی به اکتشاف پردازد و در ضمن از اوضاع و احوال روسها که جبهه جنگ را ترک کرده اند اطلاع حاصل نمایند و حکایت می کردند که لشکر ترک برای تدارک آنوقه و تجهیزات در این نواحی ویران به اشکالات زیادی برخورد کرده است .

« در ماه مه (از سوم تا پنجم) جنگ جدیدی با ترکها که از طرف خوی آمده و قسمتی از لشکر ششم ترک بودند بوقوع پیوست . آندرانیک رئیس نیروی ارمنی ها که در این نواحی پیشرفتی حاصل کرده بود ترکها را در گردنه قره

¹ - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) صفحه 311 .

تپه غافل گیر کرده شکست داد . با این حال دو ستون تشکیلات مسیحی که یکی از ارمنی های ایروانی روسیه و دیگری از اهالی ارومیه تشکیل یافته بود موفق نشدند که به هم اتصال یابند .

به هر حال مسیحیان در نتیجه این شکست که در شمال واقع گردید توانستند با فعالیت زیادی با لشکر پنجم که در دنبال گروهان اکتشافی خود تا حوالی ارومیه آمده بودند بجنگند در این جا شکست فاحشی به ترکها دادند و 30 نفر افسر و 300 عسکر عثمانی را اسیر کردند و غنائم زیادی از قبیل توپ و مسلسل و قاطرهای حامل ذخیره و غیره نصیب آنها گردید .

« در آغاز ماه ژوئن ترکها دوباره در شمال به حمله پرداختند و مسیحیان را با 15000 نفر ارمنی که از وان آمده و به آنها ملحق شده بودند شکست دادند و مجبور کردند که سلماس را تخلیه کرده بطرف ارومیه عقب نشینی کنند تخلیه سلماس باعث بی نظمی صفوف مسیحیان گردید و فشار ترکها هم از طرف وان بواسطه تقویت لشکر یازدهم زیادتر شد و در 25 ژوئیه واحدهای نظامی و سکنه مسیحی ارومیه که توانائی داشتند به طرف همدان فرار کردند . « کمی قبل از مهاجرت یک خلبان انگلیسی موسوم به پنیکتون ب ارومیه فرود آمد ولی خیلی دیر شده بود و ممکن نبود تصمیمات مؤثری اتخاذ شود . اسکادران چهاردهم نیزه دار بنگالی نیز فرستاده شد که در صائین قلعه (میان ساوجبلاغ و بیجار) به مسیحیان ملحق گردید . اما با شکست مواجه شد و نتوانست به مسیحیان مساعدتی بکند فقط عقب نشینی سریع آنها را کمی متوقف کرد .

بطوری که در فوق ذکر شد این خلبان دیر به ارومیه فرستاده شد یعنی در همان موقع که من¹ به قزوین وارد شدم و اوضاع ارومیه را گزارش دادم او را به آنجا فرستادند .

« جناب سنناک (نماینده پاپ) که نمیخواست باقیمانده مسیحیان ارومیه را که در میسیون فرانسه پناهنده شده بودند ترک کند با سایر میسیونر ها از قبیل پرلوقلیه و رنگهال بتوسط کردها که پس از مهاجرت مسیحیان ارومیه را در 31 ژوئیه 1918 تصرف کردند بقتل رسیدند . « از این مقدمه مختصر میتوان فهمید که تشکیلات ناقص مسیحیان فقط چند ماهی توانست در مقابل ترکها مقاومت نماید و تصرف آذربایجان را برای آنها بتأخیر اندازد و برای نیروی دنسترویل سهولت اجرای نقشه را فراهم سازد .

« پس از مهاجرت مسیحیان در ماه ژوئیه قشون ترک تحت فرماندهی علی احسان پاشا بتصرف تمام ایالت آذربایجان موفق گردید و در ماه سپتامبر انگلیسها در گردنه قافلانکوه با ترکها جنگی کرده و مجبور به عقب نشینی شدند . گروهان سوار نظام ترک تاساری در حوالی زنجان آنها را تعقیب کرد و بالاخره ترک محار به موندانیا باین اوضاع خاتمه داد .

این بود شرحی که نیکتین کنسول روس در ارومیه نسبت بفرار مسیحیان از ارومیه و شکست آنها از عثمانیها نوشته است . از این شرح معلوم میشود متفقین امید زیادی بمسیحیان داشته اند و میخواستند اند که سپاه آندرانیک به مسیحیان ارومیه پیوسته در مقابل حملات عثمانیها قیوم مجهزی باشد .

مهاجرت مسیحیان

¹ - نیکتین کنسول روس در ارومیه پس از انقلاب بالشویکی در 15 آوریل 1918 از راه شرفخانه به تبریز رفته و آنجا با سفارت روس در تهران تماس می گیرد و می نویسد (صفحه 257 کتاب ایرانی که من شناخته ام) از این مذاکرات فهمیدم که نظر سفارت نسبت به آسورها برگشته و می خواهد به آنها مساعدت کند و آنها را به جنگ وادار نماید در صورتیکه چند ماه قبل به من دستور می دادند که وسیله خلع سلاح آنها را فراهم سازم (از این اعتراف صریح نیکتین معلوم می شود مسئول مسلح کردن آتوریهها فقط خود او بوده نه دولت روس که منجر به آنهمه خونریزی گردید) اکنون که موقع شکست و هزیمت رسیده حاضر شده اند که به این چند هزار آسوری متوسل گردند و مانعی جلو تصرفات و دخالت های ترکیه ایجاد کنند . البته نقشه خوبی کشیده شده و به این طریق ممکن بود دفاعی بشود . با این شرط که انگلیسها هم شتاب کرده تا کار از دست نرفته است برسند .

« برای این کار در تبریز جمعی از قونسول فرانسه مسیو سوگون Sougon و قونسول انگلیس مستر بریستو Bristow و کنسول آمریکا مستر پادک Paddock و قنسول روس استولیتسا Stolitsa تشکیل یافت و من به طریقی که در فوق ذکر شد نظریات خود را اظهار کردم و همه پسندیدند و بنا شد طرح این نقشه را به سفارتهای خود تلگرافی اطلاع دهند تا مطابق آن شروع به عملیات شود . بدیهی است برای عملی شدن نقشه پیشنهادی من لازم بود که خود زودتر حرکت کنم و به دستور مسیو M (کسی که از سفارت تهران به وی دستور داده) هرچه زودتر به قزوین رفته به ژنرال پیچراخو ملحق گردم . «

نیکتین در 24 آوریل از تبریز با کاروانی حرکت کرده 1918/5/13 به قزوین می رسد .

کوچ مسیحیان خیلی رقت آور و اسف انگیز بود اغلب آنان افراد ساده و سالمی بودند که در نتیجه آدمکشی های جلوها مجبور به ترک خانه خود شده بودند. دهاتیان هرچه گاو و گاو میش داشتند به ارابه ها بسته اثاث خود را توی آن ریخته زنان و فرزندان کوچک و بیماران را در ارابه جا داده به راه افتاده بودند. بعضی از آنان دامهای خود را نیز که نتوانسته بودند بفروشدند با خود می بردند و وضع بسیار اسف آوری داشتند.

این قافله چندین ده هزار نفری که نظم و ترتیبی نداشت هرچه می شنیدند که قشون عثمانی نزدیک تر می شود در رفتن عجله میکردند و برای تسهیل حرکت اثاثیه سنگین خویش را در راه ریخته و می خواستند جان خود را از معرکه سلامت به در برند. در گذرگاهها و پل ها که عرض پل ها کم بود چون همگی می خواستند زودتر از آنجا رد شوند اغلب سالخوردهگان و اطفال به رودخانه ها افتاده هلاک می شدند. بیماران را که یاری رفتن نداشتند زیر درختان بیابان به امید خدا گذاشته و خود فرار میکردند. زنان و مادران که اطفال خود را گم کرده بودند ناله و شیون می نمودند. خلاصه وضع آنان خیلی رقت آور و غیر قابل توصیف بود، بدتر از همه جلوها و قاچاق های ارمنی که تاکنون موجب آنهمه کشتار مسلمانان شده بودند حالا هم با پیرمردان و پیرزنان مسیحی بدرفتاری میکردند و آنان را مانع حرکت سریع خود میدانستند و می خواستند به هر طریق که ممکن است از دست آنها خلاص شوند.

حادثه سولی تپه

با این وضع رقت آور کاروان عظیم مسیحیان از مهاباد گذشته نزدیکی های میاندوآب رسیدند، در راه تعدادی از آنان مخصوصاً از اطفال و پیرها تلف شده بودند. در نزدیکی میاندوآب در محلی بنام (سولی تپه) مجدالسلطنه سردار ارومی با یک عده سوار و یک توپ در کمین نشسته بود او می خواست قصاص همشهری های خود را از جلوها بگیرد. به محض رسیدن قافله به آنجا آتش توپ و تفنگ مجدالسلطنه به سر فراریان باریدن گرفت تعداد زیادی از آنها کشته شدند بعضی ها زن و فرزندان خود را رها کرده جان خود را از معرکه به در بردند. بدین ترتیب مجدالسلطنه قسمتی از اموال غارتی ارومیه و سلماس را از آنان پس گرفت.

عده ای که توانستند از دست مجدالسلطنه خلاص شوند خود را در صائین قلعه به انگلیس ها رسانیدند.

سرنوشت مسیحیانی که فرار نکرده بودند

گفتیم عده ای از مسیحیان که با مسلمانان دوست بودند اثاث خود را در منزل دوستان مسلمان خود مخفی نموده خود نیز در ارومیه ماندند. اغلب آنها را نیز اکراد و عثمانیان از مخفی گاههای خود بیرون کشیده کشتند.

عده ای از مسیحیان در محل میسیون فرانسوی به مسیو سونتاک نماینده پاپ که در مدت بلوا کمک های زیادی به مسلمانان نموده بود و از کشتار همیشه بیزاری می نمود، پناهنده شده بودند اکراد به آنجا ریخته علاوه برآنکه تمام مسیحیان را کشتند خود مسیو سونتاک را هم با چند کشیش دیگر دستگیر نمودند هرچه سران مسلمانان تلاش کردند و نزد صاحب منصبان عثمانی رفته بلکه او را خلاص کنند مؤثر نشد بالاخره وی را نیز در جلو مسجد مناره تیرباران کردند، این عمل بسیار زشت اکراد مسلمانان ارومیه را خیلی آزرده خاطر کرد ولی در چنین مواقع همیشه تر و خشک هر دو باهم می سوزد.

یکی دیگر از افرادی که معلوم نیست چرا فرار نکرد در صورتیکه تعدی بسیاری به مسلمانان نموده بود دکتر اسرائیل نامی بود که او را هم عثمانیان گرفته اعدام کردند.

دکتر شد کشیش که با مسیحیان کوچ کرده بود در نزدیکی صائین قلعه میان راه فوت کرد و وی را در آنجا دفن نمودند. مدتی بعد همشهری های وی جسدش را از آنجا به تبریز آورده در محله لیلوا گورستان آمریکانیان دفن کردند این شخص بطوریکه نوشته ایم یکی از محرکین مسیحیان بود.

پایان کار مسیحیان

بطوریکه مذکور شد از طرف دولت انگلیس ژنرال دنسترویل که مسئولیت عملیات جبهه ایران و قفقازیه را به عهده داشت اسکادران چهاردهم نیزه دار بنگالی را جهت حمایت و کمک مسیحیان اعزام کرده بود. ستونهای مسیحیان فراری در صائین قلعه افشار بدین اسکادران رسیدند ولی قشون هندی نیز نتوانست جلو پیشرفت عثمانی ها را بگیرد. لذا ستون مسیحیان فراری را به سمت همدان حرکت دادند. پس از مدتی توقف در همدان این عده به کشور عراق که آنموقع دست انگلیس ها بود اعزام گردیدند و در آنجا از زنان آنها در اردوگاهی نگهداری می شد و مردان جنگ می کردند. بهتر است رفتار انگلیس ها را با آنان و خاتمه کار مسیحیان را از زبان نیکوتین سابق الذکر در اینجا بیاوریم:¹

« در موقعیکه کلنل کوزمین² برای مطالبه حقوق افسران روسی که تشکیلات مسیحیان را اداره می کردند از همدان به تهران آمد، فرماندهی انگلیس خیلی زود رلی را قشون مسیحی بدستور او بازی کرده بود فراموش کرد و در پاسخ ادعای طلب کوزمین در یک سند رسمی چنین نوشته است (ادعای طلب کوزمین راجع به حقوق افسران روسی به دقت مورد مطالعه قرار گرفت اما وزارت جنگ لندن اعلام داشته است که نمی تواند به این درخواست ترتیب اثر دهد زیرا که به عقیده او هیچگونه خدمتی انجام داده نشده که استحقاق پرداخت حقوق را داشته باشد. ژنرال فرمانده بین النهرین هم با این عقیده همراه است).

« این بود جواب وزارت جنگ انگلیس در صورتیکه مسلم است که اگر ترکها پس از عزیمت قشون روس در آغاز سال 1918 برای تصرف آذربایجان به مدافعی برخوردند بواسطه وجود آسوریها و ارمنی ها با کادرهای روسی بود که توانستند نواحی ارومیه را تا ماه ژوئیه حفظ نمایند و وسیله شدند که انگلیس ها در طول خط ارتباط بین بغداد تا بحر خزر استقرار حاصل نمایند. در عین حال که من این مطالب را استنباط می کردم نمی توانستم خیال کنم که چند سال بعد همین انگلیس ها پس از آنکه آسوریها را برضد کردها و اعراب در عراق به فعالیت واداشتند در پایان کار با کمال بروقت آنها را رها کرده و در معرض قتل و غارت قرار خواهند داد³ حتی خود انگلیس ها هم از این طرز رفتار اظهار تنفر کردند و این قضیه در مطبوعات و پارلمان انگلیس سر و صدا راه انداخت.»

این بود آنچه که نیکوتین راجع به پایان کار مسیحیان نوشته است. این گروه در بغداد به تدریج برای خود کاری پیدا کرده مشغول کار شدند یک عده نیز که در آمریکا اقوامی داشتند از آنان هزینه سفر دریافت نموده به سمت آمریکا حرکت کردند بتدریج اردوی انگلیس ها پس از پایان جنگ بین المللی از مسیحیان مهاجر ارومیه خالی گردید.

سالها در شهر ارومیه و دهات آن حتی یک نفر مسیحی پیدا نمی شد تا در زمان سلطنت شاهنشاه فقید رضا شاه کبیر آنها با اجازه دولت ایران به ارومیه مراجعت کردند. در نتیجه انتشار آگهی عفو عمومی هر دو دسته گذشته را فراموش کردند نه مسیحیان ادعایی از مسلمانان توانستند بکنند نه مسلمانان از مسیحیان و باز هم مثل سابق دو قوم به خوشی و صفا در کنار همدیگر زندگی آرام را شروع کردند ولی مدت زیادی طول کشید تا آثار آن برادرکشی فراموش شده از بین رفت.

پایان خاتمه ارومیه

بطوریکه نوشته شد جنگ مسیحی و مسلمان در ارومیه روز جمعه سوم اسفند ماه 1296 هجری خورشیدی مطابق دهم ماه جمادی الاول سال 1336 هجری قمری و بیست و دوم فوریه سال 1918 میلادی آغاز گردید و روز چهارشنبه هشتم مرداد ماه سال 1297 هجری خورشیدی مطابق با بیست و دوم ماه شوال سال 1336 هجری قمری و اول ماه اوت سال 1918 میلادی با ورود قشون عثمانی به

¹ - کتاب ایرانی که من شناخته ام صفحه 318 و 319 .

² - کلنل Kouzmine که در جنگ روس و ژاپون جراحاتی دیده بود فرماندهی تشکیلات مسیحیان ارومیه را به عهده داشت.

³ - مراجعه شود به گزارشی که من در این باب به آکادمی دیپلماتیک بین المللی دادم و کتاب malek که راجع به آسوریها نوشته است (حاشیه از نیکوتین).

ارومیه و فرار مسیحیان خاتمه یافت و درست 159 روز طول کشید. حالا باید دید بیلان سود و زیان این 159 روزه چه بوده؟ :

از طرف مسلمین:

1- در حدود یکصد و سی الی یکصد و چهل هزار تن کم و بیش مرد و زن و کودک در این غائله از اهالی ارومیه و سلماس و آن حدودها کشته شدند. تقریباً نمی توان خانواده ای را در آن نواحی پیدا کرد که در این غائله یکی از افراد خود را از دست نداده باشند.

2- اکثریت قریب به اتفاق خانه های شهریان مخصوصاً خانه های اعیان و چیزداران و متمولین غارت شد، هست و نیست آنها از دست رفت. کسانی که تا آنروز عده زیادی مستخدم و کارگر داشتند در فاصله کوتاهی خودشان محتاج نان شب گردیدند.

3- تمام دهات مسلمان نشین تخلیه و ویران گردید هستی و دار و ندار دهاتیان از دستشان رفت و محصولی را نیز که کاشته بودند نتوانستند بدست آورند.

4- چندین بار بازار شهر غارت گردیده مال التجاره تجار و کسبه از بین رفت. روسها نیز بازار را آتش زدند و هستی مردم را طعمه حریق ساختند.

5- در نتیجه بسته شدن راهها و از بین رفتن تجارت کالای مورد احتیاج مردم کمیاب، و قیمتها چند برابر افزوده شد. همچنین به علت عدم کشت و به دست نیامدن محصول، کمی آذوقه و قحطی نفوس زیادی را از بین برد.

6- شهر زیبای ارومیه که تا آن تاریخ از حیث صفا و طراوت و سبزی و خرمی زبان زد عموم بود به حال ویرانه درآمد. اغلب خانه ها خراب و قسمتی از آنها طعمه حریق گردید. دردهات باغات بدون سرپرست مانده همگی خشکیده و جلگه خرم ارومیه به حال ویرانه ای درآمد.

7- بعضی از خانواده های متمکن به محض ختم غائله و خلاصی از دست مسیحیان از ارومیه مهاجرت نموده برای همیشه این شهر را ترک گفتند.

اما مسیحیان:

1- خاک آباء و اجدادی خود را که صدها سال در آن به خوشی و خرمی و صلح و صفا زندگی کرده بودند از دست دادند و مدتها آواره بیابانها گردیدند.

2- کشت زار دهاتیان خراب گردیده باغات آنان خشکیده و هستی شان از دستشان رفت.

3- تعداد کشته آنان معلوم نیست ولی آنها شاید کمتر از مسلمانان نباشد زیرا در موقع مهاجرت بطوریکه میدانیم از آن گروه انبوه پنجاه هزار کم و بیش بصائین قلعه رسیده اند بقیه یا بدست عثمانیان و خصوصاً اکراد کشته شدند و یا موقع فرار زیر دست و پای حیوانات مانده و برودخانه ها افتاده تلف شده اند و یا بدست قوای مجدالسلطنه کشته شدند.

4- مدتها در کشورهای بیگانه آواره و سرگردان بودند تا بالاخره در اوایل سلطنت رضا شاه کبیر با صدور فرمان عفو عمومی آنها بمحل سکونت اولیه خود مراجعت نمودند.

از آنچه که در این فصل به تفصیل نوشته شده نتیجه گیری میشود که وقایع تأسف آور ارومیه در نتیجه:

نتیجه

بیسوادی و جهالت توده مردم

نفوذ اعمال دوره استعماری در کشور

تحریکات بعضی از میسیونرهای مذهبی

نبودن ثبات و قدرت در دولت مرکزی

عدم جلوگیری از ورود قبایل خونخوار جلو به آذربایجان

پیش آمد و در نتیجه منطقه سبز و خرم رضائیه به کانون آتش مبدل شد و تر و خشک را باهم سوزانیده نابود کرد...

سالها گذشت...

شاهنشاه فقید رضا شاه کبیر به آن اوضاع آسف آور برای همیشه خاتمه داد. و قدرت حکومت مرکزی را در اقصا نقاط مملکت تثبیت نمود، و کلیه اهالی از نعمت امنیت و آسایش بهره مند گردیدند.

عساکر عثمانی در ارومیه

بطوریکه مذکور شد روز هشتم مرداد 1297 خورشیدی مطابق 22 شوال سال 1336 قمری قشون عثمانی وارد ارومیه گردید. تا ورود عساکر عثمانی وضع شهر در نتیجه قتل و غارت عده ای از اکراد شرور خوب نبود. فرماندهی اولین دسته های قشون عثمانی با صلاح الدین بیک بود که پس از ورود وی در شهر آرامش کامل حکمفرما شد. از طرف فرماندهی قشون در شهر (قلعه بیکی) یعنی دژبانی جهت حفظ انتظامات شهر دایر شد. چون این موقع فصل درو و برداشت خرمن بود از طرف عثمانی ها و حکومت شهر افرادی را اجیر کرده به دهات میفرستادند تا محصول را جمع آوری نمایند. در نتیجه ارزاق که کمیاب شده و قیمت آنها سرسام آور ترقی کرده بود به تدریج زیاد شد و قیمت ها بحد کافی پائین آمد. گوشت هفته ای (دو کیلو) یک قران و نان یک هفته (دو کیلو) سه قران گردید. به امر فرمانده قشون عثمانی بازار بزرگ شهر که در حدود شش ماه بسته بود باز شد و مردم به کسب و کار خود مشغول شدند.

حکومت حاجی شهاب الدوله اقبالی

از طرف فرماندهی قشون عثمانی حاجی عزیزخان امیر تومان، یکی از محترمین شهر به حکومت ارومیه منصوب گردید. در این موقع هم وی بیشتر مصروف فرستادن افرادی به دهات و جمع آوری محصول می گردید که نگذارد محصول غلات و باغات در بیابان از بین رود و مجدداً زمستانی که در پیش بود قحطی و کمیابی ارزاق پیش آید. پس از حاجی عزیزخان امیر تومان حاج شهاب الدوله اقبالی حاکم شهر شد. در این موقع گرفتاری بازاریان و کسبه موضوع پول عثمانی ها بود.

موضوع قائمه

دولت عثمانی بنام وام گرفتن از ملت که در حال جنگ بود اسکناسی بنام قائمه چاپ کرده و بدست سپاهیان می داد که در داخله عثمانی پول رایج بود ولی در کشورهای خارجی ارزشی نداشت. فقط صرافان شهر قائمه را به چند قران می خریدند و مخفیانه به عثمانی می فرستادند تا در آنجا فروخته شود. ولی عساکر عثمانی هر قائمه را پنج تومان حساب کرده و می خواستند در معاملات خود با کسبه به همین میزان ارزش آنرا دریافت دارند. این موضوع بزرگترین گرفتاری کسبه ارومیه بود. افرادی که دکانهای آنها را دومرتبه آتش زده و چندبار غارت نموده بودند حالا از هر راهی بود مختصر سرمایه ای پیدا کرده می خواستند داد و ستد راه اندازند یک مرتبه سر و کله یک نفر عسکر پیدا شده پس

از خرید آنچه که لازم داشت یک قائمه می داد و منتظر گرفتن بقیه پول خود بود. در صورتیکه قائمه ارزشی حتی نصف اشیائی را که برده بود نداشت از این لحاظ کشمکش بین عساکر و کسبه شروع می شد. بعضی اوقات واقعاً کسبه حاضر می شدند از بابت جنس فروخته شده چیزی نخواستند تا مجبور نشوند در مقابل قائمه بی ارزش عثمانی چند قران نیز بقیه آنرا بپردازند.

اتحاد اسلام

قشون عثمانی همانطور که شیوه اش بود پس از ورود به ارومیه زمزمه « اتحاد اسلام » را در این شهر نیز آغاز کرده به وسایل مقتضی گوش مردم را با این زمزمه نوین آشنا نمود. در ماه ذی الحجه همان سال دعوت بزرگی از علما و بزرگان و تجار و کسبه شهر به عمل آوردند و همه را به عمارت معروف سردری فراخواندند، پس از اجتماع مردم فرمانده قشون عثمانی و سایر خطبا از فجایع مسیحیان و کشتار اهالی ارومیه و بلاهایی که بر آنان وارد آمده بود صحبت کرده نتیجه گرفتند که تنها در تحت لوای (اتحاد اسلام) می توان قوی شد و جلو این فجایع را گرفت. از علما مرحوم حاج میرزا فضل الله ناصحی مجتهد معروف شهر علمدار این دعوت بود وی با استفاده از نفوذ روحانی خود متذکر می شود که در این موقع لازم است اختلافات کنار گذاشته شود و تمام مسلمین دنیا تحت لوای مقدس اسلام گرد آیند و جلو تعدیات کفار را بگیرند. در نتیجه تبلیغات مرحوم حاجی میرزا فضل الله عده ای از اهالی شهر و بازاریان به اتحاد اسلام گرویدند و خواه و نخواه اسم خود را در این دفتر جدید به ثبت رسانیدند.

تأسیس مدرسه صلاحیه

بطوریکه در فصل مربوط به فرهنگ تفصیلاً نوشته شد عثمانیها در این موقع که امپراطوری عظیم آنها در حال فرو ریختن بود به فکر (اتحاد ترک زبانان) افتاده و از زبان آذری ساکنین آذربایجان سوء استفاده نموده میخواستند فرهنگ و ادبیات ترکی را در این گوشه از کشور ایران منتشر نمایند لذا مدرسه صلاحیه را در ارومیه تأسیس نمودند. بطوریکه مذکور شد پس از چند ماه با رفتن آنها از آذربایجان این مدرسه نیز تعطیل گردید. رفتن قشون عثمانی از ارومیه

اوایل ربیع الاول سال 1337 هجری قمری قشون عثمانی در نتیجه پیش آمد سایر جبهه های جنگ و پیشروی متفقین به سرعت ارومیه را تخلیه نموده و عقب نشینی کردند. رفتن عثمانیان موجب نابسامانی امور شهر گردید. چون هنوز قوای دولتی به آنجا نیامده بود که نظم و آرامش را در آن منطقه حفظ کند. بعلاوه در این موقع در شهر شایع شد به زودی قوای انگلیس وارد می شود و در معیت آنان جلوها و آسوریان ارومیه مجدداً مراجعت خواهند کرد. انتشار این خبر واقعاً در ارومیه به حدی ناگوار افتاد که مردم نمی توانستند شبها به خواب بروند. در این موقع از استیلاي مسیحیان چند ماه نمی گذشت و مردم می دانستند اگر این دفعه اینها بیایند دیگر محال است به کسی ابقاء نمایند مثل دفعه قبل تلافی کشتار اکراد و عثمانیان را از مردم شهر خواهند گرفت لذا هرکسی که امکان داشت دست زن و بچه خود را گرفته به سمت تیریز و یا سایر شهرهای آذربایجان رهسپار گردیدند. سایرین که نمی توانستند از شهر کوچ کنند حیران بودند که چه بکنند و کجا پناه ببرند تا دفعه دیگر نیز دچار چنگال جلوهای بیرحم نگردند.

در این موقع (22 ربیع الاول) سردار فاتح که از تیریز به حکم ولیعهد به سمت حکومت ارومیه منصوب شده بود وارد شهر گردید و با ورود وی کمی از ترس مردم کاسته شد. ما وقایع حکومت سردار فاتح را در فصل بعد خواهیم نوشت.

فعالیتهاي آقا بطروس در اروپا

ما در این فصل نام آقا پطروس را دفعات برده ایم و چون این شخص ماجراجو مانند یک بازیگر ماهر هر لحظه به شکلی درمی آمد بهتر است مختصراً قیافه های گذشته وی را یادآوری نمائیم تا بتوان نقش جدیدی را که این موقع پس از خاتمه جنگ جهانگیر به عهده گرفته بود بخوبی تجزیه و تحلیل نمود.

اولین مرتبه آقا پطروس را در اوایل جنگ بین المللی اول همراه مارشیمون در اردوی ژنرال چرنوزوبوف می بینیم در این مورد نیکتین که به کنسولگری روس در ارومیه منصوب شده و از تبریز عازم ارومیه بوده چنین می نویسد:¹ « بنابر این با درشکه و تختخواب های سفری و لوازم مختصر به طرف ارومیه رهسپار گردیدم و دستور دادم که اثاثیه ما را که از رشت باید برسد (این شخص قبلاً کنسول روس در رشت بود) بفرستد و نیز دستور داشتم که قبل از رسیدن به ارومیه به موهانجی رفته با ژنرال چرنوزوبوف که فرمانده این قسمت جبهه ما بود تماس بگیرم. پس از ملاقات ژنرال به من اطمینان داد که تمام نواحی دریایچه ارومیه از وجود دشمن پاک شده و مهاجرین مسیحی می توانند به خانمان خود عودت نمایند و هیچ مانعی برای بازکردن قنصلخانه وجود ندارد... رئیس روحانی طوایف آشوری بنام مارشیمون نیز در این موقع به ملاقات ژنرال آمده بود تا با او همدست شده در جنگ علیه ترک ها شرکت نماید... در پهلوی او (مارشیمون) شخصی هم بود که لباس نظامی برتن و کاسکت وزارت خارجه روسیه را بر سر داشت نام او آقا پطروس و اصلاً نستوری بود او خود را به عنوان آتاشه کنسولگری ارومیه به من معرفی کرد. زبان روسی را دست و پا شکسته حرف می زد و مایل بود که بیشتر به انگلیسی صحبت کند که من باز هم راجع به این موضوع بعدها صحبت خواهم کرد ».

این آقا پطروس آتاشه کنسولگری روسیه در ارومیه را که زبان روسی را (دست و پا شکسته) ولی انگلیسی را خوب حرف می زده در نقش دوم خود وقتی مشاهده می کنیم که ریاست آتوریها و جلوها را در ارومیه بدست گرفته و دستور کشتار زنان و مردان و اطفال بیگناه مسلمان را صادر می کند. پس از آن کشتارهای وحشتناک اداره امور شهر را بدست گرفته در رأس قشون مسیحیان به جنگ عثمانی ها میرود و پس از شکست و ناامیدی از رسیدن کمک بطوریکه دیدیم به طرف همدان عقب نشینی و فرار می نماید. پس از خاتمه جنگ نیز این عنصر خطرناک و ماجراجو بنام ژنرال پطروس در نقش دیگر خود، به کنفرانس صلح لوزان میرود.

کنفرانس لوزان

پس از خاتمه جنگ جهانگیر اول و محاربات خونین ترک ها و یونانیان در مورد تسلط بر بغازها که از موضوع بحث ما خارج است پس از فتوحات ترک ها دول بزرگ قرار می گذارند در شهر لوزان سوئیس کنفرانسی تشکیل داده به اختلافات آنها و مسائل شرق رسیدگی نمایند و آنها را حل و فصل کنند.

دولت ایران که با وجود بیطرفی در جنگ جهانگیر اول آنهمه صدمه دیده و مدت چند سال خاکش زیر پای سربازان جنگجوی دوطرف ویران شده بود حق داشت در این کنفرانس بین المللی که به مسائل شرق رسیدگی می شد نماینده ای داشته باشد. ولی متأسفانه با وجود اقدامات دولت ایران، دول بزرگ نماینده ایران را به کنفرانس مذکور نپذیرفتند ولی در آن کنفرانس آقا پطروس سابق الذکر که این دفعه از طرف لرد کرزن بنام ژنرال پطروس معرفی شده بود شرکت داشت و دعوی استقلال آشوریان را در آنجا مطرح می کرد.

« اواخر کابینه دوم قوام السلطنه کنفرانس لوزان تشکیل شد و چون کنفرانس مزبور مربوط به مسائل مشرق و عثمانی و بین النهرین بود، لذا شایعاتی بود که دولت ایران بایستی نماینده ای به کنفرانس لوزان اعزام دارد. بنابر همین شایعات که در جلسه 27 جدي 1301 خورشیدی نماینده خراسان دانش بزرگ نیا از رئیس الوزرا چنین سؤال نمود: در کنفرانس

¹ - کتاب (ایرانی که من شناخته ام) صفحات 197 و 198 و 199 و 200 .

لوزان یک سلسله مسائل مهم مطرح شده است که دولت یک علاقه تامی به آنها دارد و از قرار مذکور از طرف ترک ها و روس ها اظهار مساعدت و موافقت شده است آیا دولت در این خصوص چه اقدامی کرده است؟

« قوام السلطنه راجع به کنفرانس لوزان نطقی ایراد کرد بدین شرح :

« بعد از فتوحات عثمانی موقعی که قرار شد برای رفع اختلاف بین عثمانی و یونان در لوزان کنفرانسی منعقد شود، دولت ایران نظر به جهاتی مصالح خود را در شرکت در کنفرانس می دانست. لیکن بعد از تحقیقات به دولت اطلاع رسید که پروگرام کنفرانس محدود به رفع اختلاف بین عثمانی و یونان و مسئله بغازها است و چون در مسائل مطروحه دولت ایران منافع مستقیم نداشت، در آن موقع از تقاضای شرکت در کنفرانس خودداری شد. معهذا از ابتدای شروع کنفرانس نماینده مخصوص به لوزان فرستاده شد...

« در همین حال به دولت اطلاع رسید که پطروس آقا نام که ظاهراً شخصی است که به ریاست دسته ای از جلوها در نواحی غربی آذربایجان در موقع جنگ عمومی مرتکب فجایعی شده است به عنوان نمایندگی کلدانیها اظهاراتی راجع به ملت آشوری و کلدانی کرده و حدود معینی را حد طبیعی سرزمین این دولت شمرده است و از قرار معلوم در کنفرانس نیز اظهارات او استماع شده است...

« اظهارات بی اساس نماینده کلدانیها در لوزان برخلاف حقوق حاکمیت دولت ایران اصغا میشود. در صورتی که عده زیاد آنها تبعه مسلمة ایران هستند و در تحت حکومت ایران به امنیت و آسایش زندگی می کنند...

« به مأمور مخصوص ایران در لوزان دستور داده شد مراسله ای به کنفرانس نوشته اعتراضات دولت ایران را ابلاغ کند¹».

این بود نقش آخر آقا پطروس ماجراجو و قصاب معروف کشتار زنان و کودکان مسلمان در ارومیه که اینک در کنفرانس صلح لوزان تحت حمایت لردکرزن حدود ارومیه را جهت تشکیل دولت مستقل کلدانی و آشوری به کنفرانس عرضه می دارد و حقایق را وارونه نشان می دهد.

ملک الشعراء بهار در تعقیب مطالب فوق چنین می نویسد:

« تفصیل واقعه چنین است که « پطروس » نامی از رؤسای آشوریان به لندن رفته و به وسیله حمایت لندن به کنفرانس لوزان معرفی شده و در کنفرانس مزبور عنوان کرده است که ملت آشوری و کلدانی که از ملل قدیمه است در یک حدود معین که تاریخ قدیم و مسکن فعلی این اقوام شهادت می دهد و آن عبارت است از حدود موصل و کردستان ایران تا حدود ارومیه باید دارای یک کانون خاص باشد. سپس خدماتی که آشوریها در مدت جنگ به دولت انگلیس و روس و متفقین نموده اند (مرادش ظاهراً همان قتل عام ها و تاراج هایی است که نسبت به مسلمانان ایران در کردستان ایران و عثمانی از طرف آشوری ها صورت گرفته)² بیان کرده و از کنفرانس لوزان برای این حق الزحمه خونین خود و سایر اوانتوریه های آشوری حق داشتن یک کانون خاصی در حدود مزبور تقاضا نموده است.

« کنفرانس لوزان تحقیق و مطالعه در تقاضاهای مزبور را به یک کمیسیون که مربوط به امور اقلیت های دولت عثمانی است واگذار نمود...

« ما قبل از شیوع این خیر اطلاع داشتیم که پطروس مذکور که او را برحسب سفارش لردکرزن (ژنرال پطروس) معرفی می نمایند، از کنفرانس لوزان تقریباً ناراضی خارج شده و به لندن رفته و بیان نامه تنیدی مبنی بر درخواستهای خود و لزوم موافقت متفقین با آن درخواستها و اعتراض به کنفرانس لوزان منتشر ساخته بوده است. ولی این خیر که در دوازده ژانویه چهار روز قبل منتشر شده است مدلل می دارد که حمات و طرفداران ایجاد کانون وحشی آشوری

¹ - تاریخ احزاب سیاسی تألیف ملک الشعراء بهار صفحه 279.

² - مقصود کشتارهای مسلمین به وسیله آشوری ها در حدود ارومیه و سلماس می باشد.

در حدود ایران و عثمانی بار دیگر از او سفارش کرده اند و دوباره در کمیسیون اقلیت های مزبور مطرح شده و رضا نوری بیک (نماینده ترک) با آن مخالفت ورزیده است.

« اگر سایر ممالک اروپا از عادات خونریزانه و وحشیانه آشوری ها و جلوها در سنوات اخیر بی اطلاع باشند، خاصه حرکات خونین و قاسبانه و بیرحمانه ای که نسبت به رعایای ارومیه و سایر حدود آذربایجان غربی به دست این قوم شریب و خونخوار و غارتگر ارتکاب شده است هرگاه بر ملل اروپا و آمریکا و خاصه بر ملت فرانسه پوشیده باشد اگرچه گمان نداریم که مخفی باشد لاقلاً دولت انگلستان به خوبی آنها را می داند. خیلی هم خوب و درست و کامل از آن خبر دارد. در اینصورت متحیریم چگونه سعی دارند یک چنین کانون فساد در بین سه ملت مسلم ایران- عثمانی و عراق ایجاد سازند؟

« آیا مطمئن خواهند بود که هرگاه یک کانونی از این قوم سرگردان و وحشی و کم جمعیت در حدود مذکور ایجاد شود به زودی به حالت ارمنستان نیافتاده و هر روز آلت دست دول و احزاب مخصوص واقع نشود. »
« بالاخره آیا ملت ایران از هم جواران دوست خود انتظار خواهد داشت که در مورد پطروس و انتوریه در کنفرانس لوزان همراهی کرده با عضویت نماینده ایران که یکی از ملل مهم مشرق و اسلام است در کنفرانس مزبور مخالفت ورزند¹ ».

این بود آنچه که راجع به فعالیت های خطرناک آقا پطروس (به قول انگلیس ها ژنرال پطروس) در مطبوعات منتشر شد. آقا پطروس پس از ارتکاب آنهمه فجایع و کشتار های بیرحمانه مسلمین ارومیه، تحت حمایت اولیای لندن به فکر ایجاد کانون آشوری و کلدانی افتاده بود. واقعاً حمایت سیاستمداران انگلیس از این شخص ماجراجو حیرت آور است و حالا حقایق روشن می شود که انگلیس ها از سالها پیش این شخص ماجراجو و نوکر خود را در سلک سران آشوری ها و نزدیکان مارشیمون در آورده با لباس آتاشه کنسولگری روسیه در ارومیه آنچه را که می خواستند در آن نواحی انجام دادند پس از خاتمه جنگ به پاداش خدمات خونین و مدش وی علاوه بر اعطای درجه ژنرالی بر او از تقاضای ایجاد کانون کلدانی و آشوری در سرحدات ایران و عثمانی و عراق حمایت و جانب داری می نمودند...!